

# آینهء الماس

گزیده اشعار فارسی دری و ترکی اوزبکی



تزیین بیت ناب مرا عشق می کند  
بی یار و بی محبت و جانانه نیستم

داکتر محمد نسیم خودرنگ

کابل، ۱۴۰۵ خورشیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تزين بيت ناب مرا عشق مي کند  
بي يار و بي محبت و جانانه نيستيم

# آينه الماس

گزينه اشعار فارسي دري و ترڪي اوزبيكي

داكتر محمدنسيم خودرنگ

كابل، ۱۴۰۵ خورشیدی

سرشناسه: محمدنسیم خودرنگ  
عنوان و نام پدیدآورنده: داکتر محمدنسیم خودرنگ  
جای و سال نشر: کابل، ۱۴۰۵ خورشیدی/۲۰۲۶ میلادی  
مشخصات ظاهری: رقعی  
موضوع: اشعار غنایی، اجتماعی و انتقادی فارسی و اوزبیکی

نام کتاب: آیینۀ الماس (گزینۀ شعر)  
گونه اثر: شعر فارسی دری و ترکی اوزبیکی  
شاعر: داکتر محمدنسیم خودرنگ  
ویراستار و نگارندهٔ مقدمه: پوهنوال دکتور سیدمحمد عالم لیب  
صفحه آرا: جلال الدین قیامی  
طراح جلد: محمدعاطف همدم  
شابک:  
نوبت چاپ: اوّل  
سال چاپ: ۱۴۰۵ هجری خورشیدی/۲۰۲۶ میلادی  
مطبعه:  
شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه

\*\*\*

حق نشر برای سراینده محفوظ است.

## فهرست

صفحه	عناوین
۱.....	سخنی از ویراستار.....
وو.....	زنده‌گی نامه‌ی شاعر.....

### بخش نخست: غزل‌های فارسی دری

۲.....	۱. ایمان بهانه بود که وجدان تکان نخورد!.....
۴.....	۲. شیر مادر خورده باشی، شاه مردِ جنگ باش!.....
۵.....	۳. شهر پهلوانی و ملک بزکشی.....
۷.....	۴. شعر جنگی.....
۹.....	۵. به کمان.....
۱۰.....	۶. فرمایش دست دعا.....
۱۰.....	۷. بردهٔ معلم، غلام امام.....
۱۲.....	۸. نه کس غلام کسی.....
۱۳.....	۹. اتم پرستی.....
۱۴.....	۱۰. شاعر آزاده نسیم.....
۱۵.....	۱۱. دادگری.....
۱۷.....	۱۲. قلم کاکه.....
۲۱.....	۱۳. چپه‌کش.....
۲۲.....	۱۴. لباس شک و امید کفن.....

۱۵. دوران‌دیش ..... ۲۳
۱۶. فوق پندار ..... ۲۴
۱۷. ستمکده ..... ۲۵
۱۸. قُوت لایموت ..... ۲۷
۱۹. نور نظر ..... ۲۹
۲۰. دل تسلی ..... ۳۰
۲۱. فلسفه‌ی شرق و غرب ..... ۳۱
۲۲. بدنمازاها ..... ۳۲
۲۳. گنبد معنی ..... ۳۳
۲۴. بیکار مانده‌ها ..... ۳۴
۲۵. دو آتشفه‌ها ..... ۳۵
۲۶. بی‌اجل ..... ۳۷
۲۷. سلانه سلانه ..... ۳۹
۲۸. آینه‌ی الماس ..... ۴۰
۲۹. جوانمرد کارباش ..... ۴۲
۳۰. یک چرس و دو چلم ..... ۴۳
۳۱. کاکه‌ی مردان ..... ۴۴
۳۲. هیولا ..... ۴۵
۳۳. شاه غزل ..... ۴۶
۳۴. مخملستان ..... ۴۷

۳۵. خرس و خوک..... ۴۸
۳۶. نیم غزل..... ۴۹
۳۷. رسوا شود دوباره..... ۵۰
۳۸. خضرگردی..... ۵۲
۳۹. دیوار مدعا..... ۵۳
۴۰. غزلت نسیم بس بس..... ۵۵
۴۱. رقص قلم و خنده کاغذ..... ۵۷
۴۲. کمیاب زاده..... ۵۹
۴۳. مسلمان کافری..... ۶۱
۴۴. ادب اندیشه..... ۶۲
۴۵. برو بیا..... ۶۳
۴۶. خراب آباد..... ۶۴
۴۷. دیده درایی..... ۶۵
۴۸. تَشَلِه باز..... ۶۶
۴۹. بیر و بار سلّه..... ۶۷
۵۰. نسوان خانه بند است..... ۶۹
۵۱. رفیق بی دندان..... ۷۰
۵۲. قلم نو..... ۷۱
۵۳. ذره بین..... ۷۳
۵۴. سوداگر دین..... ۷۴

۵۵. تاریخ ننگین..... ۷۵
۵۶. ساقی مکار..... ۷۶
۵۷. از برای خدا..... ۷۷
۵۸. نعره‌ی دیوانگی..... ۷۹
۵۹. سوپرمن..... ۸۱
۶۰. ادبگاہ محبت..... ۸۲
۶۱. دندان قلم بشکن..... ۸۳
۶۲. کبلین سلام..... ۸۴
۶۳. رفیق کلّه خراب..... ۸۶
۶۴. ای کاش آدم می شدم..... ۸۷
۶۵. آبدان مقطر..... ۸۹
۶۶. دوچرخه..... ۹۰
۶۷. ریش اگر می داشتم، امروز کل می ساختم..... ۹۱
۶۸. شوق سیاه..... ۹۳
۶۹. حاصلات جنگ..... ۹۵
۷۰. ابن انقلاب..... ۹۶
۷۱. شیطان محترم..... ۹۷
۷۲. شورقند اوزبیک..... ۹۹
۷۳. شیطان محل..... ۱۰۰
۷۴. حصارک..... ۱۰۱

۷۵. بم پران..... ۱۰۲
۷۶. بلبل و مینا..... ۱۰۳
۷۷. زمزمه‌ی انقلاب..... ۱۰۳
۷۸. کله‌دارها..... ۱۰۴
۷۹. سردمدار..... ۱۰۵
۸۰. انخند..... ۱۰۷
۸۱. دانه دانه..... ۱۰۸
۸۲. مرده‌خانه..... ۱۰۹
۸۳. حلقه‌ی مبارزه..... ۱۱۰
۸۴. تماشای روزنه..... ۱۱۱
۸۵. جنگ بس..... ۱۱۳
۸۶. پرواز با قفس..... ۱۱۴
۸۷. مرده باد..... ۱۱۵
۸۸. تازه برآمد..... ۱۱۶
۸۹. اعجوبه‌های هشت جهان..... ۱۱۷
۹۰. شاه باش..... ۱۱۹
۹۱. بادپرکستان..... ۱۲۰
۹۲. شهزاده‌ی اندخویی..... ۱۲۱
۹۳. شورقند اوزبیکي..... ۱۲۲
۹۴. گنبد انصاف..... ۱۲۳

۹۵. هی هی ..... ۱۲۴

۹۶. اسفل نارالعظیم (مثنوی)..... ۱۲۵

### بخش دوم

رباعیات و دوبیتی های فارسی دری ..... ۱۲۹ - ۱۵۰

### بخش سوم

### اؤزبیکچه غزللر

۱. رفیق گرانقدر پارسی ..... ۱۵۲

۲. اؤزبیک، باشینگگه زرتاقینی کج کلاه قیل! ..... ۱۵۳

۳. سفسطه گیرماق ..... ۱۵۴

۴. رنگین کمان ..... ۱۵۵

۵. بمب قلم آتیلسه ..... ۱۵۷

۶. قؤلینگ آزاد ..... ۱۵۸

۷. نای-نای و سوزوان آله، بالم ..... ۱۵۹

۸. لاش خورلر ..... ۱۶۱

۹. اسارت ..... ۱۶۲

۱۰. یوم السکوت ..... ۱۶۳

۱۱. سفسطه ..... ۱۶۴

۱۲. بابای ستم ..... ۱۶۶

۱۳. تاریخ یاشیرالمس ..... ۱۶۷
۱۴. لاف اورسم اورمه سم ..... ۱۶۸
۱۵. ام البلاد ..... ۱۷۰
۱۶. کفنکش ..... ۱۷۱
۱۷. کولیب ییغلنگ ..... ۱۷۲
۱۸. پله بین درسی ..... ۱۷۵
۱۹. شاه پری ..... ۱۸۶
۲۰. اوزبگیم، او یقودن او یغان! ..... ۱۷۷
۲۱. بی پره ووز ..... ۱۷۸
۲۲. یگه پیس ..... ۱۷۹
۲۳. تاش آتدی ..... ۱۸۰
۲۴. بیر غولتیم ..... ۱۸۳
۲۵. قپاقلی آغیز ..... ۱۸۴
۲۶. دردگه تېگمس ..... ۱۸۵
۲۷. قانچیلر ..... ۱۸۶
۲۸. اوزبکی چای و چلم ..... ۱۸۸
۲۹. خوددانم (اوز بیلرمن) ..... ۱۹۰
۳۰. بیرلیک و بیرگه لیک ..... ۱۹۲
۳۱. آلمه باغی ..... ۱۹۳
۳۲. ییلده بیر کون او یغانه میز ..... ۱۹۵

۳۳. مرد خدا..... ۱۹۶.
۳۴. اۋلسە تۋىمس..... ۱۹۷.
۳۵. نسيم گنجور..... ۱۹۸.
۳۶. كۆر بولوت..... ۲۰۰.
۳۷. قشقه باي..... ۲۰۱.
۳۸. شاهكار قىلدى غزل..... ۲۰۳.
۳۹. نسيم گلال اكه..... ۲۰۴.
۴۰. سقالستان..... ۲۰۵.
۴۱. فرزانه دن درك يۇق..... ۲۰۶.
۴۲. بارسه كيلمس (مثنوى)..... ۲۰۷.
۴۳. وغوغستان (مسدس)..... ۲۰۸.

#### بخش چهارم

- دويتى ھاى اۋزىپكى..... ۲۰۹-۲۲۳.

#### بخش پنجم

- مفردات اۋزىپكى و فارسى..... ۲۲۵-۲۴۳.

## آیینۀ الماس یا جلوه الماس در آیینہ

(نگرشی به گزینۀ شعر داکتر محمدنسیم خودرنگ)

سال‌ها، حتا سده‌ها در برابر سیر شتابناک و درنگ‌ناپذیر زمان لمحہ‌یی بیش نمی‌نمایند. از روزگاری که در دبیرستانِ موسوم به لیسۀ ابومسلم اندخوی مشغول آموزش و فراگیری دانش بودم، اینک بیش از پنجاه سال یا نیم قرن گذشته است. اما آن دوران خجسته و لحظات خاطره‌انگیز را که در حلقۀ همکلاسی‌ها و دوستان هم‌دوره سپری می‌گردید، هنوز به یاد دارم و گمان نمی‌برم که هرگز فراموشم گردند. در صنف ششم مکتب بودم که ذوق سرایش شعر در من پدید آمد، در صنف هفتم جرأت کردم که شعرگونه‌هایم را به برخی از همصنفان و معلمان خود نشان دهم، چون از سوی آنان تشویق می‌گردیدم، جسارت یافته، پارچه‌های منظومی را به زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی در قالب غزل و گاهی قصیده و رباعی و بعضاً هم به شیوۀ شعر نیمایی می‌سرودم. برخی از شعرهای فارسی را جهت نشر در جریدۀ «فاریاب» به شهر میمنه می‌فرستادم و بعضی از سروده‌های اوزبیکی را به برنامهٔ اوزبیکی رادیو افغانستان که تا اواخر سال ۱۳۵۲ فعالیت داشت، گسیل می‌داشتم. همین بود که در صنوف نهم و دهم در سطح دبیرستان به‌عنوان سرایشگر اشعار شناخته شده بودم و

دانش آموزان علاقه‌مند به ادبیات و سرایش شعر از هر صنفی که بودند، به‌دور من جمع می‌شدند و سروده‌های خود را از نظر من می‌گذراندند. بدین گونه گروهی از نوجوانان شاعر و دوستان شعر را در سطح لیسه با خود داشتم.

یکی از آن رفیقان نزدیک و دوستان صمیمی که علاقه‌مندی به شعر و ادبیات ما را به هم قرین می‌ساخت، همین داکتر محمدنسیم بود. وی در لیسه دو سال پایین‌تر از ما بود، یعنی زمانی که من در صنف دهم بودم، موصوف در صنف هشتم درس می‌خواند، در سرایش شعر از ذوق و استعداد زایدالوصفی برخوردار بود. او در خانواده‌یی زحمتکش به دنیا آمده، فرزند رنج و زحمت و کار بود.

ما اغلب همدیگر را می‌دیدیم و صحبت می‌کردیم. دید و وادید ما به‌ساحهٔ مکتب محدود نمی‌ماند، چون حویلی ایشان در شهر نزدیک مکتب بود، من گاهی به‌خانه‌اش می‌رفتم و گاهی نیز دوست خود را به‌روستای خود خان‌چهارباغ دعوت می‌کردم. بدین سان، روابط ما خیلی دوستانه و برادروار بود. افزون بر علاقه‌مندی مشترک به شعر و ادبیات، در مسایل فکری و سیاسی مطرح آن روزگار نیز به‌اندازهٔ فهم خود هم عقیده بودیم.

من در اواخر بهار سال ۱۳۵۵ از صنف دوازدهم فارغ گردیدم و با اشتراک در امتحان شمول به مؤسسات تحصیلات عالی (کانکور) در زمستان همان سال، به‌دانشکدهٔ ادبیات و علوم بشری (اکنون دانشکدهٔ زبان

و ادبیات) دانشگاه کابل پذیرفته شده، سر از آغاز سال ۱۳۵۶ جهت تحصیل روانه کابل شدم. دوست من جناب محمدنسیم صنف دهم را در لیسه ابو مسلم به سر رسانیده، دو سال بقیه آموزش خود را در لیسه ابو عبید جوزجانی شهر میمنه، مرکز ولایت فاریاب به سر رسانده. بعداً در سال ۱۳۵۷ امتیاز تحصیل در دانشکده طب دانشگاه کابل را کسب نموده است.

به یاد دارم که در تابستان سال ۱۳۵۶، زمانی که به بورس تحصیلی در خارج از کشور نامزد شدم، جهت اخذ گواهینامه فراغت از دبیرستان باری به اندخوی و میمنه سفر نمودم. شبی که از اندخوی وارد شهر میمنه شدم، دوست گرامی ام محمدنسیم در اتاق لیلیه خود از من پذیرایی کرده، مهماننوازی نمود و فردایش هم در مراجعت به شعبات معارف ولایت و تکمیل کارهای اداری رهنمای من گردید. پس از آن هم، زمانی که من در ایام تعطیل تابستانی به وطن می آمدم، او که دانشجوی دانشکده طب در کابل بود و در خوابگاه (لیلیه)ی مرکزی دانشگاه زنده گی می کرد، یکدیگر را ملاقات می کردیم و گاهی به اتاق او در خوابگاه رفته با هم می نشستیم و صحبت می کردیم.

پس از آن که در سال ۱۳۶۳/۱۹۸۴ دوره تحصیل را به سر رسانیده به وطن برگشتم و در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل شامل وظیفه تدریس گردیدم، دیگر دوست گرانقدرم جناب محمدنسیم خان به عنوان داکتر در شفاخانه های دولتی ایفای وظیفه می کرد و من یکی دو بار

به‌شفاخانهٔ جمهوریت مریض بردم که از اتفاق در آن هنگام او داکتر نوکریوال بود. بدین سان رفت و آمدها و دید و وادیدهای ما ادامه داشت که ناگهان در اواسط عقرب (آبان ماه) همان سال او را گم کردم و چندی بعد مطلع گردیدم که مانند گروه‌های کثیری از جوانان، وی نیز راه مهاجرت را گزیده، بیرون از وطن رفته است. بدین گونه، سال‌های متمادی ارتباط میان ما قطع گردید تا اینکه در اوایل سدهٔ ۲۱ با آمدن انترنت در افغانستان و آشنایی با شبکه‌های اجتماعی او را در رخنامه (فیسبوک) یافتم و ارتباط از راه دور میان ما برقرار گردید. سرانجام، در سال ۲۰۲۴ سرنوشت پای مرا هم به‌کشور ایالات متحدهٔ امریکا کشاند و با خانوادهٔ خود در ایالت کالیفرنیا این کشور مسکن‌گزین شدم و همین بود که دوست دیرینم داکتر محمدنسیم با کسب اطلاع از ورود من به‌اینجا، در تابستان سال ۱۴۰۳ خورشیدی / ۲۰۲۴ میلادی از محل اقامت خود در ایالت کارولینای شمالی آمریکا با همسر خود برای دیدن ما آمدند و بدین ترتیب، پس از چهل سال تمام (۱۹۸۴/۱۳۶۳ - ۲۰۲۴/۱۴۰۳) دوباره به‌دیدار هم رسیدیم. این بود گزارشی فشرده از آغاز آشنایی من تا امروز با دوست عزیزم، داکتر محمدنسیم که امروزه در سروده‌هایش «خودرنگ» تخلص می‌کند. این بدان معناست که او «رنگ» مختص به‌خود را دارد و در زیر چرخ کبود «ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است!» زیرا «خودرنگ» چیزی را گویند که رنگ طبیعی داشته باشد و با رنگ دیگر رنگین نبود، چنانکه انوری ابیوردی گوید:

رخم از خون چو لالهٔ خودرنگ  
اشکم از غم چو لؤلؤی شهوار.

یا به قول سعدی:

ملامت از دل سعدی فرونشوید عشق

سیاهی از حبشی چون رود؟ که خودرنگ است

و حال به بیان سخنی چند در مورد چونی و چگونگی شعر داکتر محمدنسیم خودرنگ باید از زبان قلم مجال دهیم.

داکتر محمدنسیم از همان دوران دانش‌آموزی به دو زبان فارسی دری و ترکی اوزبکی شعر می‌گفت و شعرهایش را برای نظرخواهی و تصحیح لازم به من نشان می‌داد و من هم در آن زمان تا جایی که دسترسی محدودم به شعر و شاعری مساعدت می‌کرد، مشوره‌های اصلاحی می‌دادم. پس از آن که او در امریکا اقامت گزید، قرار معلوم، گهگاه سروده‌های خود را در نشریه‌های «چاپانداز» و «پیمان» که از سوی شاعر حماسه‌سرا شادروان ایرگش اوچقون به نشر می‌رسیدند، چاپ می‌کرده است و بنابه اظهار خودش، در سال‌های پسین سروده‌های او را یک‌تن از دوستان دوران مهاجرتش در پاکستان از صفحهٔ رخنماه‌اش گردآوری نموده، با عنوان «فراقنامه» در پاکستان به نشر رسانده، از آنجا جهت توزیع به علاقه‌مندان به افغانستان فرستاده بود که در حلقه‌های فرهنگی تُرکستان (ولایات شمال) در دسترس ادب‌دوستان و شعرپسندان قرار داده شده است. اما باید اذعان داشت که دفتر مزبور آن قدر منفع و ویراسته نبوده است.

بنابر این، این بار، دوست گرانقدر من، داکتر محمدنسیم خودرنگ که با وجود مشاغل گوناگون و عمدتاً اشتغال مسلکی به طبابت لحظه‌یی هم از سرایش شعر و مطالعه آثار ادبی فروگذاری نکرده است، بر آن شده تا سروده‌هایش در هر دو زبان به‌گونه سفته و ویراسته و مرتب تدوین گردیده، به‌نشر برسند. روی این ملحوظ از این قلم به‌عنوان دوست و همیار دیرین خواهش کرد تا در این مورد به‌یاری او بشتابم. همین بود که من «دوروزی در پی زانو نشستم» و سروده‌های شامل این دفتر را ویرایش و مرتب کردم.

چنانکه می‌دانیم، داکتر محمدنسیم خودرنگ مانند بسیاری از همشهریان خود شاعری دوزبانه (ذواللسانین) است، بنابر این، در این دفتر سروده‌های او به‌هر دو زبان فارسی و اوزبیکی جا داده شده‌اند. شمار شعرها که در ژانرهای غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، مسدس، تورتلیک و مفردات سروده شده‌اند، جمعاً به ۲۹۰ پارچه می‌رسد. از این میان دفتر دست داشته‌تان ۹۵ غزل، یک مثنوی، ۶۱ رباعی و دوبیتی فارسی؛ ۴۱ غزل، یک مثنوی، یک مسدس و ۳۳ رباعی و تورتلیک اوزبیکی و ۶۰ فرد فارسی و اوزبیکی او را در بر می‌گیرد.

می‌توان گفت که در همه این سروده‌ها افکار و اندیشه، جهانی و نگرش شاعر به‌زنده‌گی، به‌مسایل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و نیز دریافت‌ها، تجارب و احساسات شخصی او تبلور یافته‌اند. به‌سخن دیگر، اشعار این دفتر به‌مثابه آیینۀ الماس شخصیت او را منعکس و جلوه‌گر

می سازند و یا به تعبیری، شخصیت الماس گونهٔ او در آیینۀ این سروده‌ها متبلور گردیده است.

اکنون باید دید که چه مشخصات و ویژه‌گی‌ها را می‌توان در سروده‌های داکتر محمدنسیم خودرنگ دریافت.

برای این مقصد، طبق معمول، باید از دو بعد به سروده‌های شامل این دفتر نظر افکند: از دید فرم و شکل و از نگاه محتوا و مضمون شعر.

از لحاظ شکل، قالب یا ژانر شعری، چنانکه در بالا هم اشارت رفت، سروده‌های داکتر محمدنسیم خودرنگ بیشتر در قالب یا ژانر غنایی غزل، رباعی، دوبیتی، تورتلیک سروده شده‌اند و استثناءً دو شعر در قالب مثنوی و یک سروده در فرم مسدس دو رشته‌یی نیز وجود دارند و در این میان حدود ۶۰ بیت هم بگونهٔ فرد یا مفردات شامل این دفتر گردیده‌اند.

غزل‌ها و سروده‌های منوط به ژانرهای دیگر همه در اوزان عروضی‌اند که داکتر محمدنسیم توانسته است تا حد زیادی اوزان مزبور را به گونهٔ درست به کار ببرد و این اوزان نیز مربوط به بحرهای گوناگون عروضی‌اند. بدین معنا که شاعر در سرایش غزل‌هایش در یک یا دو سه وزن عروضی محدود نمانده، بلکه در کار بست اوزان گوناگون همت گمارده است.

برای اثبات این ادعا به ارائه‌ی نمونه‌هایی چند دست می‌یازیم:

۱. هزج مثنیٰ سالم: مَفَاعِیْلُنْ مَفَاعِیْلُنْ مَفَاعِیْلُنْ مَفَاعِیْلُنْ

رباعی از دلم بر لب دعا گردیده می‌آید

غزل آیینی درد آشنا گردیده می‌آید

۲. هزج مثنیٰ اُخرب: مَفْعُولٌ مَّفَاعِلُنْ مَفْعُولٌ مَّفَاعِلُنْ

بلبل نشود خندان پروانه حزین باشد

گل بمب اُتم گردد گلخانه کمین باشد

\*

مشرب قَوْلیده تُوله پیمانہ بُولر بیر کون

شاعر غزلی گَللب مستانه بُولر بیر کون

۳. هزج مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور: مَفْعُولٌ مَّفَاعِلٌ مَّفَاعِلٌ مَّفَاعِلٌ

یاران که به دروازه‌ی تقدیر نشستند

حیرت‌زده در خانه‌ی تصویر نشستند

۴. هزج مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف: مَفْعُولٌ مَّفَاعِلٌ مَّفَاعِلٌ فَعُولُنْ

جانانه، نپچوک انجمن آرا یسه‌نیب‌سبز

بی‌جوره و بی‌سابقه بی‌تا یسه‌نیب‌سبز

۵. هزج مثنیٰ اُخرب مقبوض ابتر (از اوزان رباعی):

مَفْعُولٌ مَّفَاعِلُنْ مَّفَاعِلُنْ فَعْ

بای بچه، سر تو نان‌گدا می‌خندد

خان زاده، به کبر تو حیا می‌خندد

این ملک عجب، عجب نظامی دارد

بر ماتم زنده مرده‌ها می‌خندد

۶. هزج مسدس محذوف: مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ فَعُولُنْ

نه از دستی دعای خیر خیزد

نه از پایبی صدای خیر خیزد

نه قلبی از ته دل می سراید

نه از چشمی حیای خیر خیزد

۷. هزج مسدس اخرب مقبوض مکفوف: مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

یا قسمت ما نمی شود باز

یا نیست کسی رفیق ممتاز

گر نسل نوین نمی کند دل

از کهنه مجو دوباره آغاز

۸. هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف: مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ فَعُولُنْ

قویمس قره خان مزار بارسنگ

آتینگ قره قندهار بارسنگ

آپااقینه یوز، نسیم اوزبیک

دل قاپ-قاره قیل دیار بارسنگ

۹. مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف: مَفْعُولُ فَاعِلَاتُ مَفَاعِلُنْ فَاعِلُنْ

قاصد، سلام من برسانی به میمنه

آور به دیده ریز مراریگ آقینه

\*

جان باریچه جفا و ستمگه بیریب جواب،  
اؤلگونچه حق یولیده توگنمس سؤالمیز

۱۰. مضارع مثنیٰ اخرب: مَفْعُولُ فَاعِلَاتُنْ مَفْعُولُ فَاعِلَاتُنْ

همسایه نعره دارد گوید اذان ما را  
همکوجه می فروشد افغانستان ما را

\*

البته اویقوم اوچکن، شب زنده دار اہمسمن  
تویگونچه ایچکنیم چین، واللہ خمار اہمسمن

۱۱. رمل مثنیٰ محذوف: فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلُنْ

در قفس افتاده باشی با قفس پرواز کن  
در کفن خوابیده ای درز کفن را باز کن

\*

کؤرسه تینگ عالمده بؤلسه گلستانیمدن گؤزهل  
گلشنیم، أم البلادیم، بوستانیمدن گؤزهل

۱۲. رمل مثنیٰ مخبون محذوف: فَعِلَاتُنْ فَعِلَاتُنْ فَعِلَاتُنْ فَعِلَاتُنْ فَعِلُنْ

سر ما، غول ستم، تیغ و تفنگ تو کم است  
قبر ما چون بکنی؟ ضرب کلنگ تو کم است

۱۳. رمل مثنى مشكول: فَعَلَاتُ فَاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُ فَاعِلَاتُنْ

همه‌ی وطنپرستان خپ و چپ وطن فروشد  
به میان توده آید گپ ما و من فروشد

۱۴. رمل مسدس محذوف: فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلُنْ

تا بکی افسانه پردازی، قلم  
با حقایق می‌کنی بازی، قلم  
توته شو، در بین آتشدان برو  
تا کند پینسل سرافرازی، قلم

۱۵. رمل مسدس مخبون محذوف: فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعِلُنْ

قوشیلیب اولکهنی آباد اېته‌لیک  
کوزی یاشلی یوره‌گین شاد اېته‌لیک

۱۶. مجتث مثنى مخبون محذوف: مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ فَعِلُنْ

بیا، رفیق، به‌سنگر بزن سبق کرده  
و یا برآی به‌محراب ذکر حق کرده

\*

بیر- ایگی شمع یاقیب آینی بی کپره‌ک قیلدیم  
قویاش چو مقته‌نیب ایلندی، لادرک قیلدیم

۱۷. رجز مثنیٰ مخبون: مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

وای به حال نیستان چه وحشت و چه دهشت است  
به سر فتاده آسمان چه وحشت و چه دهشت است

۱۸. رجز مثنیٰ سالم: مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ

اؤلکه‌م تومن ناز-نعمتی تاشکبنت سمرقندینگده یوق

قرشی، بخارای کلان، خوارزم و خوفدینگده یوق

بلخ و بدخشان گللری دوشنبه خوجندینگده یوق

اؤزبیکچه‌ده بار شه‌غزل پشتوی میوندینگده یوق

بدین گونه، دیده می‌شود که داکتر محمدنسیم خودرنگ در سروده‌های خود به هر دو زبان بیشترینۀ اوزان معمول عروضی در شعر کلاسیک را به‌کار برده است.

از ویژه‌گی‌های سبکی و زبانی سروده‌های داکتر محمدنسیم خودرنگ یکی هم توجه فراوان وی به کاربرد عناصر زبان گفتاری فارسی و نیز اوزیبکی است که شعر او را از دیگران متمایز می‌سازد. به‌گونه نمونه، کاربرد واژه‌ها و عباراتی چون لادرک (به‌معنی ناپدید)، سرک (جاده)، لنده‌غر (آدم بیکاره، عیاش و ولگرد)، پاده‌بان، تیرشدن (گذشتن، منصرف‌شدن)، ساعت تیری (وقت‌گذرانی، یا تفریح و سرگرمی برای رفع خستگی)، چپّه، چپّه‌کش، چپّه‌رفتن، وارخطا (دست‌پاچگی، شتابزده‌گی، عجله)، بیکارمانده، کهنه‌کسل، کاکه (آدم شیک‌پوش، سخاوتمند،

خوش مشرب، خیر خواه و پایند به اصول جوانمردی)، کله خراب (تهی مغز و بی خرد، فردی که بدون فکر عمل می کند)، جَلّ و بَلّ (مجلل و آراسته)، لیلامی<sup>۱</sup>، میله (پیک نیک، گشت و گذار، تفریح در طبیعت و گردش دسته جمعی)، عباراتی چون «قصه مفت» و امثال این ها که در سروده های شامل این دفتر به کثرت به چشم می خورند و در این باب مثال های زیادی از لابلای سروده های این گزینۀ اشعار می توان ارائه داشت:

در باغ باغبان و گل و لاله لادرک  
بلبل حزین نشسته، گلستان تکان نخورد

\*

گاهی به زمین لادرک گور شدیم  
گاهی سر کوچه یا سرک گور شدیم

\*

حیف سلام برده معلم، غلام امام  
انسان کجاست، لنده غر عالیجناب شد

\*

پاده بان «مرد چران» شد ز کتاب چوپان  
وطن از مکتب زن دادگری می طلبد

\*

<sup>۱</sup> لیلامی: به اجناس، کالاها یا فروشگاه هایی گفته می شود که در آن ها اجناس حراج شده و به فروش می رسند. این اصطلاح بیشتر برای لباس ها و وسایل دست دوم یا استوک وارداتی به کار می رود که با قیمت ارزان به فروش می رسند.

ساعت افغانستان تیر است با دزد و دغل

زیر پا شد دفتر عاقل دهد تعلیم دل

\*

در پُشت قسم نامه‌ی دیروز، رفیقان

زین فیصله‌ی کهنه «مرا تیر» نوشتند

\*

دد ناترس اگر جنگ جهان می طلبد

من نگفتم که ز میدان جماعت تیرم

\*

قلب شاعر بود لرزان، دست امضا چپه رفت

بیت موزون و مزین لفظ و معنا چپه رفت

چپه رفت و چپه آمد، چپه رفتاریم ما

چپه درس و چپه مکتب دیده ملا چپه رفت

\*

چپه کش دیوانه گردد، چپه گردان می کند

توده می گردد بالآخر زنده باشد تیم دل

\*

دیموکرات های کمونست وارخطا

گردن کشیده سر به سر دار ساختند

\*

بیکار مانده‌های وطن کنج انزوا

مانند من نمایش اشعار ساختند

\*

بر قهرمان کهنه کسل‌ها بگو: رفیق

از مخمل خیالی خود رخت خواب کن

\*

کاکه‌ی انخوی می‌گشتم خمار و لپ و جپ

کابل و افغانستان راجل و بل می‌ساختم

\*

چون هست خدا در همه جا حاضر و ناظر،

هر جا برسی کاکه‌ی مردان شدن آموز

\*

گاهی به توکلِ خدا کشته شدیم

گاهی ز تفنگ آشنا کشته شدیم

در پیروی از کله‌خرابان زمان

کس نیست بگوید که چرا کشته شدیم

\*

می‌شود روشن چراغِ قصه‌ی مفت رفیق

دست بسته بر هیولا می‌دهد تعظیم دل

\*

سرپوش سرفرازان لیلامی<sup>۲</sup> زمان شد  
 دست دعا نپوشد بی شرمی حیا را  
 کاربرد شکل گفتاری تصریف فعل‌ها مانند: همیشه و همیشه (به‌جای  
 می‌شود و نمی‌شود)، میریم (به‌جای می‌رویم)، بیا-بریم (بیا برویم) و  
 امثال آل:

دوباره کهنه کلانتر رئیس ما میشه

دوباره عزت انسان به‌زیر پا میشه

با سنک و کلوخ وطنی کار نمیشه

بر سر بکفان یار که بم کاشته باشی

\*

در مکتب من آی به‌هم مدرسه میریم  
 شاعر نشدی، خیر، سخندان شدن آموز

\*

دوباره میله‌ی سرخ مزار می‌گردد

نرفته از دل خوبان بیا بریم غزل.

---

<sup>۲</sup> لیلامی: به اجناس، کالاها یا فروشگاه‌هایی گفته می‌شود که در آن‌ها اجناس حراج شده و به فروش می‌رسند. این اصطلاح بیشتر برای لباس‌ها و وسایل دست دوم یا استوک وارداتی به کار می‌رود که با قیمت ارزان به فروش می‌رسند.

بدین سان کاربرد اصطلاحات عامیانه چون «بزن بکن»، «از بد بترش توبه»، «نی سیخ، نی کباب بسوزد» و نظایر آن نیز شاخص خصوصیات سبکی شعر داکتر محمدنسیم خودرنگ است:

به شرابخانه مستان می خواجه خیر نوشد

به قمار خانه مردان بزن و بکن فروشد

\*

ماتم سر ماتم شد، از بد بترش توبه،

شیطان بچه آدم شد، از بد بترش توبه!

\*

دیگر به این و آن نکنی قصه را دراز

«نی سیخ، نی کباب بسوزد»، کباب کن

باید خاطر نشان ساخت که این ویژه گی را نه تنها در سروده های فارسی دری شاعر، بل در اشعار ترکی اوزبکی او نیز می توان به نظاره نشست. در این مورد نیز به آوردن چند مثال بسنده می کنیم.

کلمات عامیانه ی معمول در زبان گفتاری چون پَقه (ظرف یا افزار شکسته و درز کرده)، پله و نام های البسه و اجزای آن، مانند مله قیتان، گوپیچه، قاسم یقه، جولمه (لباس دریده و پاره پاره)، بیرتیق (پاره شده)، اووه دیلی کۆرپچه (توشکی که از پنبه کهنه و مستعمل پر کرده باشند)، «تامده تبهزک، قیشده یاقه ی» (از سروده های فولکلوریک)، دمدهدم (کلمه

تقلیدی صدای دف و دُهل)، بریللماق یا که پیریللماق<sup>۳</sup>، تنگه و قران (نام سکه‌های پولی که در گذشته رواج داشتند)، شیلقیلمه یا غلیق پلو (پلو پروغنی که برنج‌ها و سایر مواد آن در روغن غوطه‌ور باشد)، قاقیمچی<sup>۴</sup>، بیزیرهک<sup>۵</sup>، سسیق (بدبو)، پره‌ووز (پارچهٔ جداگانه‌یی که در اطراف دامن چین و سایر لباس‌ها برای محکم شدن و نمود خوب آن دوخته می‌شود)، پره‌ووزسز آغیز (کنایه از کسی که سخنش را ناسنجیده می‌گوید)، یگه‌پیس (شخص تنها و منزوی)، ملاقی کفتر، باسریقیش<sup>۶</sup>، موریماق

<sup>۳</sup> قناتلرنی تیز-تیز قاقیب، اوچیشگه تیارلنیش یا که آسمانگه کوتربلیش.

مجازی یا که کؤچمه معناسی: پورهک نینگ تیز اوریشی یا که آدم نینگ هیجان، شاشیلینچ حالته یوگورب-بیتیب توریشی.

<sup>۴</sup> قاقیمچی - اؤزبک خلق اېنتوگرافی سیده، خصوصاً، شمانلیک مراسملری و فولکلوریده تورلی کسللیکلرنی افسون، دعا و موسیقی یؤلر بیلن دوالاوجی (قاقیم توشورووچی) طیب یا که بخشی معناسینی انگلته‌دیگن اتمه. اولر اؤز فعالیتیده مخصوص ایتملر (قیرمه، قاقیم، بدیک کیلر) اجرا اېتگن.

<sup>۵</sup> بیزیرهک — اؤزبک ملی باله لر اؤیینلریدن بیرى بؤلیب، شو نامده‌گی قول‌باله اؤیینچاق یاردمیده اؤینه‌له‌دی. اوزونچاق یا که یسی شکلده‌گی یاغاج یا که پلاستیک پرکچه (کپه‌لکچه) بؤلیب، اونینگ اؤرته‌سیدن ایکیته تیشیک آچیلگن بؤله‌دی. بو تیشیکلردن مستحکم ایپ یا که سیم اؤتکزلیب، ایگی اوچی توگونله‌دی. اؤینش جرابانی: ایپ هر ایگی قول‌نینگ باش یا که کورسه‌تکیچ برماقلریگه ایلینه‌دی. ایپنی قیچی سیمان حرکتلر بیلن بوره‌ب، سؤنگ تارتیب بؤشه‌تیش آرقه‌لی پرکچه یوقاری تیزلیکده ایلنه‌دی و «بیزیز» دهب آواز چیقره‌دی. لسانی جهندن بو سؤز «بیزیز» تقلید سؤزی و «اک» یساووچی قوشیمچه‌سی نینگ قوشیلیشیدن حاصل بؤلگن (یعنی آواز چیقرووچی ماسلمه معناسیده).

<sup>۶</sup> باسریقیش (اویقو فلجلیگی) — اوخله‌یاتگنده یا که اویغانه‌یاتگنده آدم نینگ گپره‌آلمه‌ی، قیمیرله‌ی آلمه‌ی قالیشی حالتی. بو مییه اویغانگه‌نی حالده، تنه عضله‌لری حالی تولیق اویقو حالتیدن چیقمسلیگی سببلی یوزه‌گه کپله‌دی. بو وقتده کؤپینچه آغیرلیک، قورقوو و غیر طبیعی نرسه‌لرنی حس قیلیش کوزه‌تيله‌دی.

(پژمرده شدن)، اولسکی، سوه چوب، توتله، گچّه (الکن)، قشقه<sup>۷</sup>، جتی، سمس (پرگو، حراف و بیمزه گو)، کلته، نوچه، قوشه قرین، سلانه یورماق<sup>۸</sup>، و غیره که در سروده‌های داکتر محمدنسیم خوردنگ به کثرت استعمال شده اند و اینک به ارائه‌ی نمونه‌ی چند دست می‌یازیم:

کاسه دن، خُمدن، صراحی کوزه دن بولسین لحد  
 یقه بولسین، یله بولسین، جام جم بیرلن کومینگ  
 بی کفن دهب زار قیلمنگلر مسافر بچه‌نی  
 مله قیتان گوپیچم، قاسم یقم برلن کومینگ

سله، زرتاقی، عرقچین، کله پوشیم، سور کلام  
 مهره دوزی خامکی و شه یخم بیرلن کومینگ

یبتی بامدن نشانی بپشیمگیم تابوت ایتیب  
 جولمه ییرتیق اووه دیلی کورپچم بیرلن کومینگ

\*

<sup>۷</sup> قشقه (اق داغ): حیوانلرنینگ، خصوصاً، اتلرنینگ پیشانه‌سیده‌گی آق توکلردن عبارت بیلگی، خالی. قشقه حیوان: پیشانه‌سیده آق داغی بولگن آت یا که قاره‌مال.  
 - کوچمه معناده پیشانه بیلگیسی: آدملرنینگ پیشانه‌سیده‌گی بیرار-بیر خصوصیت، بیلگی یا که خالی. بخت/قسمت: شرق شعریتی و خلق مقاللریده "پیشانه‌سیگه بیتیلگن قسمت" معناسینی هم بهره‌دی.  
<sup>۸</sup> اوزبیک ممتاز ادبیاتی و شعریتیده آهسته، ناز-کرشمه بیلن، کبریلیب یا که مستانه قدم تشلب یوریشنی بیلدیره‌دی. بو کوپینچه گوزللیک، وقار یا که خاطر جمعلیک رمزی صفتیده شعرلرده قوللنده‌دی.

بلبل ترانه سيگه اوينب قيلر تماشا  
گل قاشيده پريليب پروانه اؤتميشينگن

\*

بير تنگه بير قران تېشيك كيسه ميزده يوق  
بالله حرام خوار به والله حلالميز

\*

قابلي شيلقيلمه ياغليق پلودن اؤرگيله ي  
يوق جهانده، لذت اچيق چاي و نانيمدن گؤزه ل

\*

هر بير دعا فروشيميز عاليجناب اېمس  
هر فالچي، هر قاقيمچي، كفنكش، صحاب اېمس

\*

زميننى بيز-بيزه ك و آسمانگه ايپ باغلب  
وطن باله لريگه تحفه بادپر ك قيلديم

بيرارته بورنى اوزون همده آغزي سسيقنى،  
پراووزى يوق آغيزلرنى جير-جير ك قيلديم

\*

شيطان جهاننى قبضه قليب يگه پيس اؤتر  
انسان تيريك و سلسله داران تيريك هنوز

\*

زاغ و زغنگه آیتینگ ملاقی کفتریمدن  
 بلبل باشیمگه قونگن گلسیز بهار اہمسمن  
 \*

کهنه اولسکی، خدا دہب تورسین  
 تازه دم لشکر نوزاد اہتہ لیک  
 \*

چؤغلب ستم اوییگه اتم بمینی آتینگ،  
 بارؤت قالمہ گندہ سؤہ چوپ بیلن سؤہنگ  
 \*

هر توتله بیزنی گچہ بو دہب، چیمدیلب قاچر  
 ای قشقه بای، لبگہ سؤلّمہ یدی سُرّمہ رنگ

بؤری شغال دُمبک ملا چوپان کوچیک  
 جتی<sup>۹</sup> خوراز و ماکی، کتکدن چیقیب قرہنگ  
 \*

یاشیمنی بیلّمہ سنگیز، بچہ دہب صدا قیلّمنگ  
 تیلیم توشونمہ سنگیز گچہ دہب خطا قیلّمنگ  
 \*

<sup>۹</sup> خروس یا ماکیانہ کہ از جنس کلنگی نباشد. کلنگی از نسل برتر مرغ خانگی محسوب می شود.

ساقی، غضبگه اوچگیل، پیمانهدن درک یوق،  
گل مورّیگن قؤلیمده، جانانهدن درک یوق.

\*

چپهدن توردیم بو ابرتانگ، چپه یاتیب باسریقیب  
قیلدی ویران اولکهنی سرچپه آدمزادیمیز

\*

بو یانده ایگی وسواس، او یانده ایگی سمسم،  
کونگیل سوزین دیرگه دیوانهدن درک یوق.

\*

سیمیز، اریق و کلته و نوجه قوشیلیب  
بیر بؤلسمنگز کوشش تنها یرمهیدی

\*

بپچاره، غریب، نان گدادن خبر آلسین  
هر قوشه قرین، بقه پلوخواریمه آیتینگ

\*

الته که اندام نگاریم کؤرینرلی

سلانه یورر، صولت یاریم کؤرینرلی

کاربرد اصطلاحات تکنیکی و تکنالوژی روزگار کنون نیز در  
سروده‌های داکتر محمدنسیم جایگاه جداگانه‌یی دارد:

تسبیح هستوی با زُناَر نوکلییرها  
از خون توده ریزی کشتارگاه کردند

\*

نَیلرم تنها لحدده کمپیوتر بؤلسمه  
تلویزیون لاپ تاپ و عینکم بیرلن کومینگ  
بیر قؤلیمده آیفون و بیر قؤلیمده آَیپد  
«وای فای» و گوشکِ بیسیمکم بیرلن کومینگ

از بازی‌های کودکان در میان اوزبیک‌ها یکی هم «چوروم» است که معمولاً در شب‌های عروسی و مراسم ختنه‌سوری صورت می‌گیرد. مطابق آن، کودکان به دو گروه تقسیم شده، اعضای دسته نخست در جاهای تاریک پنهان می‌شوند و افراد دسته دوم برای یافتن محل پنهان شدن آنان تلاش می‌ورزند. زمانی که یافتند، نوبت پنهان شدن از آن گروه یابنده می‌شود و گروه نخست به جستجوی آنان می‌پردازد. همچنان «کته‌خط» اصطلاحی در بُجل‌بازی و یکی از انواع آن بازی توسط کودکان است. این بازی طوری است که به سطح زمین هموار چهارضلعی مستطیل شکلی رسم کرده می‌شود و در میانه آن خطی کشیده شده، دو بازیگر به تعداد مساوی بُجل‌ها (استخوان‌های شتالنگ) خود را به روی خط قرار می‌دهند و با قرعه‌کشی نوبت نخست را یکی از آنان به دست می‌آورد و در ضلع عرضی مستطیل ایستاده با بُجلی بزرگتر که «ساقه» نامیده شده، معمولاً با ریختن سُرَب در وجه فرورفتگی آن سنگین و ضربه‌یی ساخته می‌شود،

بجل‌های صف کشیده را نشانه گرفته می‌زند و بدین وسیله هر قدر بجلی را که از ساحهٔ مستطیل بیرون بکشد، از آن وی می‌شود.

دو بیت زیرین از سروده‌های اوزبکی داکتر محمدنسیم خودرنگ اشاره به آن دو بازی کودکانه دارد:

همکوچه، اویین میمنی سرسان ایتگن  
همسایه، چوروم باشیمنی لرزان ایتگن  
\*

لوحه‌دن چیق تخته‌ی غیرتگه یازگیل قسمتینگ  
طالع و تقدیر کتّه خطّیدن آزاد بؤل

در یک بیت یکی از غزل‌های اوزبکی شاعر جملهٔ «آغدر کبابینگ کویمه‌سین» (بگردان تا کبابت نسوزد) به کار برده شده است که در زبان اوزبکی افغانستان یک ضرب‌المثل کنایه‌آمیز بوده، مفهوم ظاهری آن، وقتیکه گوشت کباب در سیخ کشیده شده روی آتش کوره قرار دارد، برای اینکه یک روی آن از دیر ماندن در آتش نسوزد، می‌گویند که روی دیگرش را بگردان. مجازاً این بدان معناست که کارها باید با اعتدال، بدون افراط و تفریط و به‌گونه‌ی متعادل پیش برود که به‌هیچ طرف از جانبین دخیل در آن کار آسیبی نرسد:

کویدی یوره ک هم بغیر، «آغدر، کبابینگ کویمه‌سین»  
جایگه تپکسین اؤقینگیز چؤغلب تورینگ یای و کمان!

تا اینجا از ویژه‌گی‌های شکلی و سبکی سروده‌های شامل این دفتر سخن گفتیم، و حال لازم است حرف‌هایی در مورد موضوعات و درونمایۀ شعر داکتر محمدنسیم خودرنگ و کاربرد برخی آرایه‌های بدیعی در سروده‌های وی نیز داشته باشیم.

شعر داکتر محمدنسیم از رهگذر موضوع و مضمون خیلی بارور و غنی است. در آن از موضوعات غنایی گرفته تا مسایل اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و میهنی به‌یاری صور خیال انعکاس روشن خود را یافته‌اند. شاعر در سروده‌هایش با پیروی از ادبیات کلاسیک انتقاد از شیخ و زاهد و ملاحای خودنما و ریاکار را در صدر موضوعات گزینشی خود قرار داده است:

چپه رفت و چپه آمد، چپه رفتاریم ما  
چپه درس و چپه مکتب دیده ملا چپه رفت

\*

مسجد نمازگاه به‌صاحب عقیده بود  
شیطانچه‌های بی‌مزه ملا امام شد

\*

تورینگ، دوگانه‌قریندش، حجاب کویدیره‌میز  
سجاده، سلّه‌ی شیخ‌النقاب کویدیره‌میز

\*

آخوند و پاپ شیطان در مسجد و کلیسا  
 مذهب به جان مذهب بازی به راه کردند  
 او نه تنها از شیخ و زاهد و ملای ریاکار که، آن عده سیاستگذاران و  
 رهبرنمایان احزاب سیاسی را هم که با تحریک و برانگیختن مردم به مبارزه  
 با وعده‌های توخالی رسیدن به جامعهٔ میرا از ستم طبقاتی و مرفه، خود  
 عقب‌نشینی کردند و موجب قربانی‌های بیجا و بیحاصل گردیدند،  
 به شدت مورد ایراد و نکوهش قرار می‌دهد:

نفرین به وعده‌های زعیمان انقلاب  
 ایمان بهانه بود که وجدان تکان نخورد

\*

در انقلاب جای گرفتند خرس و خوک،  
 در خاندان شیر و پلنگ قتل عام شد

\*

می‌خواست انقلاب کند جمع خودفریب  
 افکار پشت پرده‌ی شان بی نقاب شد

\*

نی انقلابِ خاصیتِ انقلاب داشت  
 نی توده اعتماد به درس و کتاب داشت  
 او از شیوع فساد در کشور و اینکه چگونه صاحبان قدرت به معامله و  
 دادن رشوت به مقامات شامخ می‌رسند و صاحب مال و منال می‌گردند و

بدین وسیله به‌گرددۀ تهیدستان و ستمکشان سوار می‌شوند، سخت  
دل‌آزرده است و این دوییتی کنایه‌آمیز او اشارت بدان دارد:

مُردی، رفیق، موتر گلپوش می‌برد  
یا چاریار آمده بر دوش می‌برد  
رشوت ببر به جیب کفن، در پُلِ صراط  
جنت فروش هاست در آغوش می‌برد

داکتر نسیم خوردنگ در کنار این همه شعرهای انتقادی و  
اعتراض‌آمیز، سروده‌های عاشقانه نیز دارد که آوردن یکی دو بیت از آنها  
به‌عنوان نمونه بیجا نخواهد بود:

رباعی از دلم بر لب دعا گردیده می‌آید  
غزل آیینۀ درد آشنا گردیده می‌آید  
تمنا انتظار خوب‌رویان می‌کند ظاهر  
توکل سوره فتح خدا گردیده می‌آید  
تبسم جلوه‌ی عشق و محبت می‌کند انشا  
تکلم نغمه‌ی صلح و صفا گردیده می‌آید  
\*

عاشقان، گلدسته می‌بندم به‌برگ هر غزل  
نازنین، نازک‌میان، قربان گیسوی شما

از موضوعات مهم دیگر در شعر داکتر محمدنسیم، مهرورزی و عشق  
بی‌پایان او به‌وطنش، بالخاصه به‌زادگاهش اندخوی می‌باشد. او در

سروده‌های خود به هر دو زبان بار بار این محبت بی‌زوال خویش را نسبت  
به زادگاه دوست داشتنی خود بیان کرده است:

روح من از جنت فردوسیان بیزار شد  
دل دمامم می‌رود بر شهر اندخوی شما  
\*

دوباره نام تو آمد سر زبان انخذ  
دوباره دود برآمد بر آسمان انخذ  
رفیق نیست که اشکی بر آتش اندازد  
چگونه می‌گذرد یوم الامتحان انخذ؟  
نه لاله ماند، نه گل سوخت آشیان انخذ  
ز آه من نکفد خانه شد گران انخذ  
\*

اندخویم نینگ چوقور قیشلاغی «ایفل» دن بلند  
آسمان نینگ تختی ابرمس آشیانیمدن گوزهل  
\*

دشتینگ مینگه باغ و راغ اېکن، اندخویم  
لاله‌نگ توله می‌ایاغ اېکن، اندخویم  
\*

قاصد سلام من برسانی به میمنه  
آور به دیده ریز مرا ریگ آقینه

پامیر و هندوکش که هنوز ایستاده اند،  
افسوس، قله خون و خون آلوده دامنه

کابل غلام گشته به شیطان دلگشا  
ترویج انتحار بود شان و طنطنه

\*

کؤچمده گی قبله کعبه الله شریف  
میوه‌نگ بال و گنجد یاغ اپکن، اندخویم

او در سروده‌هایش انسان‌ها را به جوانمردی و یاری رساندن به نیازمندان  
فرامی‌خواند و این امر را اساس انسانیت می‌داند:

ای سر، به سرفرازی خود ناز کرده رو  
ای دل، دلاورانه، جوانمرد کار باش

بینی گرسنه‌یی، شکمش سیر کن ز نان،  
بر تشنه لب اگر برسی آبشار باش

در اشعار داکتر محمدنسیم صور خیال از گونه تشبیه، استعاره، مجاز و  
کنایه و نیز آرایه‌های بدیعی چون مراعات‌النظیر، طباق یا تضاد، تلمیح،  
تشخیص و غیره جایگاه ویژه‌یی دارند و ما به خاطر اجتناب از اطالۀ سخن  
به آوردن چند نمونه محدود اکتفا می‌نماییم:

شمع و ستاره دور و بر ماهتاب هنوز  
نامد برون ز ابر سیه آفتاب هنوز

در این بیت، شمع، ستاره، ماهتاب، ابر سیه و آفتاب استعاره‌هایی از وضع جامعه فرورفته در تاریکی و چشم به‌راه روشنایی است.

### مراعات النظیر:

مراعات النظیر آرایه‌ی بدیعی بوده، به معنای آوردن کلماتی در یک بیت یا جمله است که از نظر معنایی، نوع، جنس، زمان یا مکان با یکدیگر تناسب و ارتباط دارند و باعث تداعی ذهن می‌شوند. چنانکه واژه‌های ساقی، پیاله، جام و ایاغ، باده گسار، کوزه، میخانه؛ گنبد، خشت، بنیاد با همدیگر تناسب و پیوند دارند:

ساقی پیاله نزد خبیثان گذاشته

جام و ایاغ باده‌گساران تکان نخورد

\*

سنگ زمانه کوزه‌ی خمخانه را شکست

میخانه شاهد است، خیانت به جام شد

\*

گنبد ز خشت قالب بیگانه ساختیم

بنیاد پخته‌های وطن کم دوام شد

### طباق

طباق یا تضاد از جمله صنایع بدیعی است که سازگار با آن واژه‌ها یا عبارات دارای مفهوم متضاد با هم یک جا در شعر آورده می‌شوند. در

ابیات زیرین کلمات لنده غر و عالیجناب، کافر و مسلمان، دیوانه و هوشیار  
از چنان واژه ها به شمار می روند.

حیف سلام برده مُعَلِّم، غلام امام  
انسان کجاست، لنده غر عالیجناب شد

\*

دیوانه های جنگی دنیا تباه کردند  
هم کافر و مسلمان یک سان گناه کردند

\*

آن دم ستاره نور به مهتاب می دهد  
دیوانه را رفیق کند هوشیارها

### تلمیح:

در ابیات زیرین از شاهان پیشدادی به جمشید و فریدون و پهلوان  
نامدار شاهنامه‌ی فردوسی رستم؛ به داستان در آتش افکندن ابراهیم<sup>(ع)</sup> از  
سوی نمرود اشارت صورت گرفته، در بیت پسین از جلال‌الدین اکبر و  
شاه جهان امپراتوران ببری هند نام برده شده است. بنابر این، صنعت  
بدیعی تلمیح در این ابیات تجلی یافته است.

بس کن افسانه‌ی افریدون و جمشید، نسیم،  
خنجر رستم مکار به سوداست هنوز

\*

کوره‌یی ساز که سوزد همه‌ی دنیا را  
به خود افروختن آتش نمرود غلط

\*

قصه‌ی دور و دراز پدرم واقع است  
اکبر و شاه جهان، انور عالمگیرم

### تشخیص:

در دو بیت زیرین «اجل» و «آسمان» همچون شخص مورد خطاب  
قرار داده شده اند:

برسان نامه اجل را که ز من دور شود  
هر زمانی که دلم خواست خودم می میرم

\*

آسمان، دور برو نول به چشمت نخورد  
بال بگشاده دل حوصله‌ی تدبیرم

\*

در بیت اوزبیک‌ی زیرین کلمات «چوقیلب» (نول زده) و «چاقولب» (با  
ضرب چاقو) با داشتن آواهای همگون می‌تواند تجنیس ناقص به شمار  
آید که یکی از آرایه‌های لفظی بدیع محسوب می‌شود:

چوقیلب باشیمنی آقرتیردی دوران گردش  
چاقولب بغریمنی کپس، بوی و باشیم قان ایلب اؤت

بدین سان، در مورد ویژه‌گی‌های اشعار داکتر محمدنسیم خودرنگ از جنبه‌های گوناگون می‌توان سخن گفت، ولی برای اینکه بیشتر از این وقت گرانبهای خواننده‌گان را نگرفته باشم، سخنان خود را در اینجا به فرجام می‌رسانم. برای دوست عزیز خود، داکتر محمدنسیم خودرنگ، سلامت و تندرستی دایمی، بهزیستی و بهروزی و پیروزمندی‌های بزرگ در عرصهٔ فعالیت‌های آفرینش ادبی و زنده‌گی شخصی تمنا می‌برم، طبعش وقاد و خامه‌اش رساتر باد!

پوهنوال دکتور سیدمحمد عالم لیب

سکره‌منتو/کالیفرنیا/ایالات متحدهٔ امریکا،

روز پنج‌شنبه ۲۱ جوزا/خرداد ۱۴۰۵ خورشیدی

(۱۱ جون ۲۰۲۶ میلادی)

## زنده‌گی نامه‌ی سراینده

داکتر محمدنسیم خودرنگ فرزند روانشاد محمدمراد معروف به ملا تیمور، به سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی (مطابق ۱۹۵۷ میلادی) در گذر کلالخانه کوزه‌گری ولسوالی اندخوی زیبا دیده به جهان گشود. پیش از شمول به مکتب رسمی، در مدرسه یا ملای خانگی نزد ملا منور (مشهور به همسایه آبه) تا ختم قرآن شریف و چهارکتاب آموزش دید. بعد از آن شامل مکتب ابتداییه‌ی قاضی بابامراد گردیده، تا صنف ششم در آنجا درس خواند، سپس از صنف هفتم شامل لیسه‌ی ابومسلم اندخوی گردید و آموزش‌های خود را تا پایان صنف دهم در آنجا ادامه داد، صنوف یازدهم و دوازدهم را در لیسه‌ی ابو عبید جوزجانی شهر میمنه مرکز ولایت فاریاب سپری نموده در سال ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸م) از مؤسسه‌ی تعلیمی گواهینامه‌ی فراغت گرفت. در همان سال پس از موفقیت در امتحان کانکور، برای تحصیلات عالی شامل دانشکده‌ی طب دانشگاه کابل شد، تحصیلات خود را در دوران پرتنش حکمرانی ناامنی در کشور با مشکلات فراوان اقتصادی به‌پایه‌ی اکمال رسانید و در سال ۱۳۶۳ خورشیدی مطابق ۱۹۸۴ میلادی از دانشکده‌ی طب فارغ التحصیل گردید. پس از فراغت از تحصیل برای مدتی کوتاه در شفاخانه‌های جمهوریت و میوند ایفای وظیفه نمود. اما در اثر فشارهایی که از سوی حزب حاکم و

نهادهای استخباراتی آن برای پیوستن به حزب یا سازمان‌های تحت رهبری آن بر جوانان اعمال می‌شد، داکتر محمد نسیم خوردنگ نیز مانند هزاران جوان تحصیل کرده ناگزیز شد به مهاجرت روی آورد و بدین ترتیب عازم کشور همسایه پاکستان گردید.

او در اواسط ماه عقرب/آبان سال ۱۳۶۳ با شماری از هموطنان بعد از هفت شبانه روز پیاده‌روی و طی نمودن راه‌های صعب‌العبور، با مواجهه به دشواری‌های زیاد، ترس و هراس از جنگنده‌های دولت و گروه‌های مسلح مجاهدین به شهر ترایمنگل پاکستان خود را رسانیده، از آنجا با بس‌های پاکستانی به شهر پشاور صوبه سرحد موصلت ورزید و در آن شهر سکونت اختیار کرد. پس از شش ماه تحمل مشقات و خواری سرانجام شامل وظیفه داکتری در شفاخانه Union Aid برای مهاجرین افغانستانی در کمپ ترکمن‌نشین شهر صوابی گردید و در میانه سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۹ میلادی در آنجا ایفای وظیفه نمود.

در اواخر سال ۱۹۸۹ با دختر اکه عبدالوهاب مزاری که در ولایت کراچی پاکستان سکونت داشت، ازدواج کرد. بالاخره در نوامبر ۱۹۸۹ میلادی نظر به کشش آب و دانه، به ایالات متحده آمریکا مهاجرت نمود و در ایالت نیویارک آن کشور مسکن‌گزین شد.

پس از تحمل ۳۰ سال زحمات و انجام کارهای سخت و جانکاه در نیویارک، چند سال دیگر را به‌عنوان دیسپنسر در یک شفاخانه شخصی یک‌تن از شهروندان ایرانی گذراند. سرانجام، در سال ۲۰۱۹ به ایالت

کارولینای شمالی آمریکا North Carolina America رفت و در آنجا اقامت اختیار کرد و تا کنون در همانجا با خانواده خود در رفاه و آسایش زنده گی می کند و صاحب کسب و کار خصوصی خود است، جز غم غربت و دلتنگی ناشی از دوری وطن مألوف خود، شکایتی از زنده گی شخصی ندارد. از آن رو، این رباعی معروف امیر علی شیر نوایی همواره ورد زبان اوست:

غربتده غریب شادمان بؤلمس اہمیش  
اہل انگہ شفیق و مہربان بؤلمس اہمیش  
آلتون قفس ایچرہ گر قیزیل گل بوتسہ  
بلبل غہ تیکن دہک آشیان بؤلمس اہمیش

(شخص غریب در غربت شادمان نمی گردد، مردم برای او مشفق و مہربان نمی شوند؛ اگر در قفس زرین گل سرخ بشکفد، برای بلبل مانند خار آشیان نمی گردد.)

حاصل زنده گی او از ازدواج، شش فرزند برومند (سه دختر و سه پسر) اند که در ایالت نیویارک امریکا به دنیا آمده اند. همه شان آموزش های عالی را در کالجها به سر رسانده، مطابق مسلک خود مشغول کار می باشند. این فرزندان رشید از فضل پروردگار از توانایی جسمانی و معنوی برخوردار بوده، تکیه گاه مطمئن برای والدین خود هستند.

داکتر محمد نسیم فرزند رنج و زحمت است، او همزمان با کسب دانش در دبستان و دبیرستان، در پیشہ کلالی کوزه گیری و ساختن تنورها و پختن

ظروف سفالین در کوره همواره به پدر خود کمک می‌کرد و یاری می‌رساند. چنانکه خودش در یکی از سروده‌های اوزبیکی خود با افتخار از آن یاد می‌کند:

خُمدان الاوی نینگ دمیده کۆپ کویب، پیشیب،

مردانه آیته من که نسیم کلالمیز

کوزه، تغاره، کاسه و هم قشقری تباق،

سینگن سفال ایاق تگیده پایمالمیز

بدین گونه، داکتر محمدنسیم خودرنگ، این فرزند برومند اندخوی از میان رنج و زحمت برخاسته، با سختی‌ها و دشواری‌های زنده‌گی دست و پنجه نرم کرده، با تلاش و کوشش پیگیر به تدریج موانع زیادی را از سر راه خود دور ساخته، هم در عرصه کار مسلکی طبابت و نیز در فعالیت‌های ادبی و زنده‌گی خانواده‌گی و تربیت فرزندان خود به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است. او در حال حاضر جز از دوری وطن مألوف خود، اقارب و دوستان آنجایی دلهره‌یی ندارد، مشغول کار و بار خصوصی، مطالعه و آفرینش آثار ادبی است.



بخش نخست

# غزل‌های فارسی دری

(بر علاوهٔ یک مثنوی)

۱

ایمان بهانه بود که وجدان تکان نخورد!

بودا شکست، نبض گُهستان تکان نخورد

یک ذره ریگ دشت و بیابان تکان نخورد

در شهر و ده رسالت فرسوده شد رواج

پیر از کنار رفت، مریدان تکان نخورد

در باغ باغبان و گل و لاله لادرک

بلبل حزین نشسته، گلستان تکان نخورد

ساقی پیاله نزد خبیثان گذاشته

جام و ایاغ باده گساران تکان نخورد

دامن گشاده اند به خیراتِ اجنبی  
 دست از یخن گرفت گریبان تکان نخورد  
 مذهب اصول تازه‌ی قرآن به یاد داد  
 اسلام قلب گشت مسلمان تکان نخورد  
 کشتارگاه غول ستم شد ز کشته پُر  
 مغز و دماغ خفته‌ی انسان تکان نخورد  
 بی‌حرمتی برفت به تندیس معنوی  
 دید و زبان او زبیک خاقان تکان نخورد  
 اسپ وطن به قاطر همسایه شد نکاح  
 رخس و سمند رستم دوران تکان نخورد  
 نفرین به وعده‌های زعیمان انقلاب  
 ایمان بهانه بود که وجدان تکان نخورد  
 آخر کجاست آنکه برآرد صدای حق  
 دیوانه شد نسیم، رفیقان تکان نخورد

۲

شیر مادر خورده باشی، شاه مردِ جنگ باش!

خنجر بُرآن نباشی در غلاف زنگ باش

قَمّهِی بیکاره دور از دیده‌ی سرهنگ باش

کور باشی ماه، گمشو از سر روشن زمین

نور چشمان می درخشد رو به گور تنگ باش

دیده و دانسته در کنج سکوت افتاده‌ای،

شیر مادر خورده باشی، شاهمرد جنگ باش

تا شود راز و نیاز دختران با علم و فن

آی در پهلوی خانم، شوهر بانگ باش

گوهرافشان آب قوش تپّه رسد تا اندخوی،

دل پر از لعل بدخشان، کوه طلا سنگ باش

خطبه‌ی شهنامه شد نطاقیِ دکتر نسیم،

کج کلاه معرفت شایسته‌ی فرهنگ باش

۳

## شهر پهلوانی و ملک بزکشی

دختر، به هوش باش که مردان غلام شد  
 نام و نشان حزب و مبارز تمام شد  
 گنبد ز خشت قالب بیگانه ساختیم  
 بنیاد پخته‌های وطن کم دوام شد  
 در انقلاب جای گرفتند خرس و خوک،  
 در خاندان شیر و پلنگ قتل عام شد  
 در اعتماد، یکدویان چون قمار باخت  
 در اعتبار و سوسه بعد از سلام شد  
 معنای صلح در سلم آشنا نماند  
 مفهوم عشق فیصله‌ی انتقام شد  
 نسل صغیر شگّی و جدّ کبیر زوم  
 پیر و مرید بی ادب و بد کلام شد

سنگ زمانه کوزه ی خمخانه را شکست  
میخانه شاهد است، خیانت به جام شد  
گویند آتش بی نمکان دیر می رسد  
آتش ضعیف بود غذا نیمه خام شد  
گر می نداشت روشنی آفتابیان  
چشم ستاره کور بر آمد که شام شد  
مسجد نمازگاه به صاحب عقیده بود  
شیطانچه های بی مزه ملامام شد  
مفتی وزیر اعظم تعلیم و تربیه  
مکتب برای دختر و بانو حرام شد  
خلوت - شرابخانه، خرابات - چرس کش  
در بزم کوکئین زمان ازدحام شد  
در شهر پهلوانی و در ملک بزکشی،  
در ساز طبل دایره عالیمقام شد!  
با یک دو بیت یخ زده آتش مزن، نسیم  
بمب اتم بساز، سلاح قیام شد

۴

## شعر جنگی

دارم اجازه؟ قصه‌ی درد آشنا کنم  
یا سر سخن ز زلف کج دلربا کنم؟  
دست از دعای خیر کشیدم ز کار نیست  
ردّ وجود دیو و دد و اولیا کنم  
دیروز بسته طفل قسم خوار بود دل  
امروز را حواله‌ی فردا چرا کنم  
منبر کجای مسجد ما بود، یاد نیست  
با منکر و نکیر جهالت چها کنم  
ایشان رئیس کوچه و قاضی شهر را  
این شحنه آن مجاور قبر بلا کنم

تا بیسواد کهنه معلم مدیر شد  
 درس الفساد مکتب نو برملا کنم  
 در عیش و نوش عالم بالا نمی پرم  
 اینجا محله خانه‌ی دارالبقا کنم  
 نبود ز بسکه مذهب غولان پسند من  
 بگذار حزب برحق انسان بنا کنم  
 ای مدعی، به خنجر خونین خود مناز  
 دنیای تو خلاص، قیامت بیا کنم  
 افکار من سلام خدایان نمی دهد  
 وقت است هموطن بدل توده جا کنم  
 از شعر جنگی من و ما دور شو، نسیم،  
 آ در بغل، رفیق، برادر صدا کنم  
 جشن بهار بی گل و بلبل نمی شود  
 یک دشت لاله تحفه‌ی مرد خدا کنم  
 دیوان من سلام بخیلان نمی دهد  
 خودرنگ، تازه تحفه‌ی خودرنگ‌ها کنم

۵

## به کمان

«یک کمان صد تیر را در خاک پنهان می کند»<sup>۱۰</sup>  
 به کمان آنست احسان سر به احسان می کند  
 مرد میدان زیر پای خنده می ماند رفیق  
 ناتوان بابا نمایش دست لرزان می کند  
 ترک سنگر می کند نازدانه های والدین  
 از قسم از وعده هایش روی گردان می کند!  
 نام خود را می فروشد در زکات افتاده ها  
 چهره ی ننگین به نام جدّ پنهان می کند  
 در دعایش اعتباری نیست غیر از بددعا  
 در خیال خام فردا روشنستان می کند  
 لعل و مرجان را بهای تار و سوزن می دهد  
 کشور خود را قیاس چین و جاپان می کند  
 مقطع نازکتری بر این غزل دارد نسیم،  
 عاقبت زن انقلاب توده اعلان می کند

<sup>۱۰</sup> این مصرع برگرفته از بیت مشهور زیرین است:

قامت خم گشته پیران نشان مرگ نیست

یک کمان صد تیر را در خاک پنهان می کند.

من آن را در جایی خوانده بودم که متعلق به صائب تبریزی است. اما برخی ها آن را به ابوالمعانی بیدل و بعضی ها به میر هوتک افغان (شاعر قرن ۱۳ هجری قمری) منسوب دانسته اند (ویراستار).

۶

## فرمایش دست دعا

تا بکی تعویذ و بازوبند می پوشد رفیق،  
تا بکی زهر زمان چون باده می نوشد رفیق  
منتظر بر لقمه‌ی فرمایش دست دعا  
تا بکی انگشتر غیرت نمی پوشد رفیق  
شعله‌ی فردای روشن سایه بان قبر شد  
دیگ مردان شما هرگز نمی جوشد، رفیق

۷

## برده معلم، غلام امام

مکتب قمار باخته مست شراب شد  
مسجد ز انتحاری عابد خراب شد  
حیف سلام برده مُعَلِّم، غلام امام  
انسان کجاست، لنده غر عالیجناب شد  
می خواست انقلاب کند جمع خود فریب  
افکار پشت پرده‌ی شان بی نقاب شد



۸

### نه کس غلام کسی

نه گلستان ادب بینِ خار و خس ماند

نه باغبان گلو بسته بی نفس ماند

نه بعد مردن ما این جهان تبه گردد

نه بلبلان وطن در غم قفس ماند

نه تاج، بر سر سلطان بوالهوس ماند

نه کس غلام کسی نی غلام کس ماند

رها کنند نه یاران به نیم ره تنها

نه از قطار رفیقان نسیم پس ماند

## اُتم پرستی

دیوانه‌های جنگی دنیا تباه کردند  
هم کافر و مسلمان یک‌سان گناه کردند  
آخوند و پاپ شیطان در مسجد و کلیسا  
مذهب به جان مذهب بازی به راه کردند  
این زیر آتش آمد، آن دود آسمان شد  
آدم به گور افتاد انسان به چاه کردند  
زرد از زمین برآمد سرخ از زمانه سر زد  
غولان پشت پرده حزب سیاه کردند  
سر داد اذان پیکار ملا کلان نصارا  
ملاچه‌های ترسا خود را سپاه کردند  
از نام دین و مذهب بفریفتند مردم  
حقا که از سر جهل سخت اشتباه کردند  
نومذهب جهان شد بمب اُتم پرستی  
دیو و اَجَنّه یکسر صاحب کلاه کردند  
تسبیح هستوی با زنار نوکلیرها  
از خون توده ریزی کشتارگاه کردند  
یک کله گرد اینجا یک کله تیز آنجا  
جنگ جهان سوم گویا به راه کردند

۱۰

## شاعر آزاده نسیم

به هوا پر زدن احمد و محمود غلط  
 به دعا آمدن طالع مسعود غلط  
 به خدایی که ترا داده تعقل، بشتاب  
 روی گرداندنت از درگهٔ معبود غلط  
 باغبان خرمن گل بر در زاغ اندازد  
 گل غلط، لاله غلط، بلبل موجود غلط  
 کوره‌یی ساز که سوزد همه‌ی دنیا را  
 به خود افروختن آتش نمرود غلط  
 کافر از علم و هنر فتح نماید کیهان  
 در مسلمانی ما قبله‌ی مردود غلط  
 در خرابات نمانده اثر از زنده‌دلان  
 گر شود محوطه‌ی میکده محدود، غلط  
 رتبه‌ی کرچ و کله برتن مردانه درست  
 ورنه پوشیدن آن در کمر مود غلط  
 بیگانه رفتن از این دهر نباشد ممکن،  
 در سیه تخته‌ی ما نقطه‌ی فرمود غلط  
 نشود پیرو کس شاعر آزاده نسیم  
 بال اندیشه پرد سرحد مسدود غلط

۱۱

## دادگری

سر دیوانه‌ی من حُسن پری می طلبد  
لب شوریده، لب لب شگری می طلبد  
شد جهانی هنر و حکمت بیدل، صایب  
حافظ از ما غزل و شعرتری می طلبد  
مولوی بردن نی را به نیستان خواهد،  
سعدی انسان ز هم باخبری می طلبد  
به سر گنج نهران کی برسد تنگه طلب  
بینوا یک درم از دربدری می طلبد

مادرش دیده کند شهوت ملا طغیان  
 اُخت را برقعی از بدنظری می طلبد  
 مکتب و مدرسه شده بسته به روی نسوان  
 بیکتابی به وطن کله خری می طلبد  
 چشم مردانه شود کور که با مغز خراب  
 برِ خود هفت زن تازه تری می طلبد  
 سر این فیصله‌ی مردک زبانه خطا  
 قاضی از مذهب نسل بشری می طلبد  
 در قسم سوخته‌ها وعده خلاف نظر اند  
 آشنا بسته لب و گوش کری می طلبد  
 فکر آزاد نسیم آیینه‌ی قد شماست  
 چهره‌ی پاک و دل پاکتری می طلبد  
 پاده بان «مرد چران» شد ز کتاب چوپان  
 وطن از مکتب زن دادگری می طلبد

۱۲

## قلم کاکه

شنو، ای تازه جوان، رمز کمان و تیرم  
وز عدالتکده‌ی محکمه‌ی شمشیرم  
از کتابی که نوشتم غزل ناب، بخوان  
می نویسد قلم کاکه‌ی من تقدیرم  
صورت صاف و صفا سیرت مستانه سرم  
بنگر قامت قائم کمر تصویرم  
سرو آزاد گلستان قد افراشته را  
نتوانی زدنم یا بنهی زنجیرم

برسان نامه اجل را که ز من دور شود  
 هر زمانی که دلم خواست خودم می میرم  
 وارخطا نیستم از قسمت فی النار سقر  
 جای خود را ز صف جنتیان می گیرم  
 سر من داغ سفیدانه نروید هرگز  
 نه دل افکنده و دلباخته و دلگیرم  
 از گلوی سخنم نغمه‌ی داؤود شنو  
 شاه پلنگ ادب و واصف شاه شیرم  
 آسمان، دور برو نول به چشمت نخورد  
 بال بگشاده دل حوصله‌ی تدبیرم  
 دد ناترس اگر جنگ جهان می طلبد  
 من نگفتم که ز میدان جماعت تیرم  
 قصه‌ی دور و دراز پدرم واقع است  
 اکبر و شاه جهان، انور عالمگیرم  
 سر پا می گذرد عمر جهان دیده، نسیم  
 سرعت گردش دوران نکند جاگیرم





۱۳

## چپه کش

قلب شاعر بود لرزان، دست امضا چپه رفت  
 بیت موزون و مزین لفظ و معنا چپه رفت  
 چپه رفت و چپه آمد، چپه رفتاریم ما  
 چپه درس و چپه مکتب دیده ملا چپه رفت  
 شانه گردان بر زمین افتاد یار چپه کش  
 چپه تازان چپه بازان گشت رسوا چپه رفت  
 چپه قسمت، چپه مذهب، چپه دین افغانستان  
 راست آمد بر سرما دور دنیا چپه رفت  
 می پرد باران ز چشم بینوایان بر فلک  
 چپه زد موج شتابان آب دریا چپه رفت  
 عاقبت دنیای دون از چپه بنیادی فتد  
 چپه بازار است عالم، نرخ و سودا چپه رفت

۱۴

## لباس شک و امید کفن

بگو به شعله چرا زیر دود می سوزد  
 خموش و خسته سراپا رکود می سوزد  
 ز بسکه سوخته لب‌های نازنین ادب  
 دل غریب سخن در سرود می سوزد  
 وطن جهنم آتش پیران دنیا شد  
 عرب وسیله ز قوم یهود می سوزد  
 به عشق زنده توکل نمی شود اینجا  
 به دور مرده جهان وجود می سوزد  
 لباس شک و امید کفن هوس بازیست،  
 بدون چون و چرا تار و پود می سوزد  
 بگو به نرزی و بر ماده زی، شود انسان  
 به روز محکمه عبدالثمود می سوزد  
 بهشت را به سر دوزخش بسوزانم  
 اگر خدا جگر اندخود می سوزد  
 نه از گذشته و آینده نسیم خوار نسیم،  
 سپند نقد غزل بین عود می سوزد

۱۵

## دوراندیش

می‌کند تقدیر خامان پخته قسمت خویش را  
 نور حق روشن نماید دیده‌ی درویش را  
 دود تا کی تیره سازد چهره‌ی آتشفشان  
 عاقبت رسوا نماید زندگی بدکیش را  
 پستی انسان برآمد در بلندی‌های کوه  
 سایه‌ی دیوار چین بالا برد تشویش را  
 این سفید و آن سیاه افتد به پای آینه  
 سُرْمه‌ی گردش گشاید چشم گِردگ و میش را  
 شه نظر باشی نگاه از دورین اندازه کن  
 راز پنهان می‌گشاید فال دوراندیش را  
 از فساد دزد و رهبر توده شده محتاج نان  
 پر نموده پول رشوت دامن تفتیش را  
 صبح صادق می‌کند فردای ما روشن، نسیم  
 عاقبت برخود زند عقرب‌نماها نیش را  
 گل به آبی داد حزب یکه تازان یک به یک  
 جای سبزه این زمان می‌پروراند ریش را.

۱۶

## فوق پندار

نی شکایت دارم از پیوند افکار کسی  
 نی حکایت می‌کنم، گردد دل آزار کسی  
 حقپرستان آشنای نو پرستی‌های من  
 نیستم انتیک شهر کهنه بازار کسی  
 می‌زنم در آسمان بردباری بال، از آن  
 ایمنم از تیر زهرآلود و رگبار کسی  
 قطره تنها، ذره تنها کی شود عالم بنا  
 بی‌طرف‌ها کی شود از دل طرفدار کسی  
 نامسلمانی، سر پروردگار من می‌پیچ  
 کافرم یا بت پرستم فوق پندار کسی  
 تشنه گردد آب جو نو شد، نسیم کوزه‌گر  
 نوشدارویم مده از دست مگّار کسی

۱۷

### ستمکده

دوباره کهنه کلانتر رئیس ما همیشه  
دوباره عزت انسان به زیر پا همیشه  
به امر و نهی هیولا که تازه فرمان شد  
زغن اگر برود، زاغ جابجا همیشه  
برای دزد و دغل احترام بگذارید  
مباد، گفته نمیشه، که رهنما همیشه  
به چار قوم وطن ما و من مبارکباد  
زبان پرستی ما خود کلان بلا همیشه

ز رفت و آمد ابلیس با ابو شیطان  
 رفیق نوکرکِ هر برو بیا میشه  
 دف کفیده و طبل میان تُوهی یکجا  
 عجب مدار اگر رقص خونبها میشه  
 بیا به سفره‌ی افطاریان شراب آمد  
 بدون نیت شب روزه‌ی شما میشه  
 اگر رذالت شیطان خلاف یزدان است  
 بر این ستمکده ظلم خدا چرا میشه  
 به مرده‌ها چه نصیحت، نسیم دیوانه،  
 ز آتش غزلت شعله وارخطا میشه  
 به ذره‌بین نتوان دید شیر فاتح را  
 چگونه عاقبت کار، خیر ما میشه؟

۱۸

## قُوت لایموت

حمل خلاص نگشته هوای حوت آمد  
 سخن شروع نشد، چله‌ی سکوت آمد  
 جناب پیر به گودال خوف جای گرفت  
 به چشم زنده دلان جال عنکبوت آمد  
 به حجم ریش مسلمان شدن مبارک باد،  
 دوام مذهب ابلیس شیخ بروت آمد  
 بیا به طبل وطندار اتن تماشا کن  
 به دست دیو جهان تکمهی ریموت آمد  
 ز لوت و پوت خدا گشته آسمان خالی  
 به لوح قسمت ما قوت لایموت آمد  
 اگر نماز نکردی، به توبه عادت کن  
 نسیم، دست دعایت لبِ قنوت آمد  
 رفیق سنگ عداوت به سوی ما انداخت  
 هر آنچه بود حقیقت درِ ثبوت آمد



۱۹

## نور نظر

تن کن زره و زر ورقِ کوهِ نور باش  
 کبریت بزم مشعله‌ی شمع طور باش  
 گردش کتاب و سوسه‌ی تخته‌ی سیاه  
 درس امید روشنی چشمِ کور باش  
 ای شعله، وقت آن شده آتشفشان شوی  
 ای آشنا، مبارز صاحبِ غرور باش  
 بیرون رو از جماعت عبدالشکوریان  
 شاهِ شجاعِ بازوی عبدالصبور باش  
 از مذهب دکان کفن نو مغازه کن  
 وز مکتب سکوت خجالت به دور باش  
 بگذار هرچه دیده درایی کند رفیق  
 نور نظر، نسیم، برو جانِ جور باش

۲۰

## دل تسلی

دوستان، از فیسبوکم می‌رسد بوی شما  
 دل تسلی می‌دهد تصویر گلروی شما  
 عاشقان، گلدسته می‌بندم به برگ هر غزل  
 نازنین، نازک‌میان، قربان گیسوی شما  
 روح من از جنت فردوسی‌ان بیزار شد  
 دل دمامد می‌رود بر شهر اندخوی شما  
 در عدالت کله‌خوران قاضی القضاات شد  
 سنگ حق کی خانه سازد در ترازوی شما  
 سر خیالاتی بجنبند پای بیجا می‌رود  
 روغن زردی ندیده زور بازوی شما  
 فیلسوفی‌ها بر آمد از گدام معنوی  
 در بساط آدمیت چیست نیروی شما  
 زنده، از خیرات کافر‌ها مسلمانی کند  
 مرده داران وطن کی می‌شود توی شما  
 آشنا دیوانه می‌خواند ترا، دکتر نسیم،  
 گوهرستان گشته ام از سنگ بدخوی شما  
 آفتاب آید به دیدن باز گردد پنجره  
 تا بکی افتاده باشد طاق ابروی شما

۲۱

## فلسفہ ی شرق و غرب

سرودہ های مرا بعد من بسوزانید

بدور مرده به جیب کفن بسوزانید

میان فلسفہ ی شرق و غرب گمشده را

به قلب مدرسه ی خویشتن بسوزانید

رفیق همقدم آشنای مکتبی ام

حیب دل نفس ما و من بسوزانید

به آفتاب خداوندگار نور دهد

چراغ معرفت انجمن بسوزانید

هزار سوخته ام در دیار تنهایی

دوباره زنده شوم در وطن بسوزانید

سر سیاه و سفید نسیم سرخ شود

زمین خار و خس علم و فن بسوزانید

۲۲

## بدنمازاها

من بی‌نماز بهتر از این بد نمازاها  
 نیرنگ‌زاده، نوکرک حُقه‌بازها  
 اغیار شد رفیق و برادر که یار بود  
 در جنگ ریش و کاکُلک مودرازاها  
 فردای روشن دل خورشید داغ شد  
 سر را فگنده می‌گذرد سرفرازاها  
 در روضه‌ی شهید دعاگوست آشنا  
 شد مرده‌خانه سنگرک پِشتازها  
 کرگس به شانه بسته پرد شهپر عقاب  
 پسمانده‌خوار زاغ و زغن شاهبازها  
 بس کن، نسیم، نیست هماهنگ تو کسی  
 شد هر دهن هواکش بوی پیازها  
 تاکی به ناله می‌گذرد عمر عاشقان  
 آ در بغل، نگار، نماند گدازها

۲۳

## گنبد معنی

بیا به کوچه‌ی ما کز خرابه آباد است  
 قدم قدم سر گنج خزانه استاد است  
 به سر بگو که دلی سجده می کند اینجا  
 که حُبّ و عشق و ادب مذهب خداداد است  
 شگوفه، غنچه و گل لاله در بغل دارد  
 ز قید شوره پیچان و خار آزاد است  
 سلام قمری و بلبل، علیک طوطی باغ  
 نوا و نغمه و ساز و ترانه‌ها شاد است  
 کسی به حالت مجنون دعا نمی خواند  
 به کوه غصه و غم تیشه دست فرهاد است  
 فضیلت است به هر کنج گنبد معنی  
 اگرچه خانه ما خشت خام بنیاد است  
 نسیم، سجده خاک پدر رواست ترا  
 قسم به خاک وطن، جنت نوآباد است

۲۴

## بیکار مانده‌ها

دل را دکان نفرت بازار ساختند  
 سر خانه‌ی کثافت مردار ساختند  
 گاهی به نام بیطرفی از دماغ تنگ  
 شبنامه‌های باطله نشخوار ساختند  
 حق را شنیده، دیده کر و کور مخبران  
 چیزی که نیست سرخط اخبار ساختند  
 جادوگران روضه‌ی آخوند منحرف  
 پیغمبر از ستمگر و اشرار ساختند  
 دیموکرات‌های کمونست وارخطا  
 گردن کشیده سر به سر دار ساختند  
 وحشتگران مطلبی قرن بیست و یک  
 انسان خریده آدم خونخوار ساختند  
 بیکار مانده‌های وطن کنج انزوا  
 مانند من نمایش اشعار ساختند

۲۵

## دوآتشه‌ها

ای دل، بیا، به معرکه کار صواب کن  
 ای جان، ثواب کار دلت را حساب کن  
 روزی که روشن است به کوری مکن هوس  
 گر ماهتاب گمشده، شب آفتاب کن  
 پس یک قدم شدی دو قدم پیشتاز باش  
 موزون قدم به حزب محبت شتاب کن  
 رنگ و ریا به رخ زده ابن‌الزمان‌ها  
 گر روبرو شود به گذر بی‌نقاب کن

دیگر به این و آن نکنی قصه را دراز  
 «نی سیخ، نی کباب بسوزد»، کباب کن  
 بر قهرمان کهنه کسل‌ها بگو: رفیق  
 از مخمل خیالی خود رخت خواب کن  
 در قله‌ی شرافت اگر نیست مسجدی  
 در مکتب دو آتشه‌ها انقلاب کن  
 در اعتصاب پارلمان نیست ائتلاف  
 خود را شهنشهی رفقا انتخاب کن  
 دنیا، جهان، نسیم نیرزد به آب جو  
 بر آب ناب آمده ترک شراب کن  
 خون کرایه، جان امانت، اجل بسر،  
 بهتر که ترک نعمت عالیجناب کن

۲۶

## بی اجل

با قفس پرواز کردم، آسمانت را بگو  
 همره زنجیر رفتم، پاسبانت را بگو  
 شاخه‌ی آزاد گلگونم نمی‌لرزد ز باد  
 برگ من هرگز نمی‌ریزد، خزانت را بگو  
 هر که آمد در سیاست فتنه برپا کرد و رفت  
 بس کند گردن‌فرازی، بیسرانت را بگو  
 آخر دنیا نخواهد بود امروز زمان  
 بی اجل آخر بمیرند ابلهانت را بگو  
 گل‌فروشی می‌نماید آشنا دکتر نسیم  
 تازه تازه گل بیارد باغبانت را بگو



۲۷

## سالانه سالانه

رباعی از دلم بر لب دعا گردیده می آید  
 غزل آیینہ ی درد آشنا گردیده می آید  
 تمنا انتظار خوب رویان می کند ظاهر  
 توکل سورۀ فتح خدا گردیده می آید  
 تبسم جلوه ی عشق و محبت می کند انشا  
 تکلم نغمه ی صلح و صفا گردیده می آید  
 تحمل دارد استعفای غافل خفته گان اعلان  
 تکامل فوج فوج مدعا گردیده می آید  
 رسد دیوانه ی دیوانه ها سالانه سالانه  
 به هر درد وطن مشکل گشا گردیده می آید  
 گلستان می شود عالم، بگو پروانه بلبل را  
 نسیم لامکان رد بلا گردیده می آید

۲۸

### آیینۀ الماس

همه جا قصه‌ی تکراری لیلاست هنوز  
یوسف گمشده و حسن زلیخاست هنوز  
پسر از نام پدر بیخبر و بیزار است  
دختران خادمه‌ی فاطمه زهراست هنوز  
در سیاست قدم دولت قارون افتاد  
عارفان کاتب افلاطون کیهاست هنوز  
چقدر شعر نو و تازه که حلاج نوشت  
فیسبوک شیشه و ویب سایت اوستاست هنوز

هر قدر فلسفه از مصر و ز یونان آید  
 سرما فیصله‌ی مذهب و ملاست هنوز  
 به چه حق بمب اتم ساخته اولاد بشر  
 ز چه رو مرده پرستی کفن آراست هنوز  
 این طرف دامن پیغمبر خود سخت گرفت  
 آن طرف چشم به تشریف مسیحاست هنوز  
 جنت از دست شد از وسوسه شیطان‌ها  
 قبله‌ی مسجد ما رو به کلیساست هنوز  
 بس کن افسانه‌ی افریدون و جمشید، نسیم،  
 خنجر رستم مکار به سوداست هنوز  
 مُرد چون جوهری، آیینۀ الماس شکست  
 جغد سوداگر مخروبه‌ی طلاست هنوز

۲۹

## جوانمرد کارباش

ای گل، گلاب باغچه لاله زار باش  
 در نغمه گاه بلبل و قمری هزار باش  
 ای سر، به سرفرازی خود ناز کرده رو  
 ای دل، دلاورانه، جوانمرد کار باش  
 اصلاً نماز ترک کن و توبه کار شو  
 رسماً کنار باده پرستان خمار باش  
 مستانه در قطار رفیقان قدم بزن  
 دیوانه شو به کار خودت هوشیار باش  
 بینی گرسنه‌یی، شکمش سیر کن ز نان،  
 بر تشنه لب اگر بررسی آبشار باش  
 در امتحان زنده دلان کامیاب شو،  
 بر انقلاب توده، تو در انتظار باش

۳۰

## یک چرس و دو چلم

افسوس کج کلاه که دستار می زند  
 سیگار را گذاشته نسوار می زند  
 باروت زاده می کفد و دود می شود  
 آتش به شهر و کوچه و بازار می زند  
 اصلی به نرخ نقلی پسمانده می رود  
 خاک، آشنا به دیده همکار می زند  
 تعلیم رقص اوزبکی ما اتن شده  
 ماخولیا به طبله اشرا می زند  
 از عرش و کرسی آمده بر نیمه مولوی  
 یک چرس و دو چلم به سر کار می زند  
 روشنضمیرها به کجا می رود رفیق  
 بعد از شراب دوره به قمار می زند  
 خاموش شو، نسیم، گل ابن الزمان شده  
 بلبل ز نول زاغچه منقار می زند

۳۱

## کاکه‌ی مردان

سفاک مسلمان شده، انسان شدن آموز  
یا از دل و جان پخته مسلمان شدن آموز  
بتخانه و آتشکده میخانه و مسجد  
یک دفعه بیا سر زده مهمان شدن آموز  
چون هست خدا در همه جا حاضر و ناظر  
هر جا برسی کاکه‌ی مردان شدن آموز  
پروا نکند مشرق و مغرب زده باشی  
محرابی و دُرَدیکش یاران شدن آموز  
دیوانه‌ی اینجا شو و مستانه‌ی آنجا  
در هر قدمی فاتح میدان شدن آموز  
در مکتب من آی به هم مدرسه میریم  
شاعر نشدی، خیر، سخندان شدن آموز  
شیطانی لافک پدران نیست پسندم  
چابک پسر شاه جوانان شدن آموز  
با لاله و گل، بلبل و پروانه صفت باش  
جو بهره، نسیما، به گلستان شدن آموز

۳۲

هیولا

سردار!

سرافکنده

به سلطان

هیولا

سرکرده!

خَپ و چُپ

شده مهمان

هیولا

سرباز!

به شبنانده

سلامی دهد

اینجا

سرپیر

سراپرده

دعاخوان

هیولا

۳۳

## شاه غزل

مفت دادم نیم دل را رفت ارزان نیم دل  
 نیم سر دردم کند هنگامه‌ی اقلیم دل  
 ساعت افغانستان تیر است با دزد و دغل  
 زیر پا شد دفتر عاقل دهد تعلیم دل  
 می‌شود روشن چراغِ قصه‌ی مفت رفیق  
 دست بسته بر هیولا می‌دهد تعظیم دل  
 مکتب و مذهب به هم زد آشنا بیگانه شد  
 کیست خون اهدا کند، از دل شود ترمیم دل  
 قبله‌ی میرزا بدل را غرب تعیین می‌کند  
 روضه‌ی ملا بدل شد کعبه‌ی دژخیم دل  
 نیم آدم خود فروش و نیم انسان خویشخواه  
 گر خدا مسؤول باشد کرده کار از نیم دل  
 چپّه کش دیوانه گردد چپّه گردان می‌کند  
 توده می‌گردد بالآخر زنده باشد تیم دل  
 زرورق دارد کتاب برحق دکتر نسیم  
 می‌کند خودرنگ او شاه غزل تقدیم دل

۳۴

## مخملستان

روضهٔ مسجد اگر کعبه‌ی مقصود من است  
 قبله‌ی مکتب من معبد موجود من است  
 بوی گل لاله صفت معرفت حال نسیم  
 سرفرازی ثمر همت مسعود من است  
 خانه‌ی خاکی عزت‌کده سازد غـزلـم  
 سایه افشان گذرد نقطه اگر دود من است  
 پارسی قسمت شایسته فرهنگ من و  
 اوزبکی جایزه دولت مولود من است  
 غم دیروزی و فردای منور ز شما  
 خوشی حاضره از فیصله‌ی بود من است  
 من دو روزه و از باده‌ی دو ساله قوی  
 مخملستان ادب تار من و پود من است  
 چه کند دفتر من قافیه و وزن و ردیف  
 که دلارای طنین زمزمهٔ عود من است  
 کفتم تهمت سرمایه‌ی یاران نکشد  
 زنده باشد رفقا، نغمه‌ی داوود من است

۳۵

## خرس و خوک

نی انقلابِ خاصیتِ انقلابِ داشت  
 نی توده اعتماد به درس و کتاب داشت  
 نی قبله در حریم خدا بود مُتصل  
 نی سجده استقامتِ رب الوهاب داشت  
 نی آشنا به سنگرِ انسانیت نشست  
 نی آدمی مجادلۀ کامیاب داشت  
 نی احترام زمزمه‌ی دوستانه زد  
 نی اعتبار جاذبه‌ی بیحساب داشت  
 نی آسمان ستاره و مهتاب می شمرد  
 نی کهکشان محاصره‌ی آفتاب داشت  
 نی دیده‌ی شجاع و طنمدار باز شد  
 نی مشت دست هموطنی ضرب تاب داشت  
 دژخیم شرق و غرب مساوی ستمگراند  
 این خرس و خوک قاعده‌ی یک نصاب داشت  
 با ذره‌بین ندیده کسی پیشتاز را  
 سرکرده سازمان رذالت مآب داشت  
 خودرنگ شد نسیم ز نیرنگ آشنا  
 از سر گرفت جام شراب و کباب داشت

۳۶

## نیم غزل

بیا به باغ کهن زد ترانه تیم غزل  
 به دور لاله و گل می وزد نسیم غزل  
 شراب تلخ رفیقانه می دهد ساقی  
 ز حق حکایه کند قصه زعیم غزل  
 به مُهر معرکه تصدیق اعتماد افتاد  
 به امر و مشوره ی بیت مستقیم غزل  
 دعا پیر مغان با کرامت است اینجا  
 دوا ی درد زمان می دهد حکیم غزل  
 به عشق و عاطفه ی وعده ها وفا شامل  
 دوباره گشته محبت ستان حریم غزل  
 ز چار سطر رباعی بهار فصل من است  
 قصیده ساختم از رتبه ی عظیم غزل  
 قسم به نیم غزل خواننده های بیرنگم  
 دوباره ساز کند انقلاب، نیم غزل  
 دوباره میله ی سرخ مزار می گردد  
 نرفته از دل خوبان بیا بریم غزل.

۳۷

### رسوا شود دوباره

همسايه نعره دارد گويد اذان ما را  
همکوجه مي فروشد افغانستان ما را  
در خاک و خون نشسته ميدان انقلابي  
بزدل کفن نمايد رزمندگان ما را  
غولان خزانه دار است بر گنج مستمندان  
کاکا برد به لالا دزدیده نان ما را

یا رب، پناه! ملا خنجر کشیده آمد  
پیش از اجل بگیرد خونخوار جان ما را  
صد دوره قیامت آمد سر خراسان  
کی «آشکار سازد راز نهران»<sup>۱۱</sup> ما را  
دوربین کله داران شب کور منحرف شد  
توفیق ترک کرده است روح و روان ما را  
از ترس و خوف مردن میراث اؤزبکی نیست  
دنیا به یاد دارد جنگ جهان ما را  
رسوا شود دوباره اشرار و همرهانش  
پیران ادب گذارد شرط جوان ما را

---

<sup>۱۱</sup> اشاره به این بیت حافظ:

دل می رود ز دستم صاحبدلان، خدا را،  
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا.

۳۸

## خضرگردی

اگر مردان آزادی بیندازد حریفان را  
 زیارتخانه می سازم قدمگاه رفیقان را  
 فناری می کند در بزم گل هنگامه ها برپا  
 تبسم می گشاید لبسیرینِ خوب رویان را  
 شراب ارغوانی مفتی در پیمانۀ از ساقی  
 نمی بیند کسی افسرده حال میپرستان را  
 به جشن میله‌ی سرخ مزاری می رود یاران  
 ز بوی نوبهاران سینه تنگ آید زمستان را  
 خضرگردی شود یکشب به شوق لیلۃ القدری  
 هلال آماده سازد عید فطرِ روزه داران را  
 ضعیفان با کف خود نوشدارو می زند بر غم  
 جوانان در بغل گیرد عصای پیر کمجان را  
 نسیم از بیرق سه رنگه و یکرنگه بیرنگ است  
 که این دو پرده‌ی آلوده در خون کشته انسان را  
 نه در دیوارِ خام مدعی تهداب می ماند  
 نه این طاغوتیان ابله گیرد راه طوفان را

۳۹

### دیوار مدعا

گل می رود ز دستم پالیده آشنا را  
چون لاله می پرستم بر گل قسم شما را  
«با دوستان مروت» قربان عشق حافظ  
در فکر حق ننگجد «با دشمنان مدارا»<sup>۱۲</sup>  
مشرق دکان مذهب مغرب مکان شیطان  
جنت به دوزخ افتاد افغان گذاشت پا را

---

<sup>۱۲</sup> اشاره به این بیت مشهور خواجه حافظ شیرازی:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مُرُوت با دشمنان مُدارا

سرپوش سرفرازان لیلامی زمان شد  
 دست دعا نپوشد بی شرمی حیا را  
 سقف فلک شکستن دیوار مدعا بود  
 از سنگ آسمانی بشکست سر گذارا  
 این شیخ و خواجه، ایشان اولاد چالباز اند  
 محتاج اولیایم دافع شود بلا را  
 آخر ستمگران را الله ز پا در آرد  
 زنجیر نیست لازم زولانه‌ی خدا را  
 سیرآب جو بمیرم یک دو قمار کرده  
 لیک اگر بگوید حافظ سلام مارا

۴۰

### غزلت نسیم بس بس

همه‌ی وطنپرستان خپ و چُپ وطن فروشد  
به میان توده آید گپ ما و من فروشد

همه کس نماز خواند اگرش وضو نباشد  
دل کله‌پوش داران سر و پا و تن فروشد

به خدا فروش رفتم بخدا خدا ندارد  
به سخی حواله دادم نشود چین فروشد

دل لاله بو گرفته تُف زاغ باغ خورده  
شده گلستانِ بدبو همه گل بدن فروشد

نه هنر ترانه ساز دل انجمن برقصد  
دُهل و دف و نی و چنگ عجب اتن فروشد

گذری به نیستان کن سفرت به پارس باشد  
تو بیا به ملک دارا رفقا کفن فروشد

به شرابخانه مستان می خواجه خیر نوشد  
به قمار خانه مردان بزَن و بکن فروشد

ادب امتحان نگیرد ز دروس دخترانه  
پی تار برقع او نخ مرد و زن فروشد

نه کسی قلم بسازد، نه کسی کتاب خواند  
قدحی بیار، ساقی که کسی چو من فروشد

به دعا رسیده هر کس به کسی نمی رسد کس  
غزلت نسیم بس بس چقدر سخن فروشد

۴۱

## رقص قلم و خنده کاغذ

ای کاش گپ از بلبل و گل باز برآید  
 پروانه پرافشان سر پرواز برآید  
 رقص قلم و خنده‌ی کاغذ شده یکجا  
 شعر و غزل و نغمه و آواز برآید  
 از ساغر و پیمانه می ناب بریزد  
 گردش به قدمگاه مه ناز برآید  
 افسوس اجل نیست تنی بی کفن افتد  
 یک اوزبک سردار، سرافراز برآید  
 این طایفه‌ی پست کفن دزد نماند  
 در سلطنت تورک چپ انداز برآید  
 من کوزه گرم، بر سر هر کاسه نویسد  
 فرزند کلالی که هنرباز برآید

5:14 PM

نه گلستان ادب بين خار و  
خس ماند  
نه باغبان  
گلو بسته بي نفس ماند

نسيم خوارنگ.

۴۲

### کمیاب زاده

باغم، بدون گلشن و گلخانه نیستم  
بی آشیان بلبل و پروانه نیستم  
کمیاب زاده هستم و نایاب می شوم  
سنگِ بدون گوهر و دُر دانه نیستم  
دیشب دوساله بود شراب نوین من  
بی جام و کاسه کوزه و پیمانۀ نیستم  
تزیین بیت ناب مرا عشق می کند  
بی یار و بی محبت و جانانه نیستم

ابریشم است نخ نخک تار و پود من  
 سرمایه دار پُنبه و پُندانه نیستم  
 آزاده ام به حوصله پرواز می‌کنم  
 مزدور زرخریده بیگانه نیستم  
 چون آفتاب می‌گذرم ماه در بغل  
 ابر سیاه قصه و افسانه نیستم  
 تخم اصیل اوزبکی ام می‌کند نمو  
 بدریشه، بدقیافه و بددانه نیستم  
 از خود بگو غلام بچه شاه بروت من،  
 کی گفته ام به عسکر کس خانه نیستم  
 بی انتهاست مرمی قلب شعار من  
 بازی مکن رفیق جرنگانه نیستم  
 همدرد هر زبان بشر می‌شود نسیم  
 همراز همزبان رزیلانه نیستم  
 باشد کللال‌خانه مرا زادگاه نغز،  
 دیوانه و گدای عرب خانه نیستم

۴۳

## مسلمان کافری

ساز می‌کردم برآمد شش مقام من غلط  
می‌زدم بیباکچه شد انتظام من غلط  
گل غلط، بلبل غلط، بیت و غزل بالکل غلط  
شعر تر می‌ساختم سر زد کلام من غلط  
می‌پرستی، بت پرستی، مذهب دیوانگی  
خودپرستی در نظام جنگ جام من غلط  
سبحه و زَنار پوشیدم شوم یکتا پرست  
مسجد و محراب و فتوای امام من غلط  
از پدر یک دفتر و یک نی قلم میراث شد  
از نظر انداختم، آمد پیام من غلط  
کج قلم، میرزا بدل، ملا بدل، امضا بدل،  
امتحان نادیده را تدریس خام من غلط  
نیست انسان در میان این مسلمان کافری  
می‌نویسد گردش ایام نام من غلط  
دوست می‌گوید چنینم یار می‌خواند چنان  
راست می‌داند به شیطان احترام من غلط  
می‌کند هنگامه برپا مصرع آخر نسیم  
نی حلال من درست و نی حرام من غلط

۴۴

## ادب اندیشه

اگر رنگ وفا ریزی قلم تیغ دودم گردد  
 ز دل سنجیده بار آید سخن موزون قدم گردد  
 نه ترک باده در فکرم، خدا را می رسد ذِکرم  
 رفاقت دوستی محکم بیک چای و چلم گردد  
 گل و گلزار می سازد محبت نامه های من  
 ادب اندیشه ایجادم حقیقت پیشه ام گردد  
 توکل کردن و دست دعا بر آسمان بردن  
 چرا آزاده گان در تنگه ی خیرات خم گردد  
 خموشی لبسین فیلسوف پیشتازان شد  
 سکوت بزدلان تاریخ ننگین لاجرم گردد  
 اگر دیوانه ای، بهتر ز شاه اولیا باشی  
 بپرس از لامکانی ها چگونه محو غم گردد

۴۵

## برویا

تب مبارزه سر درد روزگار من است  
 تمایلات سیاسی خطای کار من است  
 جهاد من به کم کیسه‌ی دعا قانع  
 نبرد من هوس نام مستعار من است  
 شکست شهپر من کز وطن هوا کردم  
 به خاک مسخره ام در کجا مزار من است  
 به لاله آب رسانی وظیفه‌ی من بود،  
 خرابه دار شدم جغد قریه دار من است  
 به گور مرده جنازه کلاتتری دارم  
 لحد شماری ویرانه کار و بار من است  
 غزل، ترانه تبسم نمی‌کند اصلا  
 فغان و درد وطندار کار و بار من است  
 به بامداد بگو، نیست لازم آمدنت  
 اگر سیاه تر از خُلق شام تار من است  
 میان جنت و دوزخ برو بیاست نسیم  
 عجب مسابقه در فکر کردگار من است

۴۶

## خراب آباد

می‌کند دیوانه ام با شش اذان مسجد نشین  
 وای از این بیدین بدایمان کافران مسجد نشین  
 در صف جن‌ها عبادت می‌کند شیطان رفیق  
 بی‌خدایان در قطار این و آن مسجد نشین  
 انتحاری، اشتهادی خودکفانی، خودکشی  
 دست قاتل می‌دهد بمب کلان مسجد نشین  
 بر نماز خانگی الله مهمان می‌شود  
 از جماعت کرده مسجد را دکان مسجد نشین  
 در خراب آباد مستان جانماز انداختم  
 تا نگردد عاشقان و عارفان مسجد نشین  
 بوری‌ا شاهد که در محراب می‌گفتم غزل  
 جای من خالیست، می‌گردم پسان مسجد نشین

۴۷

## دیده درایی

قصه‌ی عشق وطن بحث کلان است، رفیق  
 نشود دیده درایی گپِ جان است، رفیق  
 گرچه از مدت غم شعر تری نیست مرا  
 دردِ سردِ غزل از داغِ زمان است، رفیق  
 وای ازین گردش وارونه‌ی انصاف خدا  
 سرِ هر کوچه‌ی ما جنگ جهان است، رفیق  
 هر که مسجد نرود کافرِ بازار شود  
 مولوی بی خبر از وقت اذان است، رفیق  
 به سرِ پول سیاه دست و یخن شد رُفقا  
 بیخبر در تهِ پا گنجِ نهان است، رفیق  
 این غزل از شکمِ سیرِ قلم نیست گُلَم  
 شکوه از دُمبکی زنده‌دلان است، رفیق  
 داکترِ دربدر و خانه به دوش است، نسیم  
 به کجا خاک شود دل نگران است، رفیق

۴۸

## تُشله باز

خوشبو بیا به شهر که عطار می شوی  
 خوشخوان گذر که بلبل بازار می شوی  
 چوک گدا از منصب شاهِ غلام به  
 دیوانه شو ز راز خبردار می شوی  
 هر یکه تاز رفت پی یار یکه تاز  
 تاکی به مرده خانه عزادار می شوی؟  
 پیران قمار باخته و تُشله باز شد  
 ای نوجوان، چه وقت علمدار میشوی؟  
 چشم امید مردم این خطه شو، رفیق  
 آیا تو نیز برده‌ی اشرار می شوی؟  
 نزدیک قبر من بررسی یک غزل بخوان  
 لطفا دعا مگوی گنهکار می شوی  
 بس کن، نسیم، زمزمه‌ی تلخ و تند را  
 ناحق گنه نکرده سر بردار می شوی

۴۹

## بیر و بار سلّه

یا گردش منظم دنیا فعال نیست  
یا حکمت مبارکه‌ی ذوالجلال نیست  
اغواگران به میکده ملا امام گشت  
ساقی اذان بداد که باده حلال نیست  
هوشیار سر کلاوه به خواب عمیق رفت ،  
دیوانه غمدرون شده، ملا به حال نیست  
با مرگ بابه قبر پدر کنده ایم ما  
در زادگاه شیر به غیر از شغال نیست  
در بیر و بار سلّه سر آشنا گم است  
در پرده دختران به غم خط و خال نیست

الله دوباره اشرف مخلوق خلق کن  
 در رو به روی آینه غیر از وبال نیست  
 بلبل به زاغ دانه بری کرده شد کلاغ  
 در شانه‌ی عقاب پر اعتدال نیست  
 خورشید یخ گرفت ز ابر سیه سفید  
 بر گشت ماهتاب به شکل هلال نیست  
 آدم ز دست قاتل و ظالم به خون نشست  
 انسان برای کشتن و قتل و قتال نیست  
 جوهرشناس از دل خارا کشد گهر  
 آید به سر دو سنگ رفیقان، ملال نیست  
 بر واعظان منبر غول ستم بگو  
 رزمندگان سنگر حق گنگ و لال نیست  
 میر کلال نقش صراحی نموده رفت  
 در کارخانه همچو نسیم کلال نیست  
 شد دفتر گلایه پر از مدعا مثل  
 اینجا سخن فروشی ضرب‌المثال نیست

۵۰

## نسوان خانه‌بند است

از اعتماد انسان شد اعتبار زخمی  
 وز احترام آدم عزت، وقار زخمی  
 گاهی شنیده بودم «گل پشت و رو ندارد»،  
 از دست لاله و گل دیدم که خار زخمی  
 همسایه بد برآمد، سرحد به زیر پا شد  
 این غول و آن هیولا ساز دیار زخمی  
 از نام انقلابی بیزار گشت توده  
 وز فعل نومسلمان پروردگار زخمی  
 نسوان خانه‌بند است حکم خداست گفته  
 دختر، عروس، خاتون بی‌کار و بار زخمی  
 حافظ چه گفته رفتی در بیت آریانا  
 اولاد «ملک دارا» شد آشکار زخمی  
 زخم زبان جاهل دوزد کفن بجانم  
 ای کاش، مرده بودم از نیش مار زخمی

۵۱

## رفیق بی دندان

بیا به زنده افغانستان جنازه بخوان  
 دعا و فاتحه‌ی مرده تازه تازه بخوان  
 قطار شو به ردیف رفیق بی دندان  
 بده به نام خدا گفته، دور دوزخیان  
 سخن معاف نسازد خموش وجدان را  
 زبان حوصله نامرد کرده انسان را  
 چنین مادر گیتی بشر نمی‌زاید  
 ادب، ببخش مرا غیر خر نمی‌زاید  
 بگو به مولوی کیسه مال جندالله  
 نسیم باده ننوشد بدون بسم الله  
 قسم به خون شهیدان راه آزادی  
 به پا دوباره بایستد سپاه آزادی  
 بلا که راه دعا را گرفته می‌میرد  
 اجل که دست بلا را گرفته می‌میرد  
 و کار مذهبیان این چنین نمی‌ماند  
 و نسل مرتجعان در زمین نمی‌ماند  
 دوباره باغ نیستان شگوفه می‌سازد  
 دوباره دشت و بیابان به لاله می‌نازد

۵۲

## قلم نو

دوباره قصه‌ی لیلا نوشتن است اینجا  
 دوباره مشوره‌ی قیس کشتن است اینجا  
 تخیلات سواریِ چشم بیداران  
 دعای خیر به خیرات گفتن است اینجا  
 شراب شام و قمارِ تمام شب، واللّٰه  
 بدون شرم و حیا خوش چریدن است اینجا  
 ادب شهید شد از انضباط منطقیان  
 به پای شوم جهالت نشستن است اینجا  
 ز عدل غول ستم داد می‌زند، فریاد  
 رواق محکمه‌ی دل شکستن است اینجا  
 رفیق کشته شد و آشنا به خون افتاد  
 جنازه آمدن و مرده شستن است اینجا  
 به قتل آدمیان تا خلیفه‌ی غازی شد  
 گذشته وار ز دنیا گذشتن است اینجا  
 نسیم با قلم نو کتاب می‌سازد  
 چه غم که محوطه‌ی داربستن است اینجا



۵۳

### ذره بين

شراب نيست ضرورت كه آب جو باشد.  
كباب، كس نخورد قابلي پلو باشد  
چين به شانه فكنند و وطن فروشي كرد،  
رفيق اتن كند افغانستان گرو باشد  
خدای كهنه دكاندار شهر نو باشد  
به ذره بين نتوان ديد گپ شنو باشد

۵۴

## سوداگر دین

بلبل نشود خندان پروانه حزین باشد  
 گل بمب اتم گردد گلخانه کمین باشد  
 خنجر زده می نالد همسایه ز همسایه  
 از سایه مشو غافل، دیوار چنین باشد  
 می نوش به تابوت است، میخانه سلاح کوت است  
 دل باده نمی خواهد مغبچه لعین باشد  
 شد غول ستم ملا مؤمن نشود اصلاح  
 من غیر مسلمانم اسلام همین باشد  
 بر وعده وفا نایاب در مکتب انسانی  
 گردیده ز بد بدتر آن کس که گزین باشد  
 از باده وضو سازی در سجده خدا آید  
 بیزار از آخوندم سوداگر دین باشد  
 افغان بچه‌ها سیر اند خرمای عرب خورده  
 امریکه و روسیه همکاسه‌ی چین باشد  
 ای خاک وطن بر سر تاج از گل و لایم کن  
 بهتر نبود ز انخود گر خلد برین باشد  
 دل روشنی افشاند بر دیده‌ی نایبنا  
 در گریه نمی میرد بر خنده یقین باشد

۵۵

## تاریخ ننگین

اگر برآن قلم باشد غزل تیغ دودم میشه  
 وگر دل منسجم گردد سخنور محتشم میشه  
 نمی گویم شراب آور، کباب آور، شباب آور  
 رفیقی دوستی محکم به یک چای و چلم میشه  
 چرا در مسجد انسان امامش بیخدا باشد  
 چرا در مکتب آدم هیولا محترم میشه  
 چرا دست توانا بر توکل آبرو ریزد  
 چرا آزادگان بر تنگه‌ی خیرات خم میشه  
 خموشی لبسین فیلسوفان گشت، واویلا  
 سکوت عاشقان تاریخ ننگین لاجرم میشه  
 اگر دیوانه‌ی بهتر ز شاه اولیا باشی  
 بپرس از لامکانی‌ها چگونه محو غم میشه  
 نسیم این گردش وارونه گردد راست فردایی  
 نترس از شام و شب آخر منور صبحدم میشه  
 عدالت می‌کند عاقل به دار آید سر قاتل  
 نمی‌ماند گپ از باطل ستمگر سر قلم میشه

۵۶

## ساقی مکار

آدمستان نو شود اندیشه را نو می‌کنم  
 آب و خاک و آفتاب و ریشه را نو می‌کنم  
 می‌کنم آئینه را پاک از غبار بخت بد  
 نشکند با خلق، یاران شیشه را نو می‌کنم  
 سنگ آید از کمان دوستان زر می‌کشم  
 خنجر و تیغ و تفنگ و تیشه را نو می‌کنم  
 یا قلم بمب اتم را سخت رسوا می‌کند  
 یا قسم را گور کرده پیشه را نو می‌کنم  
 بی هنر فردای روشن را نمایش می‌دهد  
 نون نماند در نمیشه میشه را نو می‌کنم  
 از شراب ساقی مکار بیزارم، نسیم،  
 ز آب تلخ چاه نابم نشئه را نو می‌کنم

۵۷

### از برای خدا

بیا به موعظه‌ی شاه نسیم داملا  
شنو دو موعظه‌ی آتشین رد بلا  
رفیق مکتب بیگانه بی کتاب و قلم  
نخوانده درس وطن لاف می‌زند بیجا  
از انقلاب خیالی به گور مهمان شد  
به پیر سنگر ما خنده می‌کند دنیا  
به نام عشق وطن رفته خودکشی کردند  
شهید گفته روانیم از برای خدا

به مرده دار بگو زندگی بیاموزد  
 تمام کار جهانی نمی شود به دعا  
 پسند آینه شد چهره های نیرنگی  
 فغان که نیست مسلمان خدای ما و شما  
 گناه کرده و پنهان شدن به توبه خطاست  
 که نیست توبه ی مکار از سر تقوا  
 خطای تلخ خموشی کشد رفیقان را  
 سکوت فیصله ی بزدلان بی پروا  
 بیا به حلقه ی رزمندگان آزادی  
 به چار سو بررسی آدم آدمست اینجا  
 نسیم از گذر رفته پس نمی گردد  
 قسم به فاصله ی مانده می رود تنها

۵۸

## نعره‌ی دیوانگی

کاش می‌شد یک دو دنیای دیگر می‌داشتیم  
 یک به حافظ یک بخود از شعر تر می‌داشتیم  
 یک ستاره بر سر بامم همی زد چشمکی  
 بر در هرخانه یک شمس و قمر می‌داشتیم  
 رفت و آمد می‌نمودیم از صراط مستقیم  
 هم‌نظر، هم‌کیش، هم‌ره، هم‌سفر می‌داشتیم  
 آدم و ابلیس را انسانیت سازد جدا  
 در وطن بس بود انسان یک نفر می‌داشتیم  
 پرده‌ی دستار می‌شد پاره پاره به نخ  
 چادر مردانه از علم و هنر می‌داشتیم  
 گر نمی‌شد نا امید می‌همنشین بیدلان  
 عاشقان و عارفان را تاجور می‌داشتیم  
 نشه‌ی خمار می‌زد نعره‌ی دیوانگی  
 کاسه از دست کللال کوزه‌گر می‌داشتیم  
 کی غلام نان قاق این و آن میشد رفیق  
 دست و بازوی توانا کارگر می‌داشتیم



۵۹

## سوپرمن

هم‌رنگ جماعت غزل یار دورنگ است  
 دستار گذاری به سر قوم فرنگ است  
 مرغان زده در گوشه‌ی مرغانچه پنه‌گاه  
 در دیده‌ی بعضی سگ بازار پلنگ است  
 از نابلدی شاهین و شهباز زمین خورد  
 افتاد به دو دام عقابی که زرنگ است  
 مردان که سوپرمن شده نگذاشت قدم پیش  
 جایی نرسد چشم هنرمند که تنگ است  
 سیگار به مهمانی نسوار دهن داد  
 خاموشی سردار که از نشئه‌ی بنگ است.  
 در نوک قلم مرمی اثبات بریزید  
 در کله‌ی اشرار گدابی ز تفنگ است  
 دانش طلب و بمب اتم ساختن آموز  
 خنجر به کمر داری آلوده زنگ است

۶۰

## ادبگاه محبت

وطن، ای قبله‌ی من است سویت اقتدای من  
 به عشقم ناز افشانند صفوف آشنای من  
 مقدس خانه و کاشانه ام را دوست می‌دارم  
 اگر عرش خدا آید نشیند زیر پای من  
 صبا، رفتی نیستان را سلام اوزبکی افشان  
 من اینجا سوختم، سوزد در آنجا مانده های من  
 به شهر کوچکم سرمایه دار معنوی بودم  
 به مشت خاک محتاج است درد بیدوای من  
 ادبگاه محبت بود و انسان بود و آدم بود  
 چه شد از بیخ و بن افتاده کاخ آقسرای من  
 طواف چشم فتان زلف کج از یاد من رفته  
 رفیق آزرده می‌گردد برآید نای نای من  
 زند درد و بلای همدیاران بر دل و جانم  
 امیدم دوستان بخشد اگر ببند خطای من

۶۱

## دندان قلم بشکن

بر خیز، نسیم آغا، زین دایره اکنون رو  
 چون آمده ای گریان ماتم زده محزون رو  
 از بیت و غزل بگذر کس شعر نمی خواند  
 دندان قلم بشکن بی دفتر و مضمون رو  
 دیوانه کجا دارد میخانه و بتخانه  
 زین کوچهی نامردان سر گشته و مجنون رو  
 غافل منشین اینجا با کوزه برو آنجا  
 جام تو کند غوغا با کاسه پر خون رو  
 دیروز رفیقان رفت، امروز عزیزان رفت  
 فردا به خدا معلوم، سودا زده مفتون رو  
 نی عمر بقا دارد، نی یار وفا دارد  
 بشنو سخن حافظ: «از میکده بیرون رو»<sup>۱۳</sup>  
 یاد پدرم آمد از پای پریشان بود  
 بیغم شد ازین دنیا، ای غمزده همچون رو

---

<sup>۱۳</sup> اشاره به این بیت حافظ که گوید:

چون پیر شدی، حافظ، از میکده بیرون آی،  
 مستی و هوسناکی در عهد شباب اولی

۶۲

## کبلین سلام

برآمد ماه نو امشب به بام آهسته آهسته  
 ساچر تام اوستیگه یولدوزنی شام آهسته آهسته  
 به خلوت شمع با پروانه و آن ماهرو حاضر  
 توزیلدی محفل کبلین سلام آهسته آهسته  
 فقط دیوانه‌ی این کوچه و بازار من بودم  
 بؤلیب قالدی عجب بیر ازدحام آهسته آهسته  
 دود مغبچه و ساقی، رسد پیمانہ ملاقی  
 نی خوش کیم بیزگه هم آیلندی جام آهسته آهسته

ملنگان تاج شاهی بر سر دیوانه پوشانند،  
 بوزیلدی بو بیلن حُسن کلام آهسته آهسته  
 حرامی زاهدان در کاسه‌ی آب حلال افتاد  
 سؤنگیده کوله دم قبر امام آهسته آهسته  
 قلم دفترچه‌ی میرزا بدل را سرمه می‌سازد  
 که بؤلگه‌ی مولوی ملا غلام آهسته آهسته  
 نسیم امضای اؤزبیک‌نامه را با خون دل بنوشت  
 اؤچر پنسل بیلن یازیلسه نام آهسته آهسته  
 غزل سؤنگیده بو مطلعنی صائب‌دن ایشیت کیم دهر:  
 پیشر فکرینگ نیچه کیم بؤلسه خام آهسته آهسته  
 «به مطلب می‌رسد جویای کام آهسته آهسته  
 ز دریا می‌کشد صیاد دام آهسته آهسته»

۶۳

## رفیق کله خراب

قلم شکست و ورق‌ها بدست باد افتاد  
 هنر به قبضه‌ی انصاف بیسواد افتاد  
 دل مشاعره در خون تپیده می‌گوید  
 غزل ز وزن و قوافی اعتماد افتاد  
 ترنم از لب بلبل تبسم از رخ گل  
 میان آتش بحر در انجماد افتاد  
 کجا رود، چه کند آشنای خانه نشین  
 دعای خیر به پسرخانه‌ی فساد افتاد  
 به انقلاب برآمد رفیق کله خراب  
 بد اتفاق به پیوند اتحاد افتاد  
 نسیم می‌کند امضای اوزبپکی به کتاب  
 بگو به غول که در دفتر نژاد افتاد  
 قسم به لاله و گل می‌وزد شمال عظیم  
 به روح زنده دلان جان مرده باد افتاد

## ای کاش آدم می شدم

خان شدم، خاقان شدم، ای کاش، آدم می شدم<sup>۱۴</sup>  
 تاجور سلطان شدم، ای کاش، آدم می شدم  
 اولیا اوزبیک، هزاره، فیلسوف پارسی  
 شه ولی افغان شدم، ای کاش، آدم می شدم  
 مولوی، انجنیر و ملا، معلم، داکتر،  
 قاضی دوران شدم، ای کاش، آدم می شدم  
 عسکر و ضابط قوماندان سرورِ کرچ و کلاه  
 جنگی میدان شدم، ای کاش، آدم می شدم  
 همزمان با آن که علم آموختم در مدرسه  
 حافظ قرآن شدم، ای کاش، آدم می شدم  
 چرسی و بنگی و تریاکی و سرمست از شراب،  
 بدتر از حیوان شدم، ای کاش، آدم می شدم  
 گُشت و خون ماتم عزا سرمایه‌ی دکتر نسیم  
 صاحب دیوان شدم، ای کاش، آدم می شدم.

<sup>۱۴</sup> ردیف «ای کاش آدم می شدم» برگرفته از یک غزل صوفی عشق‌ری است که با این مطلع آغاز می‌یابد:

در جهان شاعر شدم، ای کاش آدم می شدم،  
 زین فضولی‌های طبع خویش بیغم شدم.



۶۵

## آبدان مقطر

بیا به میکده، پیمانهای حلال آمد  
 به کوزه نیست ضرورت، خود کلال آمد  
 کسی به قصه‌ی ساقی و جام و ساغر نیست  
 ز آبدان مقطر می زلال آمد  
 مرو به چون و چرا یار ناجوان گفته  
 ببین به عهد و وفا، صاحب جمال آمد  
 امام خلوتیان بعد آیه میگوید:  
 سحر به وقت اذان حضرت بلال آمد  
 می از دویستی مستم فواره می سازد  
 غزل به سینه‌ی جامم چین کشال آمد  
 فتاد آخر شب سقف بام میخانه  
 خدای من، به سر نیستان چه حال آمد  
 گناه من که به دیوار چین بخندیدم  
 ز غار خانه‌ی همسایه بد شمال آمد

۶۶

## دوچرخه

گاهی قلم کتابچه را نور می دهد  
 گاهی به قتل و وسوسه دستور می دهد  
 گاهی قسم ز عهد و وفا می کشد زبان  
 گاهی زبان هدایت منفور می دهد  
 گاهی امیر قسمت خود می کند حساب  
 گاهی دو پیسه بر کف مزدور می دهد  
 گاهی گلی به شوق قناری شود گلاب  
 گاهی گلاب شیره به زنبور می دهد  
 گاهی نهال تاک به انگور می رسد  
 گاهی شراب رگ رگ انگور می دهد  
 گاهی خدا غضب بکند بر سر گدا  
 گه مزده زین که او شده، مغفور می دهد  
 شیطان سوار شانه انسان کند سفر  
 کی آشنا دوچرخه خود شور می دهد

۶۷

ریش اگر می‌داشتم،  
امروز کل می‌ساختم

صاحب سیاره گر بودم زحل می‌ساختم  
معرفت گاهی به جای تاج محل می‌ساختم  
می‌زدم تونل سر مفکوره‌ی دیوار چین  
آشیان در قلعه‌ی برج ایفل می‌ساختم  
در خراسان آریانای نوین می‌داشتم  
در نیستان قشله‌ی بین الملل می‌ساختم  
کاکه‌ی انخوی می‌گشتم خمار و لپ و جپ  
کابل و افغانستان راجل و بل می‌ساختم  
در حریم رقص، رقصان دهل و سرنا می‌زدم  
بر هنرمندان غزل بعد از غزل می‌ساختم  
می‌شدم دور از تفنگ و خنجر و تیر و کمان  
مشکلات زندگی با خنده حل می‌ساختم  
سبچه و زنار با دستار آتش می‌زدم  
ریش اگر می‌داشتم امروز کل می‌ساختم

می نمودم قصه‌ی پیر و جوان را مختلط،  
 ترک حزب و رهبران مبتذل می ساختم  
 برقع پوشی را رواج مرد می کردم، بلی  
 خنده بر افکار انسان کسل می ساختم  
 در عدالت خانه‌ی زن با نشست مادران  
 قاضی القضاات مردان را میچل می ساختم  
 طعنه‌ی امروز نامردان نمی آمد برون  
 وعده‌ی دیروزه تطبیق عمل می ساختم  
 کم نمی گفتم کسی را کم نمی بودم ز کس  
 غم نمی خوردم، مریبا و عسل می ساختم  
 جای این بوس و کنار انقلابی خواننده‌ها  
 کاش قد سربلندان را بغل می ساختم  
 مرده ام را خاک قبرستان مقدس می شمرد  
 از جهان محو دد و دزد و دغل می ساختم  
 خارجی با هر زبان و لهجه آید، دوست نیست  
 لنگ می کردم عرب، انگریز شل می ساختم  
 پایمردی از دل ایمان حق می زد قدم  
 دست خود با خون پاکستان چتل می ساختم

۶۸

### شوق سیاه

بیزار شد قلم ز معمای فیلسوف  
دفتر بجان رسید ز معنای فیلسوف  
عارف ز جنگ فلسفه تسلیم مرگ شد  
عالم کفن به تن ز خطاهای فیلسوف  
دست هنر گدای سیاستمدارهاست  
رسام این معامله مولای فیلسوف  
بالای زن قیامت جالب ترانه خواند  
خون رفیق ریخت به امضای فیلسوف

سودای خام سلسله داران چو نسیم ماند  
 زنگ زمان نشست به طلای فیلسوف  
 شوق سیاه مرده دل زنده مغزها  
 غم پرورد سیاست بیجای فیلسوف  
 ایجاد ما و من خبر روز می شود  
 هر جا که می رسد گذر پای فیلسوف  
 علامه جغد، زاغ ولی، شب پرک امام  
 آمد به بام مکتب رسوای فیلسوف  
 نفرین بر این ورق زدن دست روزگار  
 بین الکتاب مُرد مگس های فیلسوف  
 دود کباب رزق خطرناک توده شد  
 غیر از شراب چیست به دنیای فیلسوف؟  
 عمری در انتظار کف دیگ مُرد رفت  
 روشن نشد قلمرو فردای فیلسوف  
 بیوقت و بیجنازه و بینام و بی نشان  
 با خود به گور رفت تمنای فیلسوف  
 لاحول گفته گفته، نسیم، از خدا بترس  
 صد توبه از ریاست ملای فیلسوف

۶۹

### حاصلات جنگ

در جوی و حوض کوچه شنا می کند نهنگ  
شیر از پی غزال و بگیرد رهش پلنگ

محتاج شد به نان وطن از حاصلات جنگ  
افغانستان قلمرو تریاک و چرس و بنگ

دیگر گذشت دور کمان، نیزه و خدنگ،  
بازار شهر گرم ندارد به جز تفنگ!

۷۰

## ابن انقلاب

نام غسل شنیده، مربا دلم گرفت  
 قند و نبات و کولچه و حلوا دلم گرفت  
 در خواب خویش دیده شراب طهور را،  
 جام و شراب و ساغر و مینا دلم گرفت  
 از تهمت حلال، مطهر شود حرام  
 زین کهنه کهنه تازه تماشا دلم گرفت  
 گفتند مادران زن کم عقل، وا عجب  
 دختر به هوش باش که سودا دلم گرفت  
 انسان و عشق و عاطفه یک دم بخاک شد  
 شیطان شوم و دیو و هیولا دلم گرفت  
 بیجا کتاب فلسفه‌ی ابن انقلاب  
 بیوقت اذان مسجد و ملا دلم گرفت  
 ترس و شکست و وسوسه تقدیر توده شد  
 جنگ و تفنگ و لشکر و غوغا دلم گرفت  
 عاشق شدم به دختر زیبای اوزبکی  
 حور و پری عالم بالا دلم گرفت  
 دیوانه شد نسیم، به دیوانگان بگو  
 آنجا چگونه است از اینجا دلم گرفت

۷۱

### شیطان محترم

کتاب تازه‌ی من کهنه کهنه غم دارد  
ورق ورق کفن سرخ هر ستم دارد  
چتل نویس مقدر نصیب انسان شد  
رئیس کاتب تحریر کج قلم دارد  
دوباره شوهر نو کرده است مادر غول  
دوگانه زاییده و جوهره در شکم دارد  
سراچه های محبت سرای وحشت شد  
مقام میکده شیطان محترم دارد  
بگو به دیو ستمگر ز بامداد خدا  
شب سیاه غریبان سپیده دم دارد



۷۲

## شورقند اوزبیک

دیوانه قصه می کرد هوشیار گفت: مستم  
 کس گفت بیخدایم، کس گفت بت پرستم  
 میکش رفیق می گفت مشرب عزیز می خواند  
 سرمست تيله می زد ساقی گرفت دستم  
 گه بلبل و بهارم گه نشه و خمارم  
 گه بندهی نگارم گه لاله و گل هستم  
 طومار عشق دارد بازوی اعتبارم  
 امضا به مهر نازد در اختیار شستم  
 فرزند اوزبیک استم، دلبند اوزبیک استم  
 شورقند اوزبیک استم، نرخ عسل شکستم

۷۳

## شیطان محل

عجب رنگ و عجب روغن عجب نقش و نگار است این  
 عجب زاغ و عجب بلبل عجب باغ و بهار است این  
 عجب رفتن، عجب بردن، عجب مرگ و عجب مردن،  
 عجب گور و کفن دارد، عجب قبر و مزار است این

به نوبت رفت و آمد می کند ابلیس و جندالله  
 مگر شیطان محل اسفل سوزان نار است این ؟

کلان تیغ دودم دارد ، جوان در کیسه بم دارد  
 وطن انسان کم دارد عجب مُلک و دیار است این .

۷۴

## حصارک

هنوز قصه‌ی من گلفروش بازار است  
 هنوز صحبت‌م از زلف یار سرشار است  
 سلام بلبل بی‌آشیاں کند شادم  
 اگر چه لاله و گل در حصارک خار است  
 رفیق بر هدف خویش پایدار هنوز  
 اگر چه زخمی و افسرده است و افگار است  
 مبارزان فروشی به ریش پنهان شد  
 و یا کلاه و عرقچین زیر دستار است  
 درود بر قدم استوار زنده دلان  
 فدایی وطن و عاشق وطندار است

۷۵

### بم پران

به دست حق قلم بم پران ضرورت شد  
علیه ساز زمان، سازمان ضرورت شد

هر آن که کشته شود قهرمان نمی باشد  
به صدر زنده دلان زنده جان ضرورت شد

به خارخانه‌ی سرد بهار داغ زمان  
گلاب تازه‌ی زرد خزان ضرورت شد

ز باد بادکیان شمع اوج می گیرد  
نگاه مشعله‌ی نخبگان ضرورت شد

قسم به ناله‌ی مظلوم این دیار غریب  
به ختم وسوسه جنگ جهان ضرورت شد

قلم به لوحه‌ی تاریخ اؤزبیکانه نوشت  
دوباره خنجر «صاحبقران» ضرورت شد

۷۶

## بلبل و مینا

دوباره لاله و گل عاشقانه می خندد  
 دوباره بلبل و مینا دوگانه می خندد  
 دوباره دوزخیان می رود در شیطان  
 دوباره زاغ و زغن احمقانه می خندد  
 دوباره طفل وطن بچه گانه خنده کند  
 نسیم، با غزل اوزبیکانه می خندد

۷۷

## زمزمه‌ی انقلاب

در نبض نبض باده پرستان شراب هنوز  
 در قلب قلب زنده دلان آب ناب هنوز  
 از دل ترانه ها به گلو می دهد پیام  
 وز لب نرفته زمزمه انقلاب هنوز  
 شمع و ستاره دور و بر ماهتاب هنوز  
 ناید برون ز ابر سیه آفتاب هنوز

۷۸

## کله دارها

مارا فروختند سیاستمدارها  
 یک بار نی قسم به خدا، بلکه بارها  
 دامن فروش‌های وطن تاجدار شد  
 کل شد رفیق معتبر کله دارها  
 در جام زهر می‌دهدت شهید روزگار،  
 شد اژدهار لقمه نوزاد مارها  
 بر رنګ و روی پرچم افغان سپیده زد  
 خون است سرزمین گل و لاله زارها  
 تقدیر رفته رفته به قسمت حواله شد  
 در مرده خانه مُرد دل مرده دارها  
 آن دم ستاره نور به مهتاب می‌دهد  
 دیوانه را رفیق کند هوشیارها

۷۹

## سردمدار

هنوز هم عاشقان دیوانه در بازار می‌گرد  
 به جنگ مدعی سرکرده و سردار می‌گردد  
 نه از جور و جفا ترسد، نه از درد و بلا ترسد  
 فقط از آشنا ترسد اگر مکار می‌گردد  
 قلمکش همچو پنبسل گه سفید و گه سیاه خندد  
 قدمکش از پی هر لقمه‌یی مردار می‌گردد  
 کسی از نور ایمانش به نان محتاج می‌خوابد  
 کسی از فخر شیادی سپه سالار می‌گردد

پیمبر امت افغانستان را بد دعا کرده  
 خدا هم بر سر ما می رسد جبار می گردد  
 به زخم بیسوادی مانده پا نطق نیرنگی  
 مبارک باد ابجد خوان که مکتبدار می گردد  
 ادب در کوچهی ناکام عاشق مانده مجنون شد  
 رباعی بی نمک شعر و غزل بیکار می گردد  
 شراب و نشئهی تریاک عادت گشت یاران را  
 متاع واردات مملکت نسوار می گردد  
 عجب نسل و عجب مردم یکایک زنده می سوزد  
 خیانت پیشه‌ها پیوسته سردمدار می گردد  
 بمیری نوشدارو می زند دست دعاگویی  
 بمانی در سرت لنگیچه اشعار می گردد

۸۰

### انخذ<sup>۱۵</sup>

دوباره نام تو آمد سر زبان انخذ  
دوباره دود بر آمد بر آسمان انخذ  
رفیق نیست که اشکی بر آتش اندازد  
چگونه می گذرد یوم الامتحان انخذ؟  
نه لاله ماند نه گل سوخت آشیان انخذ  
ز آه من نکفد خانه شد گران انخذ

---

<sup>۱۵</sup> انخذ یکی از اشکال نوشتاری قدیمی اندخوی

۸۱

## دانه دانه

قاضی شکست میکده منظور می کند  
 ساقی شراب تلخ مرا شور می کند  
 حاکم سلام برده‌ی خونخوار می دهد  
 ضابط سلیموت چوچه مزدور می کند  
 عالم ز سازمان کفن خرقة پوش شد  
 عارف به انقلاب گمان زور می کند  
 از خار و خس قفس زده بلبل بخواب رفت  
 گل دسته دسته زاغ و زغن چور می کند  
 از آمد آمد دو کرونا مکن هراس  
 وسواس غم به دل زده ناجور می کند  
 دست دعا قطار گدایان برد رفیق  
 جامی بنوش سروصدا دور می کند  
 از باده و شراب و می و آب ناب پرس  
 کاری که دانه دانه‌ی انگور می کند

۸۲

## مرده‌خانه

تاریخ ما بغیر دو بالاحصار نیست  
روضات و یا زیارت قبر و مزار نیست  
اجداد ما مناره‌ی بیکاره ساختند  
سنگی بدون روزنه‌ی غار مار نیست  
مسجد به بوریا و نمذ ناز می‌کند  
مکتب معلم هست به درس اعتبار نیست  
صوفی کجاستی و قلندر کجا شدی؟  
آیا در این ستمکده پروردگار نیست؟  
از این خرابه گنج و گهر جستجو مکن  
در مرده‌خانه غیر کفن دوز کار نیست  
دنیا به حکم دوزخیان دوره می‌کند  
بر دیو و دد بگو که زمان پایدار نیست  
نفرین به انقلاب و رفیق و مبارزه  
اصلا برای توده سیاستمدار نیست  
مارا بنام نشئه گنهکار می‌کنند  
یا من بدون عقل و خرد هیچ یار نیست

۸۳

## حلقه‌ی مبارزه

با گل سلام علیک کنی، خار می زند  
 از کوچه خدا گذری یار می زند  
 در دفتر کرایبی ملا قلم رسی  
 اول دعای خیر به نسوار می زند  
 میرزا قلم که کرسی رشوت کِرا گرفت  
 چرس و چلم به وقت سر کار می زند  
 روشنضمیرها به کجا می رود بخیر  
 بعد از شراب تکیه به سیگار می زند  
 ریش و بروت مکتب و مسجد به خاک زد  
 کاکل به وقت لازمه دستار می زند  
 هر روز پس رود دو قدم رزم هر رفیق  
 در حلقه‌ی مبارزه قِمّار می زند

۸۴

### تماشای روزنه

قاصد سلام من برسانی به میمنه  
آور به دیده ریز مرا ریگ آقینه  
پامیر و هندوکش که هنوز ایستاده اند،  
افسوس، قُله خون و خون آلوده دامنه  
کابل غلام گشته به شیطان دلگشا  
ترویج انتحار بود شان و طنطنه  
مشرق قلم کتابچه دزد ز کودکان  
مغرب به بمب مکتب اطفال می زنه

بوستان و لاله‌زار چرا شوره زار شد  
 آن بلبلان چگونه، چرا گشته بودند؟  
 شرمنده ام ز کجروی بیت و مصرعم  
 الفاظ نابجا به غزل درج می‌کنه  
 زن را زنند دُرّه ته به برقع سیاه  
 از چهار مرد آمده مردان دوزنه  
 فردای روشنی که رفیقان به خواب دید  
 دور از امیدهاست تماشای روزنه  
 پایی که سست مانده بجایی نمی‌رسد  
 دستی که بر هدف نرود به که بشکنه  
 سالی که رفت دیده و دل بود خونچکان  
 تاریخ شاهد است چها کرد این سنه  
 بر زخم مشترک نبود غیر انقلاب  
 راه نجات توده ازین درد مُزمنه

۸۵

## جنگ بس

مکتب جدا و مدرسه سوزد جدا جدا  
 در ما و من معلم و مُلّای کد خدا  
 از تخته‌ی سیاه تباشیر پاک شد  
 بی نور ماند مشعل روشنضمیرها  
 بلبل به زاغ دانه بری کرده شد زغن  
 انداخت بین لاله و گل جنگ و ماجرا  
 عهد و وفای مَرَد نیستانم آرزوست  
 شیر خدای شهر کجا مانده ای، چرا؟  
 تسلیم تا بکی به جفای ستمگران  
 تعظیم تا به کی به در مرده اولیا  
 بعد از هزار سال به افغانستان رسد<sup>۱۶</sup>  
 اسناد صلح و جنگ گرامضا کند خدا

---

<sup>۱۶</sup> اشاره به این بیت سلمان ساوه‌جی که گوید:

بعد از هزار سال به بام زحل رسد،

گر پاسبان قصر تو سنگی کند رها.

۸۶

## پرواز با قفس

در قفس افتاده باشی با قفس پرواز کن  
 در کفن خوابیده‌ای درز کفن را باز کن  
 گپ مزن از بابه و بابا کلان مرده ات  
 مرد اگر باشی به زور بازوی خود ناز کن  
 ای خردمند، از تفاخر بر گذشته سود چیست،  
 خویش بال و پر برآر و در فضا پرواز کن  
 دیو و دد باهم شود وحشی هیولای قوی  
 یار شو ملا، معلم، توده را سر، باز کن  
 پای اگر شایسته باشد تا ثریا می رسد  
 آسمان را بشکن و از نو فلک آغاز کن<sup>۱۷</sup>

---

<sup>۱۷</sup> اشاره به این بیت خواجه شیراز:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم،  
 فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم.

۸۷

## مرده باد

بنگر، میان مکتب و مسجد فساد شد  
 رنگ قلم پریده و پنسل به باد شد  
 استاد معنوی شده شاگرد بیسواد  
 بر گشتن فضیلت عرفان جهاد شد  
 جاهل رئیس مجلس عالیجناب‌ها  
 فاضل به حق نشست، سرش مرده باد شد  
 سر لشکران ز ترس کرونا به خواب رفت  
 بر خیز، ای برادر گل، بامداد شد  
 دکان شعر من ز نمک می رود برون  
 بازار انقلاب رفیقان کساد شد

۸۸

## تازه برآمد

افسانه گوی باده پرستان کجاستند

دیوانه خان محفل مستان کجاستند

نی میده گل، گل است و نه هم ریزه گل گلی

پروانه ها و بلبل خوش خوان کجاستند

خود مرده گان کهنه همه اولیا شدند

سرزنده های لافک دوران کجاستند

شه دزد رهبر و شه دزدان خزانه دار

شه مرد کشته شد شه مردان کجاستند

هر جد ناتوان پدر مرده خانه شد

سرباز و سرفراز سواران کجاستند

پیغمبران تازه رسیدند بر ظهور

پیغمبر قدیم نیستان کجاستند

دیگ رفیق یخ زده و نیمه جوش ماند

فردای تابناک و رفیقان کجاستند

## اعجوبه‌های هشت جهان

تا به گلشن پا گذارم لاله صحرا می‌رود  
 دشت آیم، آهوان بر کوه بالا می‌رود  
 بیگنه، بیچاره بودن از پدر میراث شد  
 وحشت بیجای من تا عمق رؤیا می‌رود  
 گپ‌فروشان از سیاست شانه خالی می‌کنند  
 بیغمی میکشان تا مرز اغما می‌رود  
 کشته ما را استخوان و نان قاق مدرسه  
 اشک چشم بینوا چون سیل دریا می‌رود  
 دین اگر این گونه باشد، بت پرست صادقم  
 بر خدای من رساند کس که آنجا می‌رود  
 اهل جهل اعجوبه‌ها وحشت اند اندر جهان  
 بر زمین افتند گر تا عرش بالا می‌رود  
 شه قدم ثابت قدم افتاد در پای سکوت  
 زنده بادا همت خودرنگ، تنها می‌رود



۹۰

## شاه باش

ما هم به حدّ مکتب خود کج کلاستیم  
 نی نی، رفیق، تاجور و پادشاستیم  
 در امتحان اؤزبیکی ام «شاه باش» داد  
 در پارسی مجله‌ی صبح و پگاستیم  
 من «دیزه» زاده ام «دوغن» ام خاله زاده‌ها  
 دو آشنای پخته برادر پناستیم  
 تاجک، هزاره، تورکمن، اؤزبیک - برادران  
 ما چار یار صف شکن و خیر خواه ستیم  
 خورشید را بگو که بتابد به ملک ما  
 در شب ستاره های درخشان ماستیم  
 خودرنگ حق خویش به غولان نمی دهد  
 الحق که صاحبان همین زادگاستیم

۹۱

## بادپرکستان

سر ما، غول ستم، تیغ و تفنگ تو کم است  
 قبر ما چون بگنی؟ ضرب کلنگ تو کم است  
 آتش ما نشود فیصله از دود سیه  
 شعله ایلغار کند، غزدی تنگ تو کم است  
 جنگلی را چه کسی خوانده رئیس الوزرا  
 شیر آزاد شود باد پلنگ کم است  
 دل ما گوهر نایاب محبت دارد  
 شیشه را کی شکنند، همت سنگ تو کم است  
 به قلم ناز کند مکتب اوزبیکچه‌ی ما  
 پیش خودرنگه‌ی ما روغن رنگ کم است  
 مانع پَر نشود بادپرکستان کسی  
 اوج پرواز وسیع، تار پتنگ تو کم است  
 نکتی وصف گل و لاله در اشعار، نسیم،  
 به که خاموش شوی حرف قشنگ تو کم است

۹۲

## شهزاده‌ی اندخویی

مصراع چه غزل گردد، دل پرده نشین باشد  
 گل بمب اتم گردد، گلخانه کمین باشد  
 مینوش به تابوت است، می خواره همه مبهوت  
 میخانه سلاحکوت است، مغیچه لعین باشد  
 نی زلف و لب و رخسار، نی آمد و رفت یار  
 شهزاده‌ی اندخویی کم گو غزل این باشد  
 مشرق به خدا نازد، مغرب به بلا نازد  
 از شهر چه میپرسی، بازار چنین باشد  
 زاغ از شکم عنقا، شهباز زغن زاید  
 بوف دانه شود اینجا در دانه نگین باشد  
 خودرنگ ز مدت‌ها در کوره‌ی سوزان است  
 دوزخ وطنم گردد این گونه زمین باشد

۹۳

## شورقند اوزبېكى

كيف نو دارد غزل با شورقند اوزبېكى  
 شعر تر گردد بپيچد دور پند اوزبېكى  
 در زبان اوزبېكى شهد و عسل دارد سخن  
 شكرافشاني نمايد چون و چند اوزبېكى  
 قيمت خود را به دست آور، رفيق پارسي  
 خنده دارد، گريه دارد نيشخند اوزبېكى  
 در كمين اوزبېكان افتاده مي نالد هنوز  
 سر جدا و تن جدا سازد كمند اوزبېكى  
 مشك و عنبر زد به خوبان جد عطار نسيم  
 مادر خودرنگ سوزاند سپند اوزبېكى

۹۴

## گنبد انصاف

بیا، رفیق، به سنگر بزن سبق کرده  
 و یا برآی به محراب ذکر حق کرده  
 اگر درست ندانی که آسمان شکنی  
 قمر بساز به بامت ستاره شق کرده  
 چراغ گنبد انصاف را منور کن  
 ستون قصر خطا پایه پایه لق کرده  
 سوال کن ز جهان از چرا چرا خیزد  
 جواب ده به وطن حق به مستحق کرده  
 دوباره توده شود فرقه فرقه سوختگان  
 دوباره زنده شود عاشقان رمق کرده  
 غلط به نان گدایی دوان دوان رفتن  
 بدو به چای حلالیت کمی عرق کرده  
 به نام بلبل دیوانه نغمه خوانی کن  
 به کشتزار نسیم است پت پلق کرده  
 به آفتاب نظر داشتم ز روزنه‌یی  
 شمال زد به در کهنه ام ترق کرده

۹۵

### هی هی

یاران که به دروازه تقدیر نشستند

حیرتزده در خانه‌ی تصویر نشستند

آماده‌ی شبمانده خوری‌هاست پلنگان

عنقا سر لاش آمده با شیر نشستند

سر کرده قلمکش به صف مرده شماری

سردار به خیراتی خنزیر نشستند

جاهل به شکردانی تقدیر سم انداخت

فاضل ته کجکول نمک، پیر نشستند

اولاد بشر تازه مسلمان شده، هی هی

در موعظه‌ی نفرت و تکفیر نشستند

در معرکه وعده رفیقان کتابی

افسرده و خاموش و زمین گیر نشستند

۹۶

## اسفل نارالعظیم

(مثنوی)

لحظه‌یی اللہ پرستم، لحظه‌یی میخواره ام  
آتشم، آتش پرستم، شعله، آتشپاره ام  
مذهبی از دین و قرآن مکتب نو ساخته  
مکتبی در امتحان مذهبی پرداخته  
قبله و مسجد نباشد در اذان کافری  
می دود ملا مسلمان پشت نان کافری  
نامه‌ی اعمال خود را می فروشد بیگناه  
تا شود یکسان بنای هر دو دنیایش تباه

مشورت در خندق شوم دعا افتاده است  
 مفلسی در قسمت هر آشنا افتاده است  
 نازنینان برقعۀها دوزند بهر خویشتن  
 نامداران لنگی و دستار سازند و کفن  
 کس چین در شانه جنت می رود تابوت نیست  
 کس پکول و شال پوشد پایبند بوت نیست  
 می برد انگشتر طلای خود دزد کلان  
 نیست باک از پل صراط از بهر خیل یاغیان  
 از در خلد برین نسوار می خواهد کسی  
 با فرشته خلوت مردار می خواهد کسی  
 توبه کن از این همه سفسطه گویی ها نسیم  
 تا نیفتی در تنور اسفل نارالعظیم





بخش دوم

# رباعیات و دوبیتی های فارسی

۱

## عجب نظامی

(رباعی)

بای بیچه، سر تو نان گدا می خندد

خان زاده، به کبر تو حیا می خندد

این ملک عجب، عجب نظامی دارد

بر ماتم زنده مرده‌ها می خندد

۲

## در سوگ قربانیان زلزله

بگو به زلزله، بالای پادشاه افتد

به فرق جاهل بدمغز پرگناه افتد

چرا به خاک زند منزل غریبان را

به قصر و گنبد شیطان روسیاه افتد

۳

## آبرو

قطره کی بحر بیکران گردد؟

شمع کی ماه آسمان گردد؟

در وطن آبرو نمی ماند

بزدلان تا که قهرمان گردد

۴

## دوزخیان

(رباعی)

دیگر سخن از آدم و انسان نکنید

از بمب اتم خدا و قرآن نکنید

سوزاندن بیگنه بود نامردی

ای دوزخیان جهانهِ ویران نکنید

۵

## رفیق روشن

(رباعی)

باز آمد مافیا، مبارک بادا

پابوسی کدخدا مبارک بادا

ترسیده رفیق روشن از تاریکی

ایمان تو آشنا، مبارک بادا

۶

## شراب مُقَطَّر

ساقی کمی شراب مقطر حلال ده

در کاسه‌ی سفالی پیرِ کلال ده

یک قطره آب جو دو جهان مست می‌کند

بر عاشقانِ باده به طور مثال ده

۷

## زکام

واحسرتا که یک دو زبردست امام نیست  
 قرآن به دل نوشته دو قایم مقام نیست  
 تاکی به مرگ مرده‌ی خود گریه می‌کنی  
 از یخ برا، رفیق، زمان زکام نیست

۸

## دعای خیر

نه از دستی دعای خیر خیزد  
 نه از پایی صدای خیر خیزد  
 نه قلبی از ته دل می‌سراید  
 نه از چشمی حیای خیر خیزد

۹

## کهنه دندان بشکنند

می‌رسد فصل بهاران، تازه گل چیند رفیق  
 در میان لاله زار عشق بنشیند رفیق  
 تازه عهد و تازه پیمان، کُهنه دندان بشکنند  
 بخت بد، تقدیر بد آید، نمی‌بیند رفیق

۱۰

## رفیق مُمتاز

یا قسمت ما نمی شود باز  
یا نیست کسی رفیق ممتاز  
گر نسل نوین نمی کند دل  
از کهنه مجو دوباره آغاز

۱۱

## پنسل

تا بکی افسانه پردازی، قلم  
با حقایق می کنی بازی، قلم  
توته شو، در بین آتشدان برو  
تا کند پنسل سرافرازی، قلم

۱۲

## در لابلای آینه

گویند ناظران کسلم، پیر گشته‌ام  
آری، رفیق نور نظر، شیر گشته‌ام  
با کج کلاه سلسله داران گشاده رو  
در لابلای آینه تصویر گشته‌ام

۱۳

## پژواک

آسمان، بالا برو پرواز ما بالا گرفت  
 سایه افکن بر زمین، شهباز ما بالا گرفت  
 بعد یک سازِ ترنم می رسد اوج غزل  
 که به که پژواک ده، آواز ما بالا گرفت

۱۴

## کلاه قهرآمیز

به انقلاب برآمد رفیق کله خراب  
 میان فلسفه گم، در وطن نداشت کتاب  
 به پای حکم بلا شد کلاه قهرآمیز  
 قمار باخته افتاد در میان شراب

۱۵

## گناه مشترک

(رباعی)

گاهی به زمین لادرک گور شدیم  
 گاهی سر کوچه یا سرک گور شدیم  
 من خون تو و تو خون من نوشیده،  
 هر دو به گناه مشترک گور شدیم.

۱۶

## فرض عین

عقاب سرکشم و آسمان زمین من است  
 مقام شاه و گدا زیر ذره بین من است  
 گهی خدای پرستم، گهی شراب و صنم  
 محبت و ادب و عشق فرض عین دین من است

۱۷

## پنجه‌ی ناپاک

دستی که گرفتی کف مگار نباشد  
 یا پنجه‌ی ناپاک تبه‌کار نباشد  
 پابوسک افکار جهالت شده معنی،  
 سر خم بود ار قاعده مختار نباشد

۱۸

## «در کارگه کوزه‌گران»

(رباعی)

در کارگه کوزه‌گران جای من است  
 در قبله‌ی آن مسجد بابای من است  
 در این طرفش گشوده میخانه‌ی من  
 در آن بغلش مکتب و دنیای من است

۱۹

## شراب ارغوان

(رباعی)

دیوانه‌ی مستِ می پرست است نسیم  
عاشق به خدا و بت پرست است نسیم  
از توبه شراب ارغوان می‌طلبد  
آن گونه که بُد هنوز مست است نسیم

۲۰

## ظل الهی

سر را به پای مرکب ملا گذاشتیم  
تن را به خیرخانه‌ی دنیا گذاشتیم  
ابلیس را به ظل الهی رقم زده  
شه ساختیم و تخت مطلا گذاشتیم

۲۱

## پسکوچه و پسخانه

(رباعی)

آزاده پران، قفس نشین است اینجا  
آزاده دلان، قید کمین است اینجا  
پسکوچه‌ی ترس و خوف مردان خدا  
پسخانه‌ی جاهلانِ دین است اینجا

۲۲

## قسمت اشراف

(رباعی)

یا حصهٔ تقدیر مرا صاف کنید  
یا تجزیه‌ی قسمت اشراف کنید  
یا تخته‌ی نو به عرش اعلیٰ ببرید  
یا لوحه‌ی کهنه پاک و شفاف کنید

۲۳

## پرواز

(رباعی)

باز آمده‌ام که ساز و آواز کنم  
شعر و غزل و ترانه آغاز کنم  
این لاله و گل به باغ آورده مرا  
بگشای قفس، رفیق، پرواز کنم

۲۴

## ما از که کم استیم

هرچند که در محوطه‌ی درد و غم استیم  
قربانی هر روزی ظلم و ستم استیم  
نی عید، نه عیدانه به این غمکده آمد  
ای یار، بده دست که ما از که کم هستیم

۲۵

## ناخوانده امضا

(رباعی)

در شاخه گل زاغ و زغن جا کرده  
 بلبل سر خار و شوره ماوا کرده  
 تاریخ گواه انقلاب غلط است  
 ناخوانده چرا رفیق امضا کرده

۲۶

## آه سرد سوزان

بده پیمانۀ ایمانم بسوزد  
 شراب کهنه ده، جانم بسوزد  
 هر آن دستی که سوزاند وطن را  
 چو آه سرد سوزانم بسوزد

۲۷

## آب حیوان

صحبت از عشق کند دل که به دل‌ها بلد است  
 آب حیوان بزند لب که به مینا بلد است  
 گپ بازار ندارد دل تنگ آمده ام  
 قلم آزاد نویسد که به معنا بلد است

۲۸

### خیل جادوگر

جهان را خیل جادوگر گرفته  
نیستان را صدای خر گرفته  
کسی کو انقلابی جا زدی خویش،  
به خفتن می رود بستر گرفته

۲۹

### اؤزبیکنامه

نه اؤزبیک بچه ی دیوان فروشم  
نه اؤزبیکنامه ی افغان فروشم  
بگو بر داور ملافروشان  
نه کافر زاده ی قرآن فروشم

۳۰

### مکتب عشق

(رباعی)

اولاد وطن درس وفا می طلبد  
مکتوب جهان آشنا می طلبد  
دختر به کنار بچه در مکتب عشق  
استاد رفیق و رهنما می طلبد

۳۱

## غمستان

افسوس که پروانه و بلبل به غم افتاد  
 گل غمزده و لاله و سنبل به غم افتاد  
 از میمنه تا میسره گردیده غمستان  
 انخود به غمخانه و کابل به غم افتاد

۳۲

## بهای پهلوان

زمین خوردن بهای پهلوان نیست  
 فتادن شان سقف آسمان نیست  
 به دست کوزه بشکن فرق سر را  
 کلوخی خورده مردن قهرمان نیست

۳۳

## جوانمرگ

شریفان را شرابی گفته کشتند  
 رفیقان انقلابی گفته کشتند  
 جوانمرگیست حق مستمندان  
 یکایک انتخابی گفته کشتند

۳۴

## شیطان

نیستان را جهنم ساخت شیطان  
 تنفر بین بلخ انداخت شیطان  
 رفیق و آشنا را دیده تنها  
 به قتل عاشقان پرداخت شیطان

۳۵

## از بد بترش توبه

ماتم سر ماتم شد، از بد بترش توبه،  
 شیطان بچه آدم شد، از بد بترش توبه!  
 برگشت بلا رفته، بد گشت دعا رفته  
 از قبله خدا رفته، از بد بترش توبه

۳۶

## درامه‌های سیاسی

دزدان رفته آمدنی شد پدر شده  
 دزدان مانده منتظر شان پسر شده  
 وای از درامه‌های سیاستمدارها  
 ملت به خون فتاده و یا در بدر شده

۳۷

## کله خرابان

(رباعی)

گاهی به توکلِ خدا کشته شدیم  
 گاهی ز تفنگ آشنا کشته شدیم  
 در پیروی از کله خرابان زمان  
 کس نیست بگوید که چرا کشته شدیم

۳۸

## ملمع

هر جیب تفنگ دارد و هر خانه تفنگی  
 قوتلوغ همه میزگه بو یمان کون نی [نگ] ایراغی  
 عمری به دعا سوخت و تحریم جفنگی  
 پُف پُف بیلن او چمه یدی بو شیطان نی [نگ] چراغی

۳۹

## ثمر

پرواز قشنگ است که پر داشته باشی  
 شهبال چه لازم که هنر داشته باشی  
 شیرین نشود دهن به حلوا گفتن  
 از سعی به کف به که ثمر داشته باشی

۴۰

## رباعی

در میمنه عشق و خنده ممنوع شده  
 در میسره جز درنده ممنوع شده  
 آتش به دیار ملک بودا افتاد  
 بلبل شدن پرنده ممنوع شده

۴۱

## ضرورت

(رباعی)

نی مرده‌ی من کفن ضرورت دارد  
 نی گریه‌ی مرد و زن ضرورت دارد  
 بر جنت و خُلد آسمانی نَبَرید  
 یک مقبره از وطن ضرورت دارد

۴۲

(رباعی)

دعوا به فتوح آسمان کرد رفیق  
 در خواب و خیال خود جهان کرد رفیق  
 محتاج به شمع مانده بیدار هنوز  
 خوابیده چراغ کهکشان کرد رفیق!

۴۳

## خیاط کور

پوشاک زاغ از پر پروانه دوخته  
 خیاط کور با نخ بیگانه دوخته  
 از بال جغد تاج قناری کشیده پر  
 خر کله پوش را سگ دیوانه دوخته

۴۴

## دارالفساد

دیوانه برده سرور ام البلاد شد  
 افغانستان محله‌ی دارالفساد شد  
 گردش به سنگسار نیستان برآمده  
 خس بر هوا پرید عجب گردباد شد

۴۵

## چهاریار

مُردی رفیق موتر گلیپوش می برد  
 یا چهاریار آمده بر دوش می برد  
 رشوت ببر به جیب کفن، در پُلِ صراط  
 جنت فروش هاست در آغوش می برد

۴۶

## خنده‌ی خدایی

(رباعی)

گاهی به دعا، دست دعا خنده کند  
 گاهی به خدا خدا، خدا خنده کند  
 دنیا سر ما خنده خدایی دارد  
 بر «شاهِ گدا»ی ما گدا خنده کند

۴۷

## دلیل و دلال

(رباعی)

در رتبه قد عسکر و جنرال یکیست  
 در مرتبه سرکرده و دجال یکیست  
 بازار سیه به جو نیرزد گندم  
 لاحول و لا، دلیل و دلال یکیست

۴۸

## دارالبلا

عابد وضو گرفته شراب دو ساله زد  
 عاکف سلام و سجده به جام و پیاله زد  
 عاشق بدون جُرم به دارالبلا رسید  
 بلبل کنایه بر گل و تهمت به لاله زد

۴۹

## باغ وحش

(رباعی)

شد لاله و گل به خنده گلشن بند است  
 مرغان سیه به جنگ خود پا بند است  
 یا صاحب باغ وحش افغانستان  
 در شهر شما بهای انسان چند است؟

۵۰

## سنگ و کلوخ

آباد شود دشت قلم کاشته باشی  
 برباد رود باغ که غم کاشته باشی  
 با سنک و کلوخ وطنی کار همیشه  
 بر سر بکفان یار که بم کاشته باشی

۵۱

## تسبیح عربخانه

یا لعل بدخشانی خود را بشمارید  
 یا گوهر افغانی خود را بشمارید  
 تسبیح عربخانه به تزویر برآمد  
 سرمایه انسانی خود را بشمارید

۵۲

## مراتیر

مردان به سر قله ی پامیر نوشتند  
 یاران به کف کاتب تحریر نوشتند  
 در پُشت قسم نامه ی دیروز، رفیقان  
 زین فیصله ی کهنه «مراتیر»<sup>۱۸</sup> نوشتند

۵۳

## به من چه؟

در جیب نماند که قلم داشته باشی  
 در دل نکفد غصه و غم داشته باشی  
 با تازه کتابی که نوشتند، به من چه؟  
 با خود نبری گور قسم داشته باشی

---

<sup>۱۸</sup> در اینجا «تیر» کلمهٔ پشتو به معنی گذشت است که در فارسی افغانستان، به ویژه در زبان گفتاری کاربرد گسترده دارد. «مراتیر» یعنی من گذشتم، منصرف شدم.

۵۴

## الحمد خدا

(رباعی)

گاهی سر ما خنجر و شمشیر بلا شد  
 گاهی قفس و محبس و زنجیر بلا شد  
 بر طالع ما مسلخ اسلام برآمد  
 الحمد خدا نعرهٔ تکبیر بلا شد

۵۵

## فلسفهی جنگ

گاهی قلم از شوق، غزل‌های تر انداخت  
 گاهی بم و باروت سر همدگر انداخت  
 صاحب نظران فلسفهی جنگ نوشتند  
 استاد پلان بابیهیولا نظر انداخت

۵۶

## مکتب و مسجد زده

اولاد مسلمان شده انسان شدن آموز  
 یا از دل و جان کاکه مسلمان شدن آموز  
 حقا که من از مکتب و مسجد زده هستم  
 میخانه بیا صاحب ایمان شدن آموز

۵۷

صحبت از عشق کند دل که به دل‌ها بلد است  
 آب حیوان بزند لب که به مینا بلد است  
 گپ بازار ندارد دل تنگ آمده‌ام  
 قلم آزاد نویسد که به معنا بلد است

۵۸

### غلام غلام

بنیاد حزب توده‌ی ما خشت خام بود  
 دعوی حق پرستی ما در کلام بود  
 مرعوب جن شدند کسان از کتاب شرق  
 نزد غلام غرب کسانی غلام بود

۵۹

### بوی گل در لاله

اینجا بیا قلم به قلم ناز می‌کند  
 در برگ لاله بوی گل انداز می‌کند  
 دکتر نسیم از ته دل می‌زند سخن  
 خودرنگ شعر تازه تر آغاز می‌کند

۶۰

## زبردست

واحسرتا که یک دو زبردست امام نیست  
 قرآن به دل نوشته دو قایم مقام نسیت  
 تاکی به دور مردهی خود گریه می کنی  
 از یخ برا، رفیق، زمان زکام نیست

۶۱

## لابلای آینه

گویند ناظران کسلم پیر گشته ام  
 آری رفیق، شاه شجاع شیر گشته ام  
 با کج کلاه سلسله داران گشاده رو  
 در لابلای آینه تصویر گشته ام

فصل سوم

اۆزبېكچه غزллер

## ۱

## رفیق گرانقدر پارسی

(به جای تمهید این بخش به زبان دری)

جام و شراب و ساغر و مینایم اوزبیکیت

نقل و نبات و مسکه، مریایم اوزبیکیت

سر، ناز می کند پدرم بوده اوزبیک

دل نعره می زند که سراپایم اوزبیکیت

مادر، زبان اوزبیکیت کرده شاعرم

ساز و سرود و بیت و غزلهایم اوزبیکیت

اوزبیکچه است لهجه‌ی راز و نیاز من

حمد و ثنا و توبه تولایم اوزبیکیت

با زر نوشته رفت نوایی به صد کتاب

تفسیر آیه آیه‌ی معنایم اوزبیکیت

جغرافیای اوزبیک‌ام را جهان بلد

تاریخ فخر و شوکت دنیایم اوزبیکیت

خوش آمدی، رفیق گرانقدر پارسی

بنشین پیاله، نوش کن از چایم اوزبیکیت

۲

## اۋزبېك، باشينگگه زرتاقيني كج كلاه قیل!

تور گیل رفیق، یوز قره نی روسیاه قیل  
اۋزبېك، باشينگگه زرتاقيني كج كلاه قیل  
اویان تۆله گناه و بویان هم گنه گه بای،  
كار ثواب قالمه دی سېن هم گناه قیل  
كول تېپه بۆلدى كۆچه و پىسكۆچه، آشنا  
ويرانه قیل جهاني، زميني تباہ قیل  
بو قتل عام، حکم خدا بۆلسه هم غلط،  
تۆلدى اریقچه قانگه، توریب بیر نگاه قیل  
پایلشمنگیز قزان و تباقي، ايناغه لر  
قوی، كهنه یۆلنى، اۋزینگه بیر ینگى راه قیل  
تنگرى كېچيرسه بو همه سهو و خطالرينگ،  
دکتر نسيم، باک اېمس، اشتباه قیل  
قۆلدن بو کوننى بیرمه توناگونگه ياپيشيب  
بیر انقلاب اېرته توریب خواه مخواه قیل

۳

## سفسطه گپيرماق

بو باغچه ده گي بلبل و پروانه پلاستيك  
 يۇق يۇق ، گل و گلداسته و گلخانه پلاستيك  
 افسوس وطن باشيده عمامه سي قولليك ،  
 تخت و گله و شوكت شاهانه پلاستيك  
 رقاصه قاوورچاقدير و سازي اويينچاق ،  
 زلف و مژه و چهره ي جانانه پلاستيك  
 اويانني قۇيينگ جايبده جولان قيله و برسين  
 بو يانگه باقینگ ، عاشق فرزانه پلاستيك  
 مغبچه پلاستيكي و مي خوار اونينگدېك ،  
 جام و قدح و ساغر و ميخانه پلاستيك  
 ملا و معلم قۇلیدن كبتدي كتابي  
 دير و حرم و مسجد و بتخانه پلاستيك  
 بس شونچه غزل خوانليک و سفسطه گپيرماق  
 شعرینگ بوتون ، اي شاعر ديوانه ، پلاستيك

٤

## رنگين كمان

تور، ييقيلمس پهلوان، ميلتيق كوتر ميلتيق كوتر  
 زنده زخمي قهرمان، ميلتيق كوتر ميلتيق كوتر  
 گل قليچ، طلا تپانچه، لاله خنجر، زر بيچاق  
 تهر پر، رنگين كمان، ميلتيق كوتر ميلتيق كوتر  
 آلتى قوم و آلتى ملت، آلتى كور و آلتى كل  
 آلتى باى و آلتى خان، ميلتيق كوتر ميلتيق كوتر  
 آلتى پير و آلتى ساقى، آلتى صوفي، آلتى شيخ  
 آلتى بسمل همزمان ميلتيق كوتر ميلتيق كوتر

آلتى مکتب، بىر معلم، آلتى صنف و بىر کتاب  
 آلتى مسجد بىر اذان، مىلتىق كوتر مىلتىق كوتر  
 آلتى تولى بىر قومندان، آلتى ضابط بىر قسم  
 آلتى عسكر جانە-جان مىلتىق كوتر مىلتىق كوتر  
 آلتى بلبل بىر قفسده قاره قرغه دن بوسىب  
 قرغه هیده ب باغبان، مىلتىق كوتر مىلتىق كوتر  
 تولكى، تازى قالمه سین اولدير آتیب، اولدير آتیب  
 بوری چوغلب پاده وان مىلتىق كوتر مىلتىق كوتر  
 ياش كېلىنچه قرى خاتون، مست يىگیت، مستانه قیز  
 آپه-سینگىل آنه جان مىلتىق كوتر مىلتىق كوتر  
 بىم رباعى بىم غزلدن تولدرىلگن مىلتىغىنگ  
 قىل، نسيم، آتشفشان، مىلتىق كوتر مىلتىق كوتر

۵

## بمب قلم آتيلسه

عاشق نسيم اولمس قربان يار بولمه ي  
 ترك پياله قيلمس رفع خمار بولمه ي  
 غوغاگه چومگنيمنى اظهار قيلمه گنمن  
 سودا باشيمدن آشگن سرمايه دار بولمه ي  
 بېتميش ياشيمده بير كون يوق كورگنيم قوياشنى  
 قيش يوزمه-يوزگه راضى ، كېلسين بهار بولمه ي  
 بلبل تاشيدى دانه زاغ و زغنگه تينمه ي  
 ينتاققه گل تيانيب بير لاله زار بولمه ي  
 مؤنس انيس انسان اولادى آدم اوغلى  
 مېن من نى ترك ايلنگ بى اعتبار بولمه ي  
 دهقاننى پهلوان دېب محتاج نانگه بولگن  
 دعواى تخت قيلمنگ سر تاجدار بولمه ي  
 بير فوج همت آرا اورتاق قهرمانلر  
 بير تيل قيامت ايلنگ دشمن قطار بولمه ي  
 دوران اتمگه قالمس بمب قلم آتيلسه  
 دلبرگه نامه يازينگ خط بمگذار بولمه ي  
 بير يانده قانچى حاكم ، قانچى غلامى بير يان ،  
 بس شونچه قان توكيلگن خون آبخار بولمه ي

۶

## قۇلینگ آزاد

سينمگه ی پامير قدی، باسمه چی قارينگه آیت  
 کيرمه سين کؤزيمگه مونچه دود اشرارينگه آیت  
 ای سريغ مزدور، هيولا زاده ی حيوانسرا  
 بيز قيزيل ديوانه کافر کلّه مردارينگه آیت  
 آنم اؤزبېک، آنم اؤزبېک خُلق و خوييم اؤزبېکي  
 بار، قۇلینگ آزاد، شيطان کتّه بادارينگه آیت  
 کؤپنی کؤرگن آزگه قايل همت دکتّر نسيم  
 آشمه سين اؤز حدیدن، نوکيسه مگارينگه آیت  
 آسمانگه يېتى باشيم شه قلمگه اېرگه شيب  
 يیت حق، دېوانِ کامل شعر نشخوارينگه آیت  
 کتّه گپلی قهرمانلر سېسی اؤچگن يوز قرا  
 گؤر تيلب تورميش خدادن، مرد بيدارينگه آیت  
 ميسره قانيگه چؤمگن، ميمنه اوندن بتر  
 ابرته راق اؤزيگه کېلسين، آشنا يارينگه آیت

۷

## ناي-نای و سوزوان آله، بالم

دؤستلر، اؤلسم بئرار عاشق قلم بئرلن كؤمینگ  
 صورت گلچهره‌ی زیبا صنم بئرلن كؤمینگ  
 نلرم تنها لحدده كمپيوتر بؤلسمه  
 تلویزیون لاپ تاپ و عینکم بئرلن كؤمینگ  
 بئر قؤلیمده آیفون و بئر قؤلیمده آيپد  
 «وای فای» و گوشك بيسيمكم بئرلن كؤمینگ  
 یازینگیز قبریم تاشیگه بئر رباعی، بئر غزل  
 خوش قالینگ، خندان كېته‌ی، بئر تۆربه غم بئرلن كؤمینگ  
 سیره سین بلبل، قناری اؤینه سین پروانه لر  
 طوطی، مینا، پتلقچی بودنم برلین كؤمینگ  
 كاسه دن، خُمدن، صراحی كۆزه دن بؤلسین لحد  
 پقه بؤلسین، پله بؤلسین، جام جم بئرلن كؤمینگ  
 بی كفن دېب زار قیلمنگلر مسافر بچه نی  
 مله قیتان گویچم، قاسم یقم برلن كؤمینگ

سلّه، زرتاقى، عرقچين، گلّه پوشيم، سور كلام  
 مهره دوزى خامكى و شه يخم بيرلن كؤمىنگ  
 يپتى بامدن نشانى بېشىگيم تابوت اېتىب  
 جولمه ييرتيق اووه دىلى كؤرپچم بيرلن كؤمىنگ  
 يىغله منگ آپم، اوكم، اوغليم، قيزيم ماتم توتيب  
 تامده تېزه ك، قيشده ياقه ي دمده دم بيرلن كؤمىنگ  
 آچىلىب يايىلمه سين قادر لالا دروازه سى  
 طبله، دنبوره، دوتار و غژكيم برلن كؤمىنگ  
 تۇركيه، تاشكند، بخارا، تۇركمنستاندن اوْتىب  
 تېپكىلب آقينه قومگه وابلن بيرلن كؤمىنگ  
 جنت آننگ نىنگ اياغى آستيده دېگن رسول  
 ناي ناي و سوزوان الله بالم بيرلن كؤمىنگ  
 قُبه طلا بولسه قبرىم كعبه قپتالیده هم  
 يگه گوردن قورقه من يانباش اتم بيرلن كؤمىنگ  
 آشنا بير كون كېلر چقان اجلنى چاپتيريب  
 شورقند و پسته و چاي و چلم بيرلن كؤمىنگ  
 سيره دىنگ اوچقون كىبى دكتر نسيم كج كلاه،  
 اوزبېكى دوران قيله ي اېرگش اكم بيرلن كؤمىنگ

۸

## لاش خورلر

لاله و گل قيش ساووقدن سؤلمه گن بؤلسنگ كؤرين  
 باغبان، پروانه، بلبل اؤلمه گن بؤلسنگ كؤرين  
 قيل كؤرينمس اؤلکه دن زاغ و زغن، باى اوغلىنى  
 لاش خورلر تېپه سيگه قؤنمه گن بؤلسنگ كؤرين  
 تورنه لرگه سايه تشلب قيرغى، بورگوت، قرچيغى  
 شاه پلنگ و شير، شه قول بؤلمه گن بؤلسنگ كؤرين  
 لخته-لخته قان يوره ك-بغرینگنى ويران ايله گن  
 قيغو باسگن، غمگه چؤمگن، كولمه گن بؤلسنگ كؤرين  
 مهن شرابى، سهن كبابى، پير و ساقى كؤزى آچ،  
 كاسه و پيمانه سى گر تؤلمه گن بؤلسنگ كؤرين

## اسارت

قيزيل و آق و قرارنگ سياست، هي هي  
 حق ترازوده غلط تاشي عدالت، هي هي  
 ينه تاپيلدي نراع اوشه كور و اوشه كچل  
 بولدي حاضر خوجهي قوم وراثت، هي هي  
 بير يمان كبتسه كبلر يتي يمانزاده كيريب  
 بوله ميز يانه-ده محكوم اسارت، هي هي  
 راهبرليكني قليب دعوي و ابلني تشلب،  
 بيزگه بس دېدي كلانكار رسالت، هي هي  
 قالمه گن ميه شيكيللي رفقا كله سیده  
 اوغري بغريگه آسيلگن گل قامت هي هي  
 باشقه منظور اېمس ظلم خدا خواهله گني  
 حيف اياق اوپگني باش قويسه نراكت هي هي  
 دوستلر بير-بير ييگه دشمن جان كورينه دي  
 آشنا كورسه تيب آل بولسه شهامت هي هي  
 شكر و شهد بولر زهرلي اشعار، نسيم،  
 يازسه تاريخ وطن ناز كلامت هي هي  
 اولديم-اولدي بوله وپرگنده اوليب قالمه يوره ك  
 كېلسه كېلسين اجل و كتته قيامت، هي هي

۱۰

## يوم السكوت

اي شام، بؤلمه بونچه قرا، بي چراغميز  
 افسرده ميز، بلازده ميز، سينه داغميز  
 گردش ساووق يوز بېگه قره ب كته چله دېك  
 جاندن اوتيب يوره ككه توشيب بددماغميز  
 خفتن اوقيب دعا قيله ميز تا سحرگچه  
 يوقلب خدای عاطفه آلمس سؤراغميز  
 بيز كج كلاه معركه ي باي گدايلر  
 بي نان و آش صاحب طلا تباغميز  
 غربنده قدر و قيمتيميز خسگه ارزيمس  
 اويدن چيقرمه، يولده اده شگن چؤلاغميز  
 يوم السكوت كته-كيچيكلر بهانه سي  
 قيشقيرمه كؤپ اذانچي بؤليب، كرقولاغميز  
 ديوانه بؤلدى نوک قلم، تۇختب آل، نسيم،  
 ايشيكله ياز: «كېته وپرينگ، اويده ياغميز  
 افسوس، لاله، بلبل و گل هر بهار دېك  
 حاصل تيكان و شوره گلستان و باغميز

۱۱

## سفسطه

یوره کدن چیقمه گن شهنامه و شهکار یاقمه یدی  
 دل و نادل یازیلگن نغمه و اشعار یاقمه یدی  
 منظم کپلمسه قاش و قلم، معیوب گلچهره  
 مُعَطَّرْ بُولْمَسَه زلفِ کجِ دلدار یاقمه یدی  
 شراب تلخ بس مېنگه، میسر بُولسه عالمده  
 سراب رحمت جادو گه اسرار یاقمه یدی  
 ملازم قرغه و شقشقه باقر باغبان بُولسه  
 گل و بلبل کؤرینمس، گلشن و گلزار یاقمه یدی

كېره كمس قصه‌ی پير مغان سفسطه توقيسه،  
 حقيقتدن اوزاق افسانه‌ی بازار ياقمه‌یدی  
 قؤولمدن توت، رفيق انجمن، ديوانه ليك قيلم  
 دعا و تهمت شيطاني هُشيار ياقمه‌یدی  
 قرائت قيلمه قرآن بيلمه بين معناسيني زاهد،  
 خداجولرگه كافر تسمه‌ی زنار ياقمه‌یدی  
 اوزينگدن بولمسه اؤچير سپسينگني نامور شاعر  
 «مخمس بر غزل» منظومه‌ی نشخوار ياقمه‌یدی  
 كورين مرد زمان بولسنگ آچيب كوز و قولاغينگني  
 سكوت سرخم سركرده و سردار ياقمه‌یدی  
 توی اؤتگندن كيين خينه خريدارينگگه سلمنا!  
 يوز ييلليک وعده‌ی فردای خام يار ياقمه‌یدی  
 نسيم، آتينگ چيقير اولسنگ سؤزينگ مُشك ختن ساچيب  
 كؤتر سرخانه‌دن، دودينگ، آغير دستار ياقمه‌یدی  
 شو گون كؤرست قؤولينگ اوزره اگر طلا اوزيك بولسه  
 خيال انگشتر ياقوتي افكار ياقمه‌یدی

۱۲

## بابای ستم

مشرب قۇلیده تۇله پیمانہ بۇلر بیر کون  
 شاعر غزلی گللب مستانه بۇلر بیر کون  
 بوشۇره تیکن تخمی یۇقالسه کبره ک آخر  
 باغچه گلیگه سرمست پروانه بۇلر بیر کون  
 آزاد بۇلیب اؤینر معشوقه بیلن عاشق  
 انسانیت، آدملیک مردانه بۇلر بیر کون  
 اولاد حق اویغانسه بابای ستم قالمس  
 شایسته ی هوشیاران دیوانه بۇلر بیر کون  
 طلا تپه لطف ایلر ویرانه به ویرانه  
 تاج سر عیاران شاهانه بۇلر بیر کون  
 یا مهن بۇله من سهندېک، یا سهن بۇله سن مهندېک  
 آغزیمده قولاغینگه دُرَدانه بۇلر بیر کون  
 با ی اؤغلی قۇنیب بیلمس ویرانه رباطیمگه  
 جن خانه سیده شیطان زولانه بۇلر بیر کون

## تاريخ ياشيرالمس

تاريخ ياشيرالمس مردانه اؤتميشينگنى  
 اؤزبېكچه تيل ايناغه فرزانه اؤتميشينگنى  
 بلبل ترانه سيگه اوينب قىلر تماشا  
 گل قاشيده پرىللب پروانه اؤتميشينگنى  
 اؤلگنده هم اوزيلمس معشوقه قؤلتىغىنگدن  
 محبوبه بؤلسه مقتر ديوانه اؤتميشينگنى  
 ساقى سعادت ايلر اورتاق آشانى  
 چنگ و چغانه كويلر مستانه اؤتميشينگنى  
 كوزه نكنى خالى قؤيمس باشى بوتون شرابى  
 پيمانه توله سقلر ميخانه اؤتميشينگنى  
 آهو يانينگده اؤينر آواره بؤلگىنگده  
 جاندن عزيز توتگه ي جانانه اؤتميشينگنى  
 مكتبه بير جنازه نك مسجده بير جنازه  
 رحمت قىلر كليسا بتخانه اؤتميشينگنى  
 قصر زمانه شاهد تخت ولايتىنگه  
 يؤقله يدى اوليالر پيرانه اؤتميشينگنى  
 آنه تىلينگده سيره بى كس نسيم اؤزبېك  
 قىلغىل وطنگه قربان بيگانه اؤتميشينگنى

۱۴

### لاف اورسم اورمه سم

تاريخدن سوره ب كوره قال، بي مثالميز  
مستانه لرنى كاكه سى صاحب كمالميز  
بیز تاجدار سلطنه، لاف اورسم اورمه سم  
شهزاده و شهنشهی اوزبیک، فعالميز  
نازك بدن فرشته، پريزاده بيزده بار  
ديوانه وار عاشقِ حسن و جمالميز  
جان باريچه جفا و ستمگه بپريب جواب،  
اولگونچه حق يولیده توگنمس سؤالميز

آخرده نان گداى بۇليب قالدى خانلر  
 چون ياو يېلكه سيگه ايپك تۇن كشال ميز  
 بير تنگه بير قران تېشيك كيسه ميزده يوق  
 بالله حرام خوار به والله حلالميز  
 ياشينمچاق اوينر اكم حولى توريده  
 واحسرت، آشنا اوكه لر گنگ و لال ميز  
 قيلديم رفيق، ساده گينه مدعا مثل  
 تېيب پلو، كباب، دعاگوي دالميز  
 خُمدان الاوى نينگ دميده كۆپ كوييب، پيشيب،  
 مردانه آيته من كه نسيم كلالميز  
 كوزه، تغاره، كاسه و هم قشقرى تباق،  
 سينگن سفال اياق تگيده پايمالميز

۱۵

## ام البلاد

كورسه تينگ عالمده بولسه گلستانيمدن گوزهل  
 گلشنيم ام البلاديم، بوستانيمدن گوزهل  
 خلوت ناز و نزاكت ميمنه مدن ميسره م  
 كوز قيبپ جان آغوچي آرام جانيمدن گوزهل  
 قابلي شيلقيلمه ياغليق پلودن اورگيله ي  
 يوق جهاننده، لذت اچيق چاي و نانيمدن گوزهل  
 هر قيليچ، ميلتيق كمان و تير شاهد قمچي آت  
 يوقله مس تاريخ انسان عز و شانيمدن گوزهل  
 هر لولو يا الله يار آنم تيليدن مينگ غزل  
 نغمه ي بلبل ايمس اوزبېك زبانيمن گوزهل  
 گلله سين اولكمني باغ و بوستاني قيب- قيزيل  
 دشت و صحرا لاله سي اوغانستانيمدن گوزهل  
 اندخوييم نينگ چوقور قيشلاغي «ايغل» دن بلند  
 آسمان نينگ تختي اهرمس آشانيمدن گوزهل

۱۶

## کفنکش

هر بير دعا فروشيميز عاليجناب اېمس  
 هر فالچي، هر قاقيمچي، کفنکش، صحاب اېمس  
 افسرده قیلدی توده نی ديموكراتلر  
 مکتبه آی توزگنيميز آفتاب اېمس  
 انسان سؤيیلدی بؤلدی، آدم اوغلی اويغانينگ  
 بو جيمليگينگ کوره شچی اگر سېن، جواب اېمس  
 کوزينگنی یوم کورالمسه ميخواره خواجه نی  
 آچگيل يوزينگنی، ميکده جای حجاب اېمس  
 پارلاق کبله جگينگنی قرا باستی، آشنا  
 اويقونگنی آل، رفيق خيالينگ خراب اېمس  
 ديوانه بؤلمه، شعر اوقیگوچی بيرارته يۇق  
 اوچير سېسينگ، نسيم، که چندان بتاب اېمس

## کوليب ييغلنگ

جانانه، نېچوک انجمن آرا يسه نيب سيز  
 بې جوره و بې سابقه بې تا يسه نيب سيز  
 سيز کوزى قرا قاشى قلم، اپرکه و بې باک  
 من بيخود اوليب محو تماشا، يسه نيب سيز  
 بلبل سېسى ياقمه يدى قولاغيمغه، اوقيتمنگ  
 گل لاله اياق آستیده، حمرا يسه نيب سيز  
 آى قپ قره، يولدوز قاره، يارقين کچه دنيا  
 کوزيم بيله کوردیم شب يلدا يسه نيب سيز  
 ياپيلدى محبتکده ي قصر زليخا  
 شرمنده قليب فيشن ليلا يسه نيب سيز  
 حُسن اهلى ارا تېنگسيز و يكدانه اوزينگيز،  
 کورگن کيشى حيرتده، ني رعنا يسه نيب سيز  
 مستانه اوتينگ، يار، ايپک يوليني باسيب  
 آقينه بولر شهر تماشا يسه نيب سيز  
 شاهانه يسنگن همه عاشق، همه اورتاق،  
 بو اورتده مېن يگه و تنها، يسه نيب سيز  
 ييغلب کولينگ آخرده کفن پوش يسنم  
 قبريمگه يازينگ لوحه، سراپا يسه نيب سيز

ما بابلیم گلشن ما کهنه باغ ماست  
اسناد ما ورق ورق قلب داغ ماست

نسیم خودرنگ



دوباره از ته دل آشیانه  
میسازم  
زبرگ لاله و گلدرسته خانه  
میسازم



Nasim  
Khodrang

## پله بين درسى

كهنه باشلر، كله سى خام، خواجه بين الدهب ساتر  
 ياش ييگيتلر قيقرا سقال دين الدهب ساتر  
 قرض آليب كاغد قلم سودخوارنينگ دگانيدن  
 سيزنى او بېكاره كاتب، پله بين الدهب ساتر  
 «كېلدى خورجين كوتاريب اېككندە، يوق تيككندە يوق»  
 زوردن آليب باسمه چى بۇليب زمين الدهب ساتر  
 ياپشيب شوليك چيانلر قانينگيز سوودېك ايچر  
 باخبر، صياد اكم، آهو كمين الدهب ساتر  
 تا اوروس پيمانه سيدن مست بۇلدى كمبغل  
 باى اوغيل نينگ كله سى افكار چين الدهب ساتر  
 قیده كوردينگ حق-عدالت، حریتى، جان اوكم  
 امريكه ليكلر عربلردن لعين الدهب ساتر  
 كابلستان پاسپورتى بېرله كېز سكيذ بهشت -  
 دېب، گروه مافيا خلد برين الدهب ساتر  
 اوغريدن، يلغانچيدن، مگارهدن ياشين، نسيم  
 بيخبر قالسنگ ريفيقينگ مطمئن الدهب ساتر  
 يوق شيكىللى اولكه ميزده بېرته هم ساتيلمه گن  
 اوزبيلرمن قول وطننى ارقه بين الدهب ساتر

## شاه پرى

نازنين، كۈنگليم آچيلسين، سينه جنبان ايلب اوت  
 يوز آچيب، كاكل ساجيب چاك گريبان ايلب اوت  
 سرو اياغى لاي ارا و گل تيكانيدن خجل  
 سېنگه مانند اۆتمه گن، بيغم خرامان ايلب اوت  
 نازك اندامينگه باقسم، قالدې بادام كوزينگ،  
 قامتينگدن اهوريله، عاشقنى حيران ايلب اوت  
 هر غزله سېنگه قربان دېب يازر دكتر نسيم  
 شاه پرى، يلغان دېسنگ تفتيش دېوان ايلب اوت  
 يوز سكدنر كېلدى يۇقلب مېن قلندر خواجهنى  
 اۆلمسىمدن بير كېليب، حاليمنى پىرسان ايلب اوت  
 نسخه لقمان حكيم بېردى، دواسين آلمه ديم  
 كېل، قوچاغلب بي دوا درديمنى درمان ايلب اوت  
 قيس مجنون بۇلدى ليلا كېتدى عقل و هوشدن  
 چون كۈنگيل آلدينگ، آلب جان، عيد قربان ايلب اوت  
 چوقيلب باشيمنى آقرتيردى دوران گردشى  
 چاقولب بغريمنى كېس، بۇى و باشم قان ايلب اوت  
 آيتەمن درديم سېنگه بير تور تيليم اينلتيريب  
 تېلبەنى هم حرمتين قيل، ياد انسان ايلب اوت

۲۰

### اۋزبېگيم، اويقودن اويغان!

ييلده بير كون بۆلمه سين آنم تيليگه انتخاب  
 زر قلم، اۋزىنگگه كېل، اۋزبېكچه يازىلسين كتاب  
 فكرلشدين آنه تىلىنگده اگر عاجز اېسنگ،  
 تون كۆرىنمس آى و يولدوز، كولمگه ي تانگ آفتاب  
 اۋز تىلىدن بيخبر، قرآنده ليك استاد اېميش،  
 حنجره بيرتيب اۋقير آيتنى او عاليجناب!!  
 اۋزليگىنگ، آنه تىلىنگدن بۆلگىنگ محروم بس،  
 اۋزبېگيم، اويقودن اويغان، قوزغال، اېت بير انقلاب!

۲۱

## بي پره ووز

بير- ايگي شمع ياقيب آيني بېكېره ك قيلديم  
 قوياش مقتە نيب اينلدى، لادرک قيلديم  
 ستاره پنجره دن باقتى قپ-قرا يوزليک  
 قوياش نظاميني كوك اوزره شب كورك قيلديم  
 باريش-كېليشنى رواج ايله ماققه بېل باغلب  
 بو پير او پيرگه قوشيلماق اوچون سرک قيلديم  
 توزه تديم ايگي جهان اورته سيگه انترنيت  
 رواق مرکز ويب سايت مشترک قيلديم  
 زمينى بيز-بيزه ك و آسمانگه ايپ باغلب  
 وطن باله لريگه تحفه بادپرک قيلديم  
 بيرارته بورنى اوزون همده آغزى سسيقنى،  
 پراووزى يوق آغيزلرنى جير-جيرک قيلديم  
 آ خرگى بيت محبتگه ساوغه بولسين دېب  
 كوزيمنى يار جماليگه پرپرک قيلديم

۲۲

## يگه پيس

بلبل اوچون بهار و گلستان تيريك هنوز  
 گل، لاله، سبزه، سرو خرامان تيريك هنوز  
 جام و پياله، كاسه تولىب تۇخته گن مدام  
 ساقى يشه يدى، پير و مريدان تيريك هنوز  
 بيت و غزل، قصيده، رباعى و مثنوى  
 دنبوره و دوتار و غزلخوان تيريك هنوز  
 معشوقه و مقام محبت بورونگيدېك  
 عاشق پریش، زلف پریشان تيريك هنوز  
 شيطان جهاننى قبضه قىليب يگه پيس اوتر  
 انسان تيريك و سلسله داران تيريك هنوز  
 چاپيشگه پشتاز، اكه، اوزبېك قريسى  
 سقالي آق بروتى قرا خان تيريك هنوز  
 گوهر به نرخ لعل بدخشان ساتر نسيم  
 انتيکچى دوره گرد خراسان تيريك هنوز  
 قيتيب مُعطر اؤلسه كېره ك باغ و بوستان  
 نى ريشه دن تيريك و نيستان تيريك هنوز

۲۳

## تاش آتدی

البتّه اويقوم اوچگن، شب زنده دار اېمسمن  
 تويگونچه ايچگنيم چين، والله خمار اېمسمن  
 گلغنچه لي رباعيم گلدسته لي قصيده م  
 گلخانه لي كتاييم برماق شمار اېمسمن  
 ديوان فارسيمگه شهنامه بولدي قايل  
 جوهر نسيم اوزبېك، سنگ مزار اېمسمن  
 مسجدده جاي نمازيم قالگن ضمانتيم بار  
 بولديم امام مكتب ملاگه زار اېمسمن

غربت فلاكتيدن درديم پيتر اوزيمگه  
 تاش آتديدن ييقيلگن ايشك سوار اېمسمن  
 طلا لحد يېسمن محنت نينگ حاصليدن  
 توپراققه زار كۈنگليم حقاكه خوار اېمسمن  
 باشيمنى جايدة قويمس بو ايگى پله دنيا  
 او يان بو يانگه باقيب كم بيقرار اېمسمن  
 انسان بيلن يره شلى ديوانه مكتبى من  
 شيطان بيلن اوريشلى پروردگار اېمسمن  
 زاغ و زغنه آيتينگ ملاقى كفتريمدن  
 ببل باشيمگه قۈنگن گلئيز بهار اېمسمن  
 اورتاق و آشناگه پيغاملر اوزه تدويم،  
 شاگردمن، كميم كۈپ، استاد كار اېمسمن

12:17 PM

چشم بد دور وطندار به ننگ آمده است  
دل هر باده پرستی به تفنگ آمده است

نسیم خودرنگ

۲۴

### بیر غولتیم

مى ايچگن مامه دايم دن بولتكانيمده بير غولتيم  
آنم آغزيمگه تامديرگن كولتكانيمده بير غولتيم

خمارى آغەنب بولديم، شرابى چاپەلب بولگن  
يىگيتلىك چاغيده تاشيب تولتكانيمده بير غولتيم

وطندن ايريليپ مورريب سولتكانيمده بير غولتيم  
نصيم ايله گيل، ساقى، اولتكانيمده بير غولتيم

۲۵

## قياقلى آغيز

نې طراوت گلده قالگن، نې مُعَطَّر گلستان  
 نغمه خوان بلبلى قاولب قرغه باقر باغبان  
 كر قولاق، آغيز قياقلى، گپله مس قورقاقلر  
 سېن او پېرده، مېن بو پېرده، ايگيميز هم بغرى قان  
 كهنه مسجد، كهنه ملا، حُكم قرآن بيزگه بس  
 ينگى فُرقان كورسه تيب مکتبه ايتتيرمنگ اذان  
 تُوخته ترمن عاقبت چرخينگنى اولمسدن بورون  
 ايله نيب ديوانه قیلدينگ، اويگينگ كويسين زمان  
 شهرتينگنى لوحه دن اوچيردى وحشى زاده لر  
 اوزبېگيم، اويغان، اوله ي، اوزينگه كېل موندن بويان  
 بې قلم بې كاغذ و خودكار اېمس دكتر نسيم  
 كويسه دفتر، نسخه سى بغريمده تورگن جاودان

۲۶

## دردگه تېگمس

يا توزه لسين رسم دنيا، يا ييقلسين آسمان  
يا بويان بولسين اويانلى يا اويان بولسين بويان  
يات- ياته يليك شونچه بس، ميهن ساته يليك شونچه بس  
اويغانيب مجلس قوره يليك، عاشقان و عارفان  
دردگه تېگمس معلم، ايشگه توشمس مولوى  
بې كېره ك فرهنگ اېلى، اى واى بر افغانستان  
قۇلداشينگ باتور ييگيت، چقان ييگيت، دانا ييگيت  
قيشقرينگ بيز بورده ميز دېب، ينگره سين اذان  
كويدى يوره ك هم بغير، «آغدر، كباينگ كويمه سين»  
جايگه تېكسين اوقينگيز چؤغلب تورينگ ياي و كمان  
بيرلشينگ غمديده ملت، اى ستمكش توده لر،  
كويله سين دكتر نسيم آزاده لرگه سوزوان

۲۷

## قانچيلر

بۇكەلب دريادن اۋتديم، موج توفانينگگه آيت  
 كۋپريگينگ حيراتده قالدی چپه توشگانينگگه آيت  
 آسمانگه لانه قوردیم حوصله مدن آسيليپ  
 شعرجنگي قيلسه لر كېلسين، سخندانينگگه آيت  
 مرده اطرافيده قالگن زنده دللر حلقه سي  
 باشی يېنگيل، كېتى آغير شاهمردانينگگه آيت  
 اوچدی همسايه طرفدن آق قاتلی قرغه لر  
 خام كېسك جغدانيدن چيقمس پلخمانينگگه آيت

كېلدى باسيب قانچىلر بىر كون قرا، بىر كېچە آق  
 كونده تسليم عسكرىنگ، قۇرقاق قوماندانىنگگه آيت  
 ايگى-اوچ حزب منور قىلدى تاريك اولكهنى  
 بې طهارت، بېخدا جاهل مسلمانىنگگه آيت  
 اوز ايشيده تۇخته مس دهمرده و اوراقچىنگيز  
 نانگه زار اولگن وطن دېب، بابە دهقانىنگگه آيت  
 رهبرىنگدن، رهنمادن اوز اميدىنگى بوتون  
 عرض و حالىنگى يازىب ايمان و وجدانىنگگه آيت  
 ينگى چىققن اوليالردن اېمس دكتر نسيم  
 عاشق افغانستان دېب، گچە اوغانىنگگه آيت  
 آتم اوزبېك، آنم اوزبېك، قوم و خويشىم اوزبېكى  
 اوزبېكستان، تاجىكستان، توركمىستانىنگگه آيت  
 قوشنىلىك نىنگ حرمتىن ايران و چين قىلمس ادا  
 آشمه سىن كۆپ حدىدن ناپاك پاكستانىنگگه آيت

۲۸

## اۋزبېكى چاي و چلم

تا هنوز انسانيت انخذ، شبرغانيمده بار  
 تربيتلى آدم اوغلى كهنه قۇرغانيمده بار  
 هر تامانى گل قرمقول و ايپك يۇل آقينه م  
 اهل دل خانچار باغ و باغ بوستانيمده بار  
 ميمنه مدن ميسره م گلدن تۇله آق و قيزيل  
 لعل و مرجان معدنى زيبا بدخشانيمده بار  
 حافظ و مشرب يسه گن كاسه و پيمانده  
 شيرچاي و بال بلخ و تاشقۇرغانيمده بار

تورکمانيم نينگ مقرّی دولت آباد، آقچه  
 تورک اوروغی انچه کؤپ قندوز و پروانيمده بار  
 بير-بيريدندير قيزيق بازار و کوچه خلوتی  
 معنی اهلی بيگمان سرپل، سمنگانيمده بار  
 پنجشير و باميان صاحبدل انسانلر اویي  
 حور ينگليغ قيز-کېلین فرخار و بغلانيمده بار  
 بولسه بولسين گر کونگيل پيمانه سی غمدن توله  
 عاشقانه شعرلر هر برگ ديوانيمده بار  
 ایتمه ی بولمس، اپرنلر، گپ نينگ آچيب مغزینی  
 توده لرنينگ انقلاباتی خراسانيمده بار  
 خانه ويران، ملک ويران، کله آباد اوزبېگيم  
 تېلبه ليک نينگ همتي هر شاهمردانيمده بار  
 سگيز اوچماقدن گوزهل هر بير چوقور قيشلاغيميز  
 يوز حقيقت معنيسي هر بيرته يلغانيمده بار  
 «شاعران» توپراغيگه اولمه ی کؤميل، دکتر نسيم  
 آته-آنم خوابگاهي انخدستانيمده بار

۲۹

## خوددانم (اؤز بيلرمن)

باشيميزگه تام ييقيلگن مقتنر بنياديميز

بؤلسه هم سلطان اعظم، بابهميز، اجداديميز

اوچ منار و آلتى مسجد مينگ قفس ميراثلى

روضه قالمه ي ايله نيب باش اوردى قول اولاديميز

مكتب و شاگردسيز ياتگن اوويده فيلسوف

تيل كپسيلگن، لب يوموق، بيچاره خان استاديميز

كفر و مسلم قصه سى انسانگه اچيق درس ابرور

گاه چييلگن گاه اوزيلگن تار اتحاديميز

كچه يا الله مدد، كوندوز دعای خير خام  
 آسمان تبشيلدی ايشتمس خدا فرياديميز  
 كهنه ميلتيق، ايسكى خنجر، ايبي چوريگن كمان  
 تاشگه تېگمه ي قير يلبيدير تيشه فراهاديميز  
 ياغسه كوكدن نعمت الله، تنگه سايلگه اولوش  
 بيزگه يېتمس نان قاق دولت حقداديميز  
 كيمگه ايتيب، كيمگه بيغله ي دوست و دشمن فرقى يوق  
 باش كوتردى اورتهميزدن اوزبېكي جلاديميز  
 مؤرچهر باسيب او پير بو بيرده ياتگن قتله نيب  
 قالينيميز، كوتريمچى قوليده ايجاديميز  
 چپه دن تورديم بو ابرتنگ، چپه ياتيب باسريقيب<sup>۱۹</sup>  
 قيلدى ويران اولكه ني سرچپه آدمزاديميز

<sup>۱۹</sup> باسريقيش (طبياتده اويقو فلجليگي) — اويقوگه كېتيشده ياكه اويغانيش وقتيده تنه نينگ حركتسيز قالب، گيره آلمسليگي و كوينچه واهمه لي هيلليوتسینه تسيه لر كوزه تيليشي حالتي. بو ميه و تنه اويغاقليق حالتريگه توليق اوته آلمه گنیده، خصوصاً، چوقور اويقو پيئیده گي عضله لر بوشه شيشي سقلنپ قالگنیده يوزه گه كبله دي.

۳۰

## بیرلیک و بیرگه لیک

قوشیلیب اولکه نی آباد اېته لیک  
 کۆزی یاشلی یوره گین شاد اېته لیک  
 مهر ساوغه سینی بیر-بیرگه بېریب  
 بیرلیک و بیرگه لیک ایجاد اېته لیک  
 باشقه لر غمزده، اؤزلیک اؤزیمیز  
 مکتب و مدرسه بنیاد اېته لیک  
 اویغاتیب اېلنی آغیر اویقودن  
 حق اوچون نعره و فریاد اېته لیک  
 کپتیریب سلّه نی سلّه مگه تاقینگ  
 دار بر گردن جلاد اېته لیک  
 کهنه اولسکی خدا دېب تورسین  
 تازه دم لشکر نوزاد اېته لیک  
 یایشیب اؤتمیش و کېلگوسیه  
 نېگه حاضرگینی برباد اېته لیک  
 گنده استادنی ایشدن چیقیریب  
 یخشی شاگردنی استاد اېته لیک

۳۱

## آلمه باغی

مستانه كۆزلىنگده كيم خانه قىلسه قىلسين  
 زلفِ معنبرينگنى كيم شانه قىلسه قىلسين  
 گلغنچه لبلرينگنى ياپىشتريب لىمگه  
 سینه مده اؤينب اؤلتير ديوانه قىلسه قىلسين  
 آچيب يوزينگنى ايلن كۆزيم قاتيب قمىشىين  
 بغيرمنى چىمديلب اؤت، دل دانه قىلسه قىلسين  
 لرزان قؤلىمدن اوشلب كؤرست محبتينگنى  
 بو عشقنى زمانه افسانه قىلسه قىلسين  
 او ايگى آلمه باغينگ لطف ايله سنگ قؤلىنگگه،  
 بختىمنى باغبانينگ ويرانه قىلسه قىلسين  
 كېلديم قاشينگگه كؤرسين ياش اولوغى كؤچنگ نينگ  
 قؤرقمس نسيم عاشق زولانه قىلسه قىلسين

ما بلبليم گلشن ما كهنه باغ ماست  
اسناد ما ورق ورق قلب داغ ماست

نسيم خودرنگ



۳۲

## بيله بير كون اويغانه ميز

آننگ للوسىگه توشمه ي تيلينگه ناز اېتمه

غلام زاغ و زغن بلبلينگگه ناز اېتمه

مبارك آنه تيلينگ بيله بير كون ايلب ياد

كه كورپه آستيده خايف دلينگگه ناز اېتمه

بو آلتين آنه تيلينگ تونكه بولدى زنگ اوردى

قيران و تنگه، اون آلتى پولينگگه ناز اېتمه

سېسينگ بوغيلگنيدن بېش قرن اوتيب كېتىدى

قۇلينگدن آلدى باسيب، منزلينگگه ناز اېتمه

كونينگ قرايدى، تونينگ تانگ گچه باسيب كابوس،

كون اورتە سيدة قرانغو يۇلينگگه ناز اېتمه

قول اوتدى، قول اوتە سيز، قول يشە يوپرينگ، قوللر،

بير-ايگى اوغرى باشى شه قولينگگه ناز اېتمه

كۇرين، بۇيينگنى كۇره ي، مله قهرمان اوغلان

بۇيينگه نۇخته آسيب كاكلينگگه ناز اېتمه

قۇشيل قيام مبارككه تيلسپور بۇلسنگ

قلم آل اېلگه، دعاده قۇلينگگه ناز اېتمه

۳۳

## مرد خدا

لنده غرلر بۇلدى آخر كدخدای كۆچه ميز  
 بۇغىليب قالدی گپ و سپس و صدای كۆچه ميز  
 يارنينگ چاقوسى و اورتاق بيچاغىگه قره ب  
 وابلالم چالدى دف و طنبور و نای كۆچه ميز  
 مُشت بۇلمسدن بورون كته-كيچيك تندهلشيب،  
 سيندى برماق حالیده دست دعای كۆچه ميز  
 كېلدى بازارگه برقع، قالىدیر اؤره لیب  
 قيقرا چادر ارا ناز و ادای كۆچه ميز  
 مسجدیمیز بۇلمه سين جنخانه لرنينگ قبله سى  
 ايله نيب اوت تاكه بۇلسين رد، بلاى كۆچه ميز  
 كۆچه نينگ يرمىنى سېن، يرمىنى مېن قىلديم خراب  
 قوزغالىب قۇيمس امان ما و شمای كۆچه ميز  
 شاه غزل بۇلدى نسيم اؤزبېكچه ميز كۆچه سيگه  
 واه واه دیدى غزلخوان آشنای كۆچه ميز  
 مېن يومه لب باره وېرسم، چاپه لب چيقسه اوكم  
 قۇشيلر بيزگه كېلىب مرد خدای كۆچه ميز  
 چپه گردان بۇلگوسى آخرده دوران گردشى  
 يوز قرا بۇلسه كېرهك او زيقنه باي كۆچه ميز

۳۴

## اۆلسه تۆيمس

نې كتاييم قۇلده قالگن، نې قلم اوز جاييده  
 قان يوره كده لخته-لخته، ديده نم اوز جاييده  
 قالمه دي بير آشنا آيينه دېك صاف و صفا  
 قانچى اوزدن تاپيلىب ظلم و ستم اوز جاييده  
 مېن چاپنداز اوغلى دېب اېشككه قازيق بۇلمه گيل  
 نې بووينگ بير جايگه بيتكن، نې آتم اوز جاييده  
 كۇچه نينگ سركرده سى سقالسىز ملا بچه  
 قريه ويران، قريه دار محترم اوز جاييده  
 ديهقان حقينى ييب، پول خانه قورگن خۇجه يين  
 لقه باى و بوقه باباى شكم اوز جاييده  
 تۆينى ماتمخانه قيلگن تازه چيققن مولوى  
 اۆلسه تۆيمس، كۆزى آچ ميرزا قلم اوز جاييده  
 ياپيلىب قيز مكتى كېلين بۇلر اؤن ياشيده  
 هر كونى ييغلىر خاتينلر، وابللم اوز جاييده  
 لقمه باشدن اؤرگيله ي ثابت اياغيم قوتى  
 بۇلسه مقصدگه بيتر موزون قدم اوز جاييده

۳۵

### نسيم گنجور

گل قالمه گنده لاله و ريحان ساتر نسيم  
تاش بؤلمه گنده گوهر غلطان ساتر نسيم  
آلتين قلم بيلن زرین يپراق - قيزيق خيال  
شه بيت مست و مصرع خندان ساتر نسيم  
ديوانه دن تيلينگ نيمه دېب، بير سؤه رب کورينگ  
اؤزبېکچه شعر تر توله دېوان ساتر نسيم  
زرگر نسيم گنجور، الماس دکانچه لي  
فيروزه و زبرجد و مرجان ساتر نسيم

پامیر قاشیدن یومه لب، کوکچه دن آقیب  
 آمو بوییده لعل بدخشان ساتر نسیم  
 بیر نی چالیب، تمام نیستانی اویغاتیب  
 توت و قروت و مسکه و تلخان ساتر نسیم  
 بو «ساتدی کبتدی» اوجیده میدان ساتیلمه سین  
 رزم و قیام و شورش و عصیان ساتر نسیم  
 حنّاط بای که ساتدی خراسان گدامینی،  
 کول تپه نی کیم ایسته سه، ارزان ساتر نسیم  
 اهل جانگه یتدی مسلم و کافر فسادیدن  
 آدم شو بولسه، رنجیمه، انسان ساتر نسیم  
 خیراتدن تویر کونینگیز بارمی؟ ایشلنگیز،  
 سیزگه اوگیت قچانگچه مچان ساتر نسیم؟

۳۶

## كۆر بولوت

كوى قلم، انگشتر كلك زرافشان بۆلمە سنگ  
 يان ورق، دىباچەى مکتوب خوبان بۆلمە سنگ  
 اى قرانغو كېچە، سۆزلە، شام چراغيم دوريدن  
 شمع بار، يوق باك اگر، اى ماه تابان، بۆلمە سنگ  
 نېچە يىل اۋتدينگ كۆرينمەى نېچە يىل يات ياشينيب  
 كۆر بولوت باسسين سېنى، خورشيد تابان بۆلمە سنگ  
 قسمتينگنى، كمبغل، آت كۆك سرى ايلنترىب  
 يىغلمەى حقينگنى آل مزدور بيجان بۆلمە سنگ  
 چاقو اۋىنتگوچيلر اوستيگە خنجر تارته ميز  
 كۆر بيجاغيم ياشه سين، شمشير بران بۆلمە سنگ  
 قامتينگنى تىك توت و باغله بېلینگ، آتينگگە مين  
 بۆلسە-چى آتنگ فرشته، اۋزينگ انسان بۆلمە سنگ  
 آقميز و آپاقمىز بيرلن قرالرگە كۆرين  
 قالمە گونگ، قوزوم تىرىك، اولاد ايمان بۆلمە سنگ  
 سېن شرابى، مېن شرابى، يوق شرايينگدن خبر  
 كۆزگە كۆرينمە مريد مى پرستان بۆلمە سنگ

۳۷

## قشقه باي

كوز آچدى-يومدى بولسه كېرەك تورسە تۆپلنگ  
 بىر ياندا شىر غرشى بىر ياندا شەپلنگ  
 مسجدگە بىم قۇيىلگن و مەكتەبە نې كۆروم  
 بىر تۆختە ناي ناي، بو قىداق اۋلنگ اۋلنگ  
 بىر كون اوريب خدا يىنە بىر كون خداپرست  
 باشىمنى قنچە ياردى، قرا تاشدن سۆرەنگ  
 ميخوارەلر، قمارچىلر، واى انقلاب،  
 رەبىر دەب اۋزنى ابلگە، ياتور اويده كۈندەلنگ  
 قانگە بۇيالىدى باشدن اياق گودم، اى رفيق،  
 آغە-اينىم، ايناغەلرينگ باشىنى سيلنگ

چو غلب ستم اوييگه اتم بميني آتينگ،  
 بارؤت قالمه گنده سوهچوپ بيلن سوهنگ  
 نې تاجدار اؤتدوم و نې آچ، اياق يلنگ،  
 شهزاده اؤزبېگيم، اكه بولسم بوله ي ملنگ  
 هر توتله بيزنى گچه بو دېب، چيمديلب قاچر  
 اى قشقه باى، لېگه سولمه يدى سُر مه رنگ  
 نازك پوچاق بي مزه قتيق پوچاقدن  
 شه تره تخمبدن ياشينيب بولدى بادرنگ  
 بوري شغال دُمبک ملا چوپان کوچيک  
 جتي خوراز و ماکی، کتکدن چيقب قرهنگ  
 قبرينگنى قاز، تيریکله بين چوزيل، کفن پرست،  
 يا باغله بېلنى کهنه رومالينگ بيلن ترنگ  
 کويدير جهاننى نقشه ي افغانستان اوچون  
 ياندير چراغ، شمع شبستان بوله ي دېسنگ  
 کېلسين يېتیب بهار وطنگه بورونگيدېک  
 يازسين نسيم عاشقانه لريني گوزل، قشنگ  
 مکتبه اوينه سين قيز-اوغيل قولمه قول بوليب  
 دفتر، قلم، کتاب آلب، اؤزبېگيم، يشنگ!

۳۸

## شاهكار قيلدى غزل

بهار كېلمەسىدىن نوبهار قىلدى غزل  
 آچىلدى باغده گل، لاله زار قىلدى غزل  
 سلام، بلبل! عليكم السلام دېدى نسيم  
 كۆتردى جنده و ميل مزار قىلدى غزل  
 گلاب سىپىدى، بوتون باغ عطرگە تۇلدى،  
 قصيده كولىدى، تبسم نثار قىلدى غزل  
 اۋلنگ اۋلنگ اۋقيدىم يادگار قالسين دېب  
 قلمنى قانگە بۇلب شرمسار قىلدى غزل  
 بو روزنامە توناگونگى شاهنامە كىبى  
 اوريش ترانه سىدىن شاهكار قىلدى غزل  
 اۋليم تىلەيدى كفن بۇلسە، بۇلمسە اورتاق  
 هدفنى بيت ابوالانتحار قىلدى غزل

۳۹

## نسيم کلال اکه

نيرنگ تازه باشله دى نيت خرابلر

علامه لر، فلاسفه و بې کتابلر

«شيمانده» السلامُ عليكم، بغل بوغيل

«پسمانده» قپ-قرا بچه لر، آق نقابلر

کافر حرامزاده، مسلمان نمک حرام

الله پرست بولدى هيولامآبلر

کيگن کفن رفيقلرينگ «اولديم-اولدى» دن

قنچه اېميش چيدملى بو عاليجنابلر

کويسين قلم، قاغاز ايله ميرزا و مدرسه

بیر بولمه سه کتابچه بيرله کتابلر

بس شونچه کوزه-کاسه، نسيم کلال اکه

کونگليمنى بوزدى تازه تخمُ شرابلر

٤٠

## سقالستان

آخر ييقيلىدى نقش زمين بۇلدى مملكت  
 سقالستان عصر نوين بۇلدى مملكت  
 «ياجوج» بير طرفده و «ماجوج» بير طرف  
 كولخانه، مرده خانه، كمين بۇلدى مملكت  
 بۇلدى اولوغ ايماميميز ابليسى مگه نينگ،  
 بيخود غلام روس ايله چين بۇلدى مملكت  
 ايمان ساتووجى مكتب و مسجدنى كويديريب  
 آق بيراغى له صاحب دين بۇلدى مملكت!  
 هر بير ييگيت قوچاغى ارا يپتميش ايگى حور  
 رضوان نيمه؟ بهشت برين بۇلدى مملكت!  
 تُفدان خلاص، نوبت دور سيلابچه  
 قوى باشقه گپنى، ملك لعين بۇلدى مملكت

۴۱

## فرزانه دن درك يوق

ساقى ، غضبگه اوچگيل ، پيمانه دن درك يوق ،  
گل مورينگن قولىمده ، جانانه دن درك يوق .

بو يانده ايگى وسواس ، او يانده ايگى سمس ،  
كونگيل سوزين دبيرگه ديوانه دن درك يوق .

فولادنى باسيب زنگ ، برچه تيميرچى اولگن ،  
مجرم اياغى يېچيق ، زولانه دن درك يوق .

باتور و سرقراول بير پولگه ارزيمه يدى ،  
سؤرسنگ آتيني شهرد ، مردانه دن درك يوق .

قونسه اوليم باشيمگه ، رد قيلگه من اجلى ،  
خودرنگ ، كته كېتمه ، فرزانه دن درك يوق .

۴۲

### بارسه كېلمس

(مثنوی)

تورنه لر، اؤلکمدن احوال كېترينگ  
يا اوچرگه شه قنات بال كېترينگ  
بارسه كېلمس يازدى قسمت بى خبر  
مغرب و مشرقده بؤلديم دربدر  
آيگه قؤنديم، لايقه و بؤتلاق اېكن  
گوييا بير جيمجيريقي قيشلاق اېكن  
ايگى دنيا بير قدمگه ارزيمس  
جئتتینگ هم دوزخنگدن كم اېمس  
اؤلگنيمدن سونگره بؤلگه يمن ختن  
ياد اېتر مشكيمنى عطار وطن

۴۳

## وغوغستان

(مسلسل)

پتپلق قیلماقچی قاجگن کتہ جغدان بودنه  
 شرمی یوق وجدانی باطل، وغوغستان بودنه  
 میسه ایچره یورغہ لب بؤلدی خرامان بودنه  
 ناگهان توشدی توزاققہ آختریب دان بودنه  
 دُمی قیرقیلگن، بگیل، رسوای میدان بودنه  
 وای کیم بیر پر اوروشمہی قاجدی سرسان بودنه

اؤینہ شر پروانہ، بلبل گلگہ قاقیب قاشینی  
 سیرہ شیب بلبل چمنده اویغاتر اؤیناشینی  
 قرلیغاچ، بېرمس زغنگہ مفتہ نان و آشیننی  
 کولدی رر خودرنگ رنگین شعر ایله قرداشینی  
 باشیگہ اورسم کپره ک دشمن نینگ آتگن تاشینی  
 عاقبت بیر کون بؤلرسن مرغ بریان بودنه

بخش چهارم

اؤزبېكچه رباعي و تورتليكلر

۱

### يمان كوز

آلاو اولكمده ياققن بولسه كويسين  
اونگه گوگرد چاققن بولسه كويسين  
ساووقدن كويگنيم شونچه بيترلى،  
يمان كوز بيرله باققن بولسه كويسين

۲

### مذهب و مكتب

تورينگ، دوگانه-قرينداس، حجاب كويديره ميز  
سجاده، سلهى شيخ النقاب كويديره ميز  
خاتين قچانگچه نان و قزان-تباق ايتسين  
شو بولسه مذهب و مكتب كتاب كويديره ميز

۳

### نوچه و كلته

دردينگه وطن خواجه و ملايره مه يدى  
كوك سارى باقيب توبه-تولا ييره مه يدى  
سيميز و اريق، كلته و نوچه قوشيليب  
بير بولمسنگز كوشش تنها ييره مه يدى

٤

## قوشه قرين

توز قالمه دى اولكه مده نمكساريمه ايتينگ  
 اهل درديني خارجه گى پولداريمه ايتينگ  
 بېچاره، غريب، نان گدادن خبر آلسين  
 هر قوشه قرين، بۇقه پلوخواريمه ايتينگ

٥

## كۆرينرلى

البتة كه اندام نگاريم كۆرينرلى  
 سلاّنه يورر، صولت ياريم كۆرينرلى  
 باغ اؤرتە سيدن قبر قازيب قويديم اؤزيمگه  
 اؤلسم نه قيله ي بولسه مزاريم كۆرينرلى

٦

## غم قيلمه

سوو كۆزه ده، سووسيز اوله ياتگن اؤزبېك  
 خيراتگه بنده بؤله ياتكن اؤزبېك  
 قيغورمه كۆپ، اؤزبېك بهارى كېلسه  
 آچيلگوسى برگى سؤله ياتكان اؤزبېك

۷

## قورقنچ

(رباعى)

اى لاله و گل ، بهار قيلماقچى بولينگ  
 بير-بيرته تىكان و شوره يولماقچى بولينگ  
 قورقوو ، يشيرينچيلىكنى بير يانگه قويىب  
 اولگن ايسنگيز-ده سيز تيريلماقچى بولينگ

۸

## قسمت للوسى

ياشىمنى بيلمه سنگز ، بچه دېب صدا قيلمىنگ  
 تىلىم توشونمه سنگز گچه دېب خطا قيلمىنگ  
 آنم تىلىده يازىلگن چو قسمتيم للوسى  
 آنم قولىده چيزىلگن حديث هوا قيلمىنگ

۹

آپياق وقب-قره

قويمس

قره خان

مزار بارسنگ

آتينگ

قره قندهار

بارسنگ

آپياققينه

يوز، نسيم

اۋزبېك

دل قاب-قاره

قىل ديار

بارسنگ

۱۰

### قوده و ساوچى

همسايه جان، چيتي گينه توز بهرينگ  
 تيلينگزدن شيرين شيرين سوز بهرينگ  
 اوغليم اوچون ساوچى بوليب كهلسه لر  
 توى قيله ليك قوده بوليب، قيز بهرينگ

۱۱

### دُملى يولدوز

آسمانى تېشه ميز دېب، باشى ياريلگن اكم  
 آي كهتيرسنگ تامده قويگيل، شمع بيزگه بس بالم  
 كوكده كورسنگ دُملى يولدوز، چه ياتيب قمچيله  
 غلتك آغير چيقدى سېندن كلته، اويلب قوى قدم

۱۲

### بلخ و بدخشان گللىرى

اؤلکه م تومن ناز-نعمتى تاشكېنت سمرقندينگده يوق  
 قرشى، بخاراي كلان، خوارزم و خوقندينگده يوق  
 بلخ و بدخشان گللىرى دوشنبه خوجندينگده يوق  
 اوزبېكچه ده بار شه غزل پشتوى ميوندينگده يوق

۱۳

## اعلان

اۋچمس چراغ ميكده پروانه باريچه  
 اۋلمس نسيم خلوت ديوانه باريچه  
 اوز فكرينگيزنى، اهل سياست، بيان ايتيب،  
 اۋينب تورينگ وطنده جرنگانه باريچه

۱۴

## غيرت انسان

(رباعى)

يۇق مرد خدا، صاحب دوران بۇلسه  
 ذُرِّيَّت نسل شيرمردان بۇلسه  
 هر قنچه خطرناك هيولا قالمس  
 آدم كوييده غيرت انسان بۇلسه

۱۵

## باروتلى اۋيينچاق

(رباعى)

اي چرخ فلک، توزهت ياورچاغينگنى  
 اۋيتمه قاشيمده كل قاوورچاغينگنى  
 عالم نى بوتون يانديره دى ياريلسه  
 باروتلى، اوزه تمه گيل اۋيينچاغينگنى



۱۶

**شو ملا، شو معلم**

ديوانه بوزيق باش شو ملا، شو معلم

شيطان بيله اويناش شو ملا شو معلم

او كوچه نى بو شهرنى بوليب اېگه بولگن

آق و قره اوباش شو ملا، شو معلم

۱۷

**قوياش**

(رباعى)

گل شاخه سيگه گلاب سپگن اوزبېك

يوق، يوق، مى و آب ناب سپگن اوزبېك

كوك اوزره قوياش اوينه تيب تورك اوغلى

يولدوز بيله ماهتاب سپگن اوزبېك

۱۸

**قورقاق**

مېنگه بلبل دېدى ياران قرغه مېندن يخشيراق

شوره ايتور، كور تيكن ينداق مېندن يخشيراق

مېنگه اوخشب كته گپلى كهنه باتوردن كوره،

سايه دن، همسايه دن قورقاق مېندن يخشيراق

۱۹

## مسخره

دنيا قاره دېب، يوز قره بولگن وطن اولكهم  
 يوز فلسفه لي مسخره كولكن وطن اولكهم  
 همشهر و وطندار اېمس هموطن اصلا،  
 مشرقدن و مغربدن اوزولگن وطن اولكهم

۲۰

## مكتب و مذهب

(رباعى)

همكوچه، اوئين ميمنى سرسان اېتگن  
 همسايه، چوروم باشيمنى لرزان اېتگن  
 مكتب يوره گيمنى غرق خوناب ايلب  
 مذهب جگريمنى قيب-قزىل قان اېتگن

۲۱

## يره مس بلا

(رباعى)

هر جايدة كه، يار و آشنا بولسه، سؤرهنگ  
 معشوقه ي مست و دلربا بولسه، سؤهرنگ  
 ظالم، يره مس بلانى شيطان تله سين  
 ايمانى بوتون مردخدا بولسه، سؤهرنگ

۲۲

## كبتدى

(رباعى)

اۋزىپك بالهسى ساتيلدى ارزان كبتدى  
 عاقل بۆله من دېگندى، نادان كبتدى  
 خان آتە بابام گە فخر اېتىپ تورگن اېدىم  
 تاج اۋغرىگە توشتى، تخت خاقان كبتدى

۲۳

## عزازيل

يا رنگ وفا تشله عزازيل، قلمينگگە  
 يا شرم و حيا باغله ارادل قلمينگگە  
 يا مرده و يا فاتحه ده كۆرينيب اۋتميش  
 نفرين، اكه، علمينگگە و باطل قلمينگگە

۲۴

## آدم اۋغلى

هر دم اوريشيب دست و گريبان آدم اۋغلى  
 بير دم يره شيب بۆلمه دى انسان آدم اۋغلى  
 كافرگينه عالمدين اۋتهى صاحب ايمان  
 قان ايچماق اوچون بۆلسه مسلمان آدم اۋغلى



۲۵

## قۇل خان

بلبل يَشِينِيب قىغوده قالگن اوله ميز دېب  
 لاله كؤمىليب لايقه گه باتگن سؤله ميز دېب  
 سبزه باسيليپ يېر بيله يكسان، خفه بؤلْمَنگ  
 ياران قره بازارده قول خان بؤلّه ميز دېب

۲۶

## قره بازار

ديوانه يوره ك، تور، قره بازاردن ايلن  
 يوق، يوق جگريم، مسخره بازاردن ايلن  
 ايلندينگ، اوله ي رسته ي تېميرچيدن آخر  
 عقلينگدن آليب مشوره، بازاردن ايلن

۲۷

## شيطانخانه

(رباعى)

دشتينگ مېنگه باغ و راغ اېكن، اندخوييم  
 لاله ننگ توله مى اياغ اېكن، اندخوييم  
 كؤچمده گى قبله كعبة الله شريف  
 ميوه ننگ بال و گنجد ياغ اېكن، اندخوييم

۲۸

## بیر جان و ایگی تن

ایچگن شرایمیز دل و جان بیر پیاله دن  
 الله یره تدی مهن، سهنی بیر جان و ایگی تن  
 بغریمگه باس سینه ی صافینگنی، ای پری  
 آکسین خدا تیقلسه ارامیزگه پیره ن

۲۹

## قرا باستی

اویغاندی شاهمرد قرا خواب باستیدن  
 کون اؤرته سیده توش کؤره دی آب باستیدن  
 ویرانه لر قولاغیگه بېش دفعه قیچقیریب  
 خرما گدایلیک قیلر اعراب باستیدن

۳۰

## یخشی یار

یامغیر، همیشه یاغ گل و لاله زارگه  
 کپلسین بهار میسه اوسیب سبزه زارگه  
 شعر و غزل ترانه ی خودرنگ اؤقیلیب  
 بارسین عزیز یار سېسی یخشی یارگه

۳۱

## ستم قصرى

(رباعى)

جنگ ايچره هميشه بيگنالر اوله دى  
 معصوم رفيق خير خوالر اوله دى  
 بير كون ييقيب ظلم و ستم نينگ كوشكى  
 خونخوار وزير و پادشالر اوله دى

۳۲

اتم خاقان اپكن دېب كوپ اېشيتديم  
 آنه تيل جان اپكن دېب كوپ اېشيتديم  
 خواجم، توندن چيقيب اوزينگنى كورست  
 اوغيل قيزينگگه يوز-كوزينگنى كورست

۳۳

## كوتريميچى

سېن ايتدينگ باغبان كېتدى، مېنيمچه گلستان كېتدى  
 بو تيل كېتيشيدن تيره ب آغيزدن سوزوان كېتدى  
 بو دنيا كوتريميچى شانه گردان قولىده قالگن  
 اوزينگنى مقتب اولتيرمه، سېن و مېندن نشان كېتدى



فصل پنجم

# مفردات فارسی و اوزبکی

۱

## الله اكبر

گه بر اين الله اكبر گه بر آن الله اكبر  
می دواند ملتی را رهبران كله خـر

۲

## چاك گريبان

نازين،

كونگليم

آچيلسين

سينه جنبان

ايلب اوت

يوز آچيب،

كاكل ساچيب،

چاك

گريبان

ايلب اوت!

۳

نه

در

جنازه‌ی من

آشنا

درک دارد

نه

لاله در

کفنم

برگ

مشترک دارد

۴

خنده و گریه

به خنده آمده ام، گریه در بغل دارم

سلام تلخی ایام، با غسل دارم

۵

### ایگی آلمه

مستانه کوزلرینگده کیم خانه قیلسه قیلسین  
قیریلمه ساچلرینگنی کیم شانه قیلسه قیلسین

۶

### اشرف مخلوق

اللہ خوش است اشرف مخلوق ساخته  
در روبه روی آینه غیر از وبال نیست

۷

### کهنه باغ

ما بلبلیم، گلشن ما کهنه باغ ماست  
اسناد ما ورق ورق قلب داغ ماست

۸

### قیام مبارک

قوشیل قیام مبارک که تیلسپور بؤلسنگ  
قلم کوتار و دعاگو قؤلینگگه ناز اہتمه

۹

نوع شرافت وطن از شر و آفت است  
شیطان رئیس محکمه انسان ملامت است

۱۰

### کپلین و کویاو

گل آسینگ کپلین-کویاو ایشیگیزگه  
محبت اوغیل بپرسین بپشیگیزگه

۱۱

اؤزبکی آنم تیلی دیر، فارسی اولکه م تیلی  
باغ و بوستان هر دو باشد نغمه گاه بلبلی

۱۲

### اعتماد

نی انقلاب خاصیت انقلاب داشت  
نی توده اعتماد به درس و کتاب داشت

۱۳

### سقال تراش

اؤلسم کؤمینگ رفیق اکه سقال تراش ایتیب  
ساجیم تره ب کؤزیم قرا، قیریلمه قاش ایتیب

۱۴

### اشرف غنی

خدای بیلسه که اشرف غنی هنوز تیریک،  
هزار مشت اورر عزرائیل نینگ آغزیگه

۱۵

### غضب می بارد

سر این ملت مظلوم غضب می بارد  
روز بارش نشود در دل شب می بارد

۱۶

### لاله و گلدسته

دوباره از ته دل آشیانه می سازم  
ز برگ لاله و گلدسته خانه می سازم

۱۷

دهشت

وای به حال نیستان

چه وحشت و

چه دهشت است

به سر فتاده آسمان

چه وحشت و

چه دهشت است

۱۸

ره بلد

نمی ماند

ز ره

کس راه

فردا را بلد

باشد

کس از

گردش

نمی ترسد

که دنیا را

بلد باشد

۱۹

## كبرهك

لاله بيرلن قوشيليب

گلخانه آچماغيم كبرهك

تازه دن ميخانهی

مستانه آچماغيم كبرهك

۲۰

## قرا قوتور

كوزينگنی مقته گنده قاشينگ بولدی پرپرک

ای ليلا قرا قوتور، مېنگه يالغيز سيز كبرهك

۲۱

## صادق غلام

يوز و كوزيمنی ياييب ملا امام بولديم

سقالی بير قولاجگه صادق غلام بولدم

۲۲

### عجايب كتاب

شمعی که داشتم به جهان آفتاب شد  
خودرنگ، بیت تو چه عجايب كتاب شد

۲۳

### ساتيلاتيك

نیچه قیمت ساتیلیسن، آته بابه میزنی مقتب  
بۆله میز غلام شکیلی دل ساده میزنی مقتب

۲۴

### قتل عام

بین الملل اجاره‌ی انسانیت گرفت  
افغانستان بلازده و قتل عام شد

۲۵

### ياشینیب

آی سبندن یاشینیب، ای یار، قرانغوده چیقیر  
تانگده کۆز آچر قویاش نور جمالینگنی کۆروب

۲۶

### مشکل شرعی

مشکل شرعی اہمس، آغزینگدن اؤپسم، جانگینم  
مولوی اریله وپرسون بو غزل قرآنده یوق

۲۷

### زرگری

درخت اؤزبیکیم میوهی دری دارد  
دکان سنگی خودرنگ زرگری دارد

۲۸

### افلاک

یا زمین پاره شود یا که سما چاک شود  
ختم آن دوزخ و آن جنت و افلاک شود

۲۹

### نان قاق

پخسه دیوار اویگینمدن اؤرگیلهی  
نان قاق و چایگینمدن اؤرگیلهی

۳۰

### نمی چلد

این گونه چرخ و گردش دنیا نمی چلد  
چال و فریب زاهد و ملا نمی چلد

۳۱

### هوس

بر قهرمان کهنه کسل‌ها بگو، رفیق  
از خواب، از خیال و هوس اجتناب کن

۳۲

### شوخی یلدا شب

شب یلدا نشود با دو انارت دلبر  
تا نگیرم بغل و بوس و کنارت دلبر



۳۳

### جان امانت

خون کرایه، جان امانت، اجل بسر  
دل خنده می کند به خداوند مهربان

۳۴

### نیم جو

گیتی، نسیم، هیچ نیرزد به نیم جو  
کم کن حدیث وسوسه ی قیل و قال را

۳۵

### قله شرافت

در قلّه ی شرافت اگر نیست مکتبی  
مسجد برای کیست بنا می کند بشر

۳۶

### اوغان ساده

دهشتگران طایفه ی قرن بیست و یک  
ز افراد وحشی خونخوار ساختند

۳۷

بیت مستند

لاله آشیان استم، گل سر سبد دارم  
شاعرم، غزلخوانم، بیت مستند دارم

۳۸

خلوت شراب

در خلوت شراب اگر آمدی بخیر  
ما را، رفیق، ساقی خود انتخاب کن

۳۹

اوباش

لعنت الله دهب یازیلگندیر منافق شانیه  
گردش دنیا توکنمس ایگی اوچ اوباشدن

۴۰

قتل عام

بین الملل وظیفه‌ی انسانیت گرفت  
افغانستان خدازده وقتل عام شد

۴۱

### دوزخ ناپاک

یا زمین پارہ شود یا کہ سما چاک شود  
ختم آن جنت و این دوزخ ناپاک شود

۴۲

### قیلمہ کتہ لیک

کُورستمہ سنگ ایشینگنی شوگون قیلّمہ کتہ لیک  
اہرتنگنی اور باشینگگہ توناگون بیلن قوشیب

۴۳

### بازار انقلاب

دگان شعر من ز نمک می رود برون  
بازار انقلاب، رفیقان، کساد شد

۴۴

### جنگ شیطان و خدا

انسان به کجا رود از این دو دنیا  
شیطان و خدا به جنگ خود پابند اند

۴۵

### تابناک

دیگ رفیق یخ زده و نیمه جوش ماند  
فردای تابناک پدر از فروش ماند

۴۶

### سیمرغ

بلبل کجاست باغچه تقدیم زاغ شد  
سیمرغ در قلمرو قید کلاغ شد

۴۷

### بیگانه

گرچه شد بیگانه‌ی خاک و وطن دکتر نسیم  
نیستم راضی، رفیقان کز دیارم می‌رود

۴۸

### جواب

مصرعی دارم جواب صد میزایل می‌دهد  
می‌شود بمب اتم، شعر از دلم آید برون

۴۹

### رنگ روغنی

در قلم انداختم رنگ از دکان روغنی  
زرورق سازد کتاب تازه‌ی خود را نسیم

۵۰

### جرأت

به زاغ دانه بری می‌کند کسل مرغان  
ز آه من نکفد خانه شد گران جرأت

۵۱

### میده گل و ریزه گل

نی میده گل گل است و نه هم ریزه گل گلی  
پروانه ها و بلبل خوشخوان کجاستند

۵۲

### زور بازو

گپ مزن از بابه و بابا کلات آشنا  
مرد اگر باشی به زور بازوی خود ناز کن

۵۳

### آغاز و انجام

نه حوصله، نه بالی، پرواز مبارک باد  
انجام چه خواهد شد، آغاز چنین باشد؟

۵۴

### کوزینگی آچ

قریگن چاغیمده هم یاشلرچه ایمانیم بوتون  
پهلوان آزاده خودرنگ بیرمن، کوزینگی آچ!

۵۵

### کتّه خط

لوحه دن چیق تخته ی غیرتگه یازگیل قسمتینگ  
طالع و تقدیر کتّه خطیدن آزاد بؤل

۵۶

اؤز کمالینگدن گیر، قدّ و بؤیینگدن اؤرگیله ی  
اؤلگن ارسلان، تولکیلرینینگ قصه سی بیزلرگه بس!

۵۷

### آزادی

دل خودرنگ می خواند غزل از نظم آزادی  
نسیم از حق سخن گوید، بیا در بزم آزادی

۵۸

### وعده‌ی خام

از وعده خام آشنا می ترسم  
والله که ز نام آشنا می ترسم

۵۹

اولاد وطن درس وفا می طلبد  
مکتوب جهان آشنا می طلبد

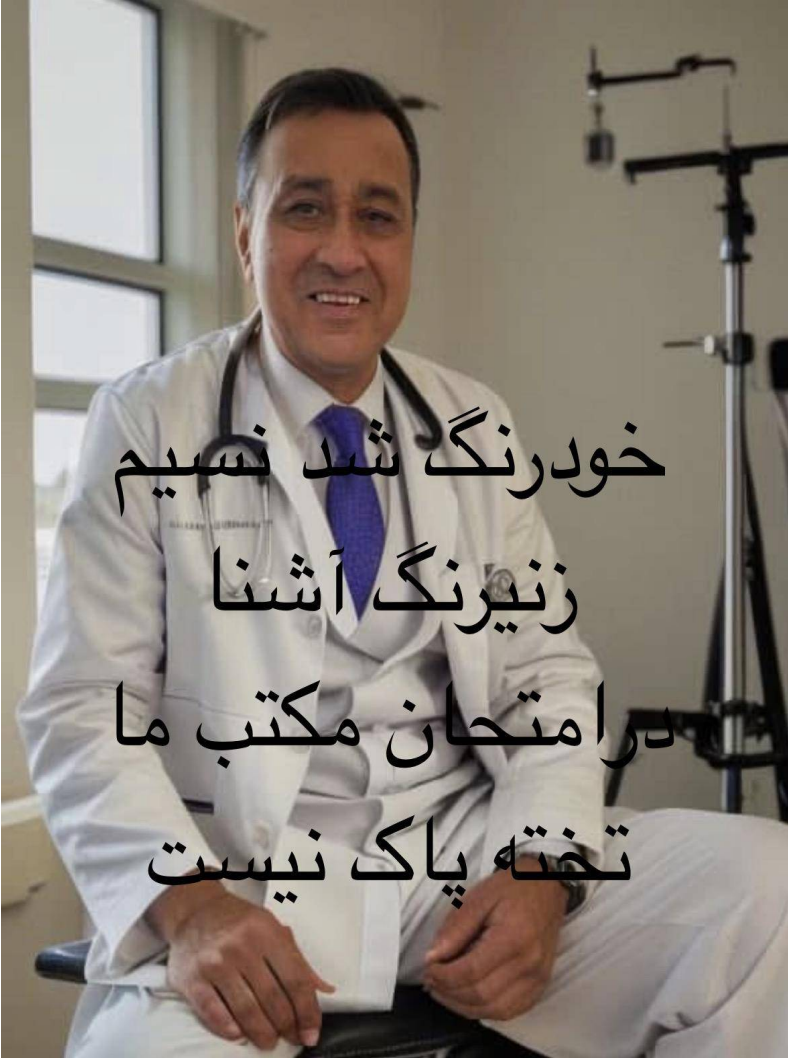
۶۰

اینگونه نمی ماند این گردش و این دوران  
جغرافیه می لرزد از آمدن توفان

پایان      اداع      The End

Nasim Khodrang





خودرنگ شد نسیم  
زنی رنگ آشنا  
در امتحان مکتب ما  
تخته پاک نیست



# ĀYINAI ALMÂS (DIAMOND MIRROR)

A Selection of Persian Dari and  
Turkish Uzbek Poems



Dr. Mohammad Nasim Khudrang

Kabul, 2026

[www.kashanu.org](http://www.kashanu.org)